ادب

خیال، عقل و قلب

اصغر طاهرزاده

بسم الله الرحمن الرحيم

ادب خیال، عقل و قلب

نویسنده:

اصغر طاهرزاده

ناشر چاپی:

لب المیزان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵

ادب خیال، عقل و قلب ----- ۸

مشخصات کتاب ----- ۸

اشاره ----- ۸

فهرست مطالب ----- ۱۲

مقدمه ----- ۱۷

فصل اول، ادبِ خیال، عقل و قلب ----- ۲۱

اشاره ----- ۲۱

ابعاد وجودی انسان ----- ۲۳

جسم؛ بستر تعالی روح ----- ۲۳

خیال؛ بُعدی مفید یا مضر؟ ----- ۲۶

خیال؛ مایه ی نشاط و شعف ----- ۲۷

خیال؛ زباله دان کثرت ها ----- ۳۱

انتقال به ملکوت عالم ----- ۳۳

عقل؛ قوت استدلال ----- ۳۴

قلب ----- ۳۵

راحت ترین شکل زندگی ----- ۴۰

قلب؛ بُعد اصلی انسان ----- ۴۰

انس با غیب از طریق خیال ----- ۵۴

زمان، زمان فوران علم است ----- ۵۶

غم غربت؛ اولین قدم ----- ۵۷

بهشت در ازای امید به بهشت ----- ۶۱

دوران پایه ریزی شخصیت ----- ۶۵

ورزش؛ معبری برای احساس حضور خود در جسم ----- ۶۹

خیالات؛ مانع شناخت جهت اصلی ---------- ۷۳
خود را مشغول کنید تا خیالات شما را مشغول نکند ---------- ۷۷
ریشه ی خیالات سوء ---------- ۷۷
دستورالعملی برای اصلاح ریشه ی خیالات سوء ---------- ۸۲
فصل دوم، ضرورت مطالعه و نحوه ی آن ---------- ۸۶
اشاره ---------- ۸۶
مطالعه؛ طریق هم آغوش شدن با اسرار ---------- ۸۸
مشکل جهان امروز و غفلت از مطالعه ---------- ۹۰
مطالعه؛ و هم افق شدن با جبرائیل علیه السلام ---------- ۹۲
مطالعه؛ عامل ورود به عالَم انسان های بزرگ ---------- ۹۶
علمای دین؛ اشاره کننده به اهل البیت علیهم السلام ---------- ۱۰۲
مطالعه؛ باب ورود به عالَم عقل فعّال ---------- ۱۰۵
المیزان؛ باب ورود به عالم قرآن ---------- ۱۰۹
تنها راه دریافت حقایق ---------- ۱۱۱
مطالعه؛ مقدمه ی «ذکرِ بی نیاز از مطالعه» ---------- ۱۱۶
مدیریت منحنی مطالعه ---------- ۱۱۷
دو نکته برای دانشجویان و طلاب ---------- ۱۱۸
توانایی عجیب دانشجویان در مطالعه ---------- ۱۲۵
برنامه بریزید تا برنامه شوید ---------- ۱۳۰
فواید مطالعه در جنبه های فردی و اجتماعی ---------- ۱۳۱
علم به خودی خود راه می گشاید ---------- ۱۳۳
جایگاه اخلاق در سیر مطالعاتی ---------- ۱۳۵
تزکیه ی عقلی و تزکیه ی اخلاقی ---------- ۱۳۹
جایگاه کتب دکتر شریعتی در سیر مطالعاتی ---------- ۱۴۲
سیاستی که عین دیانت است ---------- ۱۴۳
حوزه ی علمیه؛ تنها راه «سلوک از طریق عقل» نیست ---------- ۱۵۰

جایگاه استاد و «وحدت عالمانه» ---------- ۱۵۱
معنی پژوهش در دین ---------- ۱۶۰
چگونه فکر کنیم؟ ---------- ۱۶۱
رهایی از مشکل کمبود «وقت» ---------- ۱۶۴
چگونگی برخورد با استاد ---------- ۱۶۸
خطر بی آیندگی ---------- ۱۷۰
منابع ---------- ۱۷۵
درباره مرکز ---------- ۱۷۸

ادب خیال، عقل و قلب

مشخصات کتاب

سرشناسه : طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰ -

عنوان و نام پدیدآور : ادب خیال، عقل و قلب/ اصغر طاهرزاده.

مشخصات نشر : اصفهان: لب المیزان، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : [۱۵۹] ص.

شابک : ۱۴۰۰۰ریال ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۰۹-۱۹-۲:

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

موضوع : خود راهبری

موضوع : خودآموزی

موضوع : دانش و دانش اندوزی

موضوع : مطالعه و فراگیری

رده بندی کنگره : BF۶۳۷ /خ۸۷ ط۲ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۱۵۸/۱

شماره کتابشناسی ملی : ۱۷۷۳۲۳۴

ص: ۱

اشاره

ادبِ خیال، عقل و قلب

اصغر طاهرزاده

ص: ۳

فهرست مطالب

مقدمه. ۹

فصل اول، ادبِ خیال، عقل و قلب.. ۱۳

ابعاد وجودی انسان.. ۱۵

جسم؛ بستر تعالی روح.. ۱۵

خیال؛ بُعدی مفید یا مضر؟. ۱۸

خیال؛ مایه ی نشاط و شعف.... ۱۹

خیال؛ زباله دان کثرت ها ۲۲

انتقال به ملکوت عالم.. ۲۴

عقل؛ قوت استدلال.. ۲۵

قلب... ۲۶

راحت ترین شکل زندگی.. ۳۱

قلب؛ بُعد اصلی انسان.. ۳۱

انس با غیب از طریق خیال.. ۴۳

زمان، زمان فوران علم است... ۴۵

ص: ۵

غم غربت؛ اولین قدم. ۴۶

بهشت در ازای امید به بهشت... ۴۹

دوران پایه ریزی شخصیت... ۵۳

ورزش؛ معبری برای احساس حضور خود در جسم.. ۵۷

خیالات؛ مانع شناخت جهت اصلی.. ۶۱

خود را مشغول کنید تا خیالات شما را مشغول نکند.. ۶۵

ریشه ی خیالات سوء. ۶۵

دستورالعملی برای اصلاح ریشه ی خیالات سوء. ۶۹

فصل دوم، ضرورت مطالعه و نحوه ی آن. ۷۳

مطالعه؛ طریق هم آغوش شدن با اسرار. ۷۵

مشکل جهان امروز و غفلت از مطالعه. ۷۷

مطالعه؛ و هم افق شدن با جبرائیل علیه السلام...... ۷۹

مطالعه؛ عامل ورود به عالَم انسان های بزرگ.... ۸۳

علمای دین؛ اشاره کننده به اهل البیت علیهم السلام.... ۸۹

مطالعه؛ باب ورود به عالَم عقل فعّال.. ۹۲

المیزان؛ باب ورود به عالم قرآن.. ۹۶

تنها راه دریافت حقایق.. ۹۸

مطالعه؛ مقدمه ی «ذکرِ بی نیاز از مطالعه» ۱۰۳

مدیریت منحنی مطالعه. ۱۰۴

دو نکته برای دانشجویان و طلاب... ۱۰۵

توانایی عجیب دانشجویان در مطالعه. ۱۱۰

برنامه بریزید تا برنامه شوید.. ۱۱۵

فواید مطالعه در جنبه های فردی و اجتماعی.. ۱۱۶

ص: ۶

علم به خودی خود راه می گشاید.. ۱۱۸

جایگاه اخلاق در سیر مطالعاتی.. ۱۱۹

تزکیه ی عقلی و تزکیه ی اخلاقی.. ۱۲۳

جایگاه کتب دکتر شریعتی در سیر مطالعاتی.. ۱۲۶

سیاستی که عین دیانت است... ۱۲۷

حوزه ی علمیه؛ تنها راه «سلوک از طریق عقل» نیست... ۱۳۴

جایگاه استاد و «وحدت عالمانه» ۱۳۵

معنی پژوهش در دین.. ۱۴۴

چگونه فکر کنیم؟. ۱۴۵

رهایی از مشکل کمبود «وقت» ۱۴۸

چگونگی برخورد با استاد. ۱۵۲

خطر بی آیندگی.. ۱۵۴

مقدمه

باسمه تعالی

۱- ادبِ «خیـال»، «عقـل» و «قلب» از انسـان، موجود متعـادلی می سـازد که به راحـتی می توانـد بـا حقـایق عـالم مرتبـط شود و استعدادهای معنوی خود را به شکوفایی برساند.

۲- چگونه وقتی خیـال انسـان در اختیـار انسـان نیست انسـان می توانـد مـدعی باشـد موجود مختاری است؟ مگر وقتی خیالاتِ انسان، اختیار او را تحت تأثیر قرار می دهد باز جایی برای اختیارِ آزاد می ماند؟

انسـانی که بـا تمرکز عقلی و قلبی توانست متوجه حقـایق عـالم شود و توجه جـان خود را به سوی آن ها سوق دهـد، می تواند اختیار خود را به کار بندد تا جان خود را همنشین حقایق معنوی نماید.

۳- همچنـان کـه اگر خیالاـت خـود را رهـا کنیـم قـوه ی واهمه، خیالاـت را به ناکجاآبادهـا می کشانـد و عمر انسـان را بـا بی محتوایی کامل همراه می کند، اگر قوه ی خیال را تحت تأثیر عقل و قلب قرار دهیم، خیالاتِ

ص: ۹

انسان با صُوَر نوری مأنوس می گردد و زندگی را از حالت خشکِ عقلانی به شعف معنوی رهنمون می شود.

۴- همه ی حقیقت انسان قلب و دل اوست، اگر توانست قلب خود را ادب کند بقیه ی قوا و اعضاء نیز جهت صحیحی پیدا خواهند کرد. قرآن نیز در همین راستا جایگاه ایمان را قلب انسان تعیین می کند.(۱)

لذا مولوی می گوید:

وصف

بیداری دل ای معنوی

در

نگنجد در هزاران مثنوی

۵- انسانِ بی نقص انسانی است که همه ی ابعاد وجودی او، یعنی «جسم» و «حس» و «خیال» و «عقل» و «قلب» او تربیت شود، ولی باید بدانیم آن گاه که امکان به کمال رساندن همه ی ابعاد خود را نداریم کدام بُعد از ابعاد خود را در اولویت قرار دهیم تا از رسیدن به هویت اصلی خود باز نمانیم.

۶- مطالعه ی آثار آنچه بر قلب عالمان خلوت نشین و حکیمان متعمق می گذرد، مطالعه ی جنبه ی باطنی خودمان در آینه ی وجود آنان است، و در همین رابطه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «الْمُؤْمِنُ مِرْآةُ الْمُؤْمِنِ»؛(۲)

مؤمن آینه ی مؤمن است.

هرگز رسانه های دنیای جدید ظرفیت اظهار رازهایی را که بر قلب عالمان می گذرد و آن هادر کتب خود با مقدماتی که طرح می کنند، تبیین نموده اند، ندارند. پس آن کس که از مطالعه ی کتب عالمانِ خلوت نشین و

۱- سوره حجرات، آیه ۱۴.

۲- تحف العقول، عن آل الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، ص ۱۷۳.

حکیمان متعمِق محروم است، از شناخت لایه های عمیق جان خود محروم است.

۷- اگر فرمودند: «الْكُتُبُ بَسَاتِينُ الْعُلَمَاءِ»؛(۱)

کتاب ها بوستان عالمان هستند، بدان جهت است که در برگ برگِ کتاب های عالمان و حکیمان، جلوه ای از مظاهر اسمای الهیه به تجلی آمده است تا با نظاره بر آن ها به راحتی راه اتصال با پروردگار عالم فراهم گردد.

۸- ساحاتی از حقیقت هست که فقط در فضای نظر به ربّ اکرم و در قالب تعلیم به کمک قلم، امکان بروز دارند(۲)

و مطالعه ی آثار عالمان و حکیمان راه ورود به آن ساحات است. چنین کتاب هایی است که انسان باید جان خود را با نور آن ها به روشنایی بکشاند. اگر این راه گم شود، انسان برای همیشه از شناخت آن ساحات محروم می گردد و نمی تواند به افقی که باید بنگرد، درست نظر کند.

۹- در عین این که مطالعه ی آثار عالمانِ خلوت نشین امکان تربیت خیال و عقل و قلب را فراهم می کند، ولی چنانچه در ابتدا راه ادب ابعاد مذکور را درست بشناسیم، راه استفاده ی بهتر از مطالعات خود را فراهم کرده ایم.

مطالب فوق از جمله نکاتی است که می توانید در کتابِ پیش رو دنبال بفرمایید.

۱- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۵۱.

۲- در همین رابطه خداوند فرمود: «اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ، الَّذِى عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» (سوره علق، آیات ۳ و ۴).

۱۰- کتابی که در اختیار عزیزان هست حاصل نشستی است که دانشجویان و طلاب در طی آن نشست، مشکلات خود را با استاد طاهرزاده در باره ی راه های ادب خیال و عقل و قلب و ضرورت و نحوه ی مطالعه در میان گذاشتند، حاصل آن گفتگوها منجر به طرح نکات قابل استفاده ای شد که بهتر دیدیم آن ها را پس از اضافاتی که توسط استاد انجام شد، جهت استفاده ی عموم خواهران و برادرانِ اهل تفکر به صورت مکتوب عرضه بداریم. به امید هرچه نزدیک ترشدن عزیزان به حقایقی که شایسته است جان خود را با آن حقایق مأنوس کنند.

گروه فرهنگی المیزان

ص: ۱۲

فصل اول، ادبِ خیال، عقل و قلب

اشاره

ص: ۱۳

بسم الله الرحمن الرحیم

ابعاد وجودی انسان

مطلبی را در راستای چگونگی تربیت خیال و عقل و قلب عرض می کنم تا إن شاءالله مقدمه ای باشد برای جواب گویی به بسیاری از سؤالاتی که دوستان در این رابطه دارند. عزیزان توجه دارند که انسان باید ابعاد وجودی خود را در مسیر صحیح رشد دهد. و بداند هر بعدی را که تعطیل کند به همان اندازه ناقص می ماند و از تعادل همه جانبه محروم می شود. هرچند بعضی از ابعاد در حکم مقدمه اند، و بعضی از آن ها اساس شخصیت ما را تشکیل می دهند، به همین جهت می توان با جایگزینی بعضی موضوعات، جواب بعضی از ابعاد خود را نداد ولی بعضی از آن ها اصلاً جایگزین بردار نیست؛ و اگر تقویت نشود، انسان ناقص می ماند.

جسم؛ بستر تعالی روح

یکی از ابعاد وجودی انسان جسم او است. همه ی ما می دانیم که روحِ ما، اصل ماست و ما بدون جسم هم، خودمانیم.(۱)

اما همین جسم وسیله ی

۱- به کتاب «ده نکته از معرفت نفس» از همین نویسنده رجوع شود.

کمال روح است و با فرمان های ممتدی که روح ما به جسم می دهد روح تقویت می شود، از نصف شب بلندکردن بدن گرفته تا راه رفتن و غیره، در تمام این موارد روح دائم به بدن فرمان می دهد تا اراده های خود را بر بدن اِعمال کند و از این طریق امکانات و استعدادهای بالقوه ی خود را فعلیت می بخشیم. در همین رابطه روایت می فرماید: «مَا تَقَرَّبَ عَبْدٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِشَيْ ءٍ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنَ الْمَشْيِ»؛(1) هیچ بنده ای به چیزی محبوب تر از پیاده پیمودن راه، به خدا تقرب نجسته است.

البته این نوع فرمان دادن به بدن که در پیاده پیمودن راه انجام می گیرد با رویکرد عبادی موجب تعالی روح می شود وگرنه اگر با اهداف وَهمی همراه باشد چنین نتیجه ای را به همراه نخواهد داشت، و لذا روایت فوق را در باره ی سفر حج فرموده اند.

نتیجه این که در یک فضای سالم و با مطرح بودن انگیزه های پاک، روح در بستر جسم متعالی می شود و لذا انسان در چنین فرهنگی، نه تنها از به کارگیری جسم گریزان نیست بلکه از آن استقبال می کند، چون می فهمد چگونه با به تلاش انداختن جسم، روح و قلب صیقل می یابند و قدرت نفوذ امیال جسمانی در روح ضعیف می گردد. به همین جهت است که اگر انسان از متعالی گشتن خود غافل شد دیگر همت نمی کند تا بدن را به کارگیرد، در همین راستا باید فرهنگ مدرنیته و ظهور تکنولوژی های مربوط به آن فرهنگ را تحلیل کرد، تا آن جایی که در آن فرهنگ انسان ها راه رفتن را فراموش کردند، چون در متن آن فرهنگ ارتباط با

۱- شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص: ۲۱۸.

حقایق عالم فراموش شده و انگیزه ای برای انسان ها نمانده تا بخواهند با پیاده پیمودن راه، زمینه های روحی و جسمی خود را جهت ارتباط با آن حقایق آماده نگهدارند. در حالی که زمین و آسمانِ معنویت هر دو آغوشِ باز خداست تا انسان به کمالی که باید برسد، دست یابد، ولی وقتی انسانِ مدرن نسبت به زمین و آسمان معنویت بیگانه شد؛ نمی تواند زمین را آن طور که هست ببیند و با ارتباط با آن به عنوان مظهر آیات الهی، با آن مأنوس شود و از آن بهره گیرد. روح سودجوییِ بشرِ مدرن زمین را معدن سنگ و طلا می بیند و با خودِ زمین کاری ندارد و لذا با ماشین سواری و هواپیما طی مسافت می کند، بدون آن که ارتباط و اُنس مستقیمی با زمین و خاک داشته باشد و در بستر آن تلاش های طبیعی خود را انجام دهد.

حاصل کلام آن که همین جسم - به عنوان بُعدی از ابعاد وجود انسان- اگر جای خودش به کار گرفته نشود، انسان ناقص می ماند. حال به وسعت نقش جسم کاری نداریم که چگونه حتی مقداری از علوم از طریق همین جسم برای ما حاصل می شود و زمینه ی ارتباط روح با عالم معنا می گردد. به گفته ارسطو: «مَنْ فَقَدَ حِسًّاً فَقَدَ عِلْماً»؛(۱) کسی که فاقد حسّ است، فاقد علم و ذهن می باشد، و همان اندازه که ذهن انسان از صُور حسّی خالی است به همان اندازه قدرت تجزیه و تحلیل او بر روی امور، ناقص است.(۲) پس عنایت می فرمائید که جای جسم نیز در تربیت شخصیت انسان باید

۱- المعتبر فی الحکمه، ابوالبرکات، ج ۱، ص ۲۳۰.

۲- البته ممکن است یک فرد نابینا با سایر حواس خود تا حدّ زیادی جبران آن نقیصه را بکند، چون فرد نابینا فقط یکی از حواس را ندارد.

مشـخص باشـد و به عنوان بُعـدی از ابعاد وجودی انسان مورد توجه قرار گیرد، آن هم جسـمی که از جهتی بیگانه ترین بُعد از ابعاد وجود ما است، همین جسمِ گوشتی و خاکی که در خواب یا مرگ دنبال مان نمی آیـد و آن را می گـذاریم و بـدون آن وارد آن عالَم می شویم، این قدر در کمال ما نقش دارد، چه رسد به سایر ابعاد ما.

همین جا قبل از این که وارد ادامه بحث بشوم خوب است تأکید کنم بی حساب نیست که در اسـلام تأکید می شود جسم خود را سالم نگهدارید و در سـلامت و نشاط آن کوشـش کنید، زیرا وقتی جسم در شـرایط طبیعی خود قرار داشـته باشد، علاوه بر این که نفس انسان را بیش از حدّ به خود مشـغول نمی کند تا از سـیر روحانی خود باز بماند، بستری می شود تا نفس انسان به بهترین نحو سیر ملکوتی خود را انجام دهد.

خیال؛ بُعدی مفید یا مضر؟

یـک بُعـد دیگر از ابعـاد وجود انسان، بُعـد خیال اوست. این بعـد هم در جای خود می توانـد بسـیار مفیـد باشـد، هر چنـد اگر مدیریت نشود و جهت گیری لازم را پیدا نکند انسان را به شدت به زحمت می اندازد.

همان طور که می دانید؛ سـرعت خیال نسبت به جسم مادی خیلی بیشتر است، شما اگر بخواهید از اینجا به خانه تان بروید باید مسافتی را در زمانی خاص طی کنیـد ولی اگر بخواهیـد در خیال خود به طرف خانه تان حرکت کنید، خیلی سـریع این کار را عملی می کنید. حال اگر این خیال درست تغذیه نشود، خطورات و وسوسه هایی ناخوانده در آن ظاهر می شوند و ما

را به خود مشغول می نمایند. در آن صورت انسان با خیالاتی پوچ که هیچ مبنایی ندارند زندگی می کند و به اصطلاح؛ انسان خیالاتی می شود.

بشر امروز – تحت تأثیر فرهنگ مدرنیته – به شدت خیالاتی است و خیالاتش را جدی گرفته است و آروزها و آینده اش را در همان خیالاتش پیگیری می کند، خیالاتی که به مبانی قدسی و عقلی متصل نیست. آری، خیال، یک بُعد بسیار مهم از ابعاد وجودی انسان است و چنانچه تربیت شود، کمالی برای انسان به حساب می آید. یکی از راه های تربیت خیال ارتباط آن است با عالم عقل، تا عقل سایه ی خود را بر خیال بیندازد و آن را مدیریت و کنترل کند، و نتواند خودسرانه هر طور خواست جلو برود.

گاهی ممکن است یک فنجان ببینید و خیالات تان تحریک می شود که «چقدر قشنگ است! کاشکی من هم داشتم». این خیال، چنانچه در زیر سایه ی عقل قرار گرفت، اجازه جلو رفتن نمی یابد تا انسان را وادار کند، فردا برود آن نوع فنجان را خریداری نماید. بسیاری مواقع خیال ما زباله دان صورتی می شود که آن را یک کسی بر اساس خیالات خود ساخته است و حالا آن صورت آنچنان جای خود را در ذهن ما باز می کند که نمی توانیم از آن بگذریم.

خیال؛ مایه ی نشاط و شعف

خیال را می توان تربیت کرد، و جهت داد، تا نه تنها عامل سرگردانی ما نشود بلکه موجب تشویق ما به سوی خوبی ها بگردد، به همین جهت خیال را نباید سرکوب نمود باید تلاش کرد در جهتی صحیح شکوفا گردد. تمام

شاعران بزرگ، در عالم خیالِ خودشان به این مقام رسیده اند، خیال است که به انسان عشق و آرامش و نشاط می دهد.

انسان با عقل به تنهایی نمی تواند زندگی کند، چون زندگی اش آنچنان خشک و بی نشاط است که نمی تواند به آن راضی باشد، باید خیال را به صحنه آورد و آن را به سوی خوبی ها سیر داد تا با پری رویان بستان خدا اُنس بگیریم. به همین جهت مولوی در رابطه با خیالات پاک که عکس انوار غیبی الهی است می گوید:

آن

خیالاتی که دام اولیاست

عکس

مه رویان بستان خداست

چون اولیاء الهی جهت فکر و اندیشه ی خود را به سوی معارف عالیه و انوار معنوی انداخته اند، نه تنها عقل و قلب شان از نور آن معارف بهره مند می شود، بلکه به تبع عقل و قلب، خیال آن ها هم از آن انوار تغذیه می کند. عقل و قلبِ انسان های غیر معنوی تحت تأثیر وسوسه های شیطانی و حرص و هوس دنیایی است و ذهن خود را با همان ها مشغول کرده اند و در همان راستا ادامه می یابد و همواره گرفتار خیالات پوچ و پستی هستند. مولوی می گوید:

آدمی

را فربهی هست از خیال

گر

خیالاتش بُوَد صاحب جمال

گر

خیالاتش نماید ناخوشی

می گدازد

همچو موم از آتشی

یعنی آدم با خیال، فربه می شود و اوج می گیرد، زیرا خیال، محل ظهور عشق است، عشق در خیال ظاهر شود، در خیال است که می توان با صورت مطلوب خود مأنوس شد، البته در بیت دوم می فرماید: اگر خیالات افراد، خیالات ناخوش و غیر سالمی بود، همان طور که موم در اثر آتش

ذوب می شود، خیالات غیر سالم انسان را ذوب می نماید و زندگی او را نابود می کند.(۱)

عشق در موطن خیال پدید می آید و آن در صورتی است که بتوانیم از مطلوب خود صورتی در خیال ایجاد کنیم و یا صورتی را مدّ نظر قرار دهیم که ما را به محبوب یا مطلوب مان منتقل کند، به طوری که قلب آن را بپسندد و خیال از طریق آن بپرورد. در این صورت قلب به سوی او جهت می گیرد و خیال صورتی از او و یا صورتی از لوازم او را در درون خود پدید می آورد. گفت:

به

صحرا بنگرم، صحرا تِه وینم

به

دریا بنگرم دریا تِه وینم

به

هرجابنگرم،کوه و در و دشت

نشان

از روی زیبای ته وینم

در حالت عشق به محبوب، چون عقل و قلب به سوی محبوبی است که خیال نیز نمی تواند از آن بگذرد، با دیدن هرچیزی که اثری از محبوب را به یاد او می آورد، سریعاً در خیال خود به سوی محبوب منتقل می شود. اولیاء الهی با حاکمیت عقل و ادب کردن آن، در عین به صحنه آوردن خیال، نمی گذارند خیالشان به بیراهه رود و لذا اگر گل را مشاهده کنند به شعف می آیند، چون به جمال حق منتقل می شوند و اگر کویر را ببینند به خلوت با حق منتقل می شوند، با پاییز که روبه رو شوند، آرامشِ با حق بودن را در عین رفع تعلقات می یابند، با رؤیت بهار به حیات مطلقِ حق منتقل

۱- ما برای تربیت خیال و قلب نیاز به یک محبوب متعین داریم که هم خیال از یاد آن شاداب شود و به وجد آید و هم قلب، با ارتباط با او نور بگیرد و جهت یابی کند و این را خداوند از طریق معرفت به اهل البیت علیهم السلام و محبت به آنها برای ما عملی کرده است. عزیزان برای روشن شدن این قسمت از بحث لازم است به سلسله مباحث «مبانی نظری و روش های عملی حب اهل البیت علیهم السلام» رجوع فرمایند و إن شاء الله از آن طریق خیال و قلب خود را به کمال برسانند.

می شونـد. خلاصه یک لحظه این خیال بـدون محبوب خود نیست، چون خیالشان مؤدب شده و تمام عالم را صورت انکشافِ مطلوب متعالی خود می بینند. و این صادق ترین رؤیت است، زیرا به واقع عالم چیزی جز تجلیات اسماء الهی نیست، و برهمین اساس گفته اند: عشق؛ کسی را در خود غرق نمی کند مگر آن که معشوقش حق تعالی باشد.

خیال؛ زباله دان کثرت ها

آدمی که در دنیـا گم شـده است و نظرش به خودش و نفس امّاره اش معطوف است، گل را هم که ببینـد آن را نسـبت با خود ارزیابی می کند، لذا به جای دیدن زیبایی گل، می خواهد آن گل برای او باشد، به همین جهت هم هیچ وقت به معنی واقعی، زیبـایی گل را نمی بینـد. نمی توانـد طوری زنـدگی کنـد که گل در طبیعت باشـد و او بتوانـد به آن نگاه کنـد و با زیبایی آن ارتبـاط برقرار کنـد و آن را دریچه ی ورود به عـالم حیـات ببینـد. او بـا صورت هـای زنـده که در دل طبیعت هست نمی تواند ارتباط برقرار کند، یا گل را از شاخه قطع می کند و به خانه می برد، یا یک تابلو می خرد که عکس گل بر آن کشـیده اند، تا خودش در میـان باشـد و بتوانـد آن گـل را به خود نسـبت دهـد، چون خیـال خود را درست تربیت نکرده نمی توانـد با حقایق ارتباط برقرار کند، مسـیر صـحیحِ جهت دادن به خیالش را گم کرده، شخصـیت او مرده گرا شده است. قرآن در این رابطه می فرماید: «أَلْهَكُمُ التَّكاثُر»؛ شما ها با کثرت ها بازی خورده اید، «حَتّی زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ»؛(۱) تا

۱- سوره تکاثر، آیه ۱ و ۲.

این که با قبرها روبه رو شدید و همه چیز را مرده می بینید. یعنی کسی که نمی تواند این گَل را که در دل طبیعت است زنده ببیند، برای او آن گُل با این گُلی که روی تابلو کشیده اند، فرقی نمی کند. قرآن می فرماید: می دانی تو چرا همه ی چیزها را مرده می بینی؟ چون گرفتار کثرت ها شده ای: «أَلْهَكُمُ التَّكاثُر * حَتّى زُرْتُمُ الْمَقابِرَ»؛ «مقابر» یعنی مقبره ها. تو چون بازی خورده ی کثرت هایی و به حضور وحدت در هستی چشم نمی دوزی، همه چیز را مقبره می بینی. «بازی خورده ی کثرت ها» کسی است که جزءجزءهای متکثر برایش مهم است، امکان انتقال از کثرات به نور معنوی جاری در باطن عالم را از دست داده است. چطور شده که به این مشکل افتاده است؟! چون خیال خود را به کمک عقل و قلب تربیت نکرده است تا متوجه حقایقی شود که عقل می فهمد و قلب احساس می کند. خیالِ ادب شده می تواند وحدت را در عالم کثرات به حضور آورد و یا بگو: حضورِ آن وحدت را در صورت این کثرات بیابد. اما آدم کثرت زده، کثرتِ صرف را با وهمیات خود ترکیب می کند و آن را به عالم خیال می آورد.

خیلی فرق می کند که ایده آل شما در ذهن تان فرش باشد یا گستره ی عالم معنا. در حالت اول خیال انسان زباله دان کثرت ها شده و در حالت دوم انسان با خیالات ادب شده و از طریق همین کثرات، قلب او آماده می شود تا با حق ارتباط برقرار کند.

ص: ۲۳

انتقال به ملکوت عالم

حتماً مستحضـرید که در مقایسه با عالَم ماده، جنس خیال، به خـدا بیشتر شبیه است و زمینه ی قرب بیشتری دارد چون تجرّدش بیشتر است، پس خیال به خودی خود به عالم غیب نزدیک تر است. شـما همین حالا می توانید در خیال تان دشتی را ببینید که پاییز و بهار و زمسـتان نـدارد، همه زیبایی های آن فصول یک جا جمع باشد، ولی اگر با دشت های موجود در این دنیا روبه رو شوید، هرگز آنقدر که در خیالتان با صـفا بودند، باصـفا نیسـتند، چون آن دشت ها به جهت حالت تجردی که دارند ظرفیت کمالات بیشتری در آن ها هست، در حالی که دشت دنیایی ظرفیت مخصوص به خود را دارد، و لـذا می توان با روبرو شدن با دشت بیرونی، در ذهن خود بـا دشـتی روبه رو شـد که بیشتر از دشت بیرونی صـفا و زیبـایی دارد، و این به جهت آن است که دشت موجود در خیـال می توانـد بـا زیبـایی های عالم مافوق خیال مرتبط باشـد و شـما با دیـدن دشت بیرونی به آن زیبایی ها منتقـل شویـد. به همین جهت می توان گفت: اگر در عـالم دنیا خیال انسان آنچنان زنـده نباشـد که بتوانـد با عوالم برتر مرتبط گردد، فقط به جسم عالم وصل است و با روح عالم مرتبط نیست. آن هایی که با عقل خود متوجه وجود حقایق عالم شـده اند و بـا قلب خود یک نحوه اتصال با آن پیـدا کرده انـد، همین که با دشت بیرونی روبه رو می شونـد، به دشت باطنی که جنبه ی ملکـوتی اسـت بیرونی است، منتقـل می گردنـد، و چـون دشت بیرونی از دشت بـاطنی ریشه گرفته است، دیـدن این دشت هم برای آن ها نشاط آور است. مثل الفاظ یک انسان حکیم است؛ الفاظ او از روح

او ریشه گرفته است، حال اگر کسی با روح او بیگانه باشد لفظ های او را فقط در حافظه اش قطار می کند و فقط صدا می شنود، بدون آن که به معانی مربوطه منتقل شود. اما اگر با معانیِ الفاظ او آشنا باشد، با شنیدن الفاظ به روح آن الفاظ منتقل می شود.

عقل؛ قوت استدلال

چنانچه ملاحظه فرمودید یکی از ابعاد وجود انسان جسم او است، و یکی دیگر از ابعاد او خیال است، و عرض شد که لازم است خیال مدیریت شود. حال عنایت داشته باشید که یکی دیگر از ابعاد وجودی انسان «عقل» است. عقل، همان استعداد و توانایی فهم حقایق از طریق استدلال است. عقل به کمک استدلال می فهمد که حقایقی در این عالم هست و قلب از طریق تزکیه می تواند با «وجود» آن حقایق مرتبط شود، ولی عقل به «مفهوم» آن ها پی می برد. ابن سینا قهرمان عقل است، اصلاً این که می گویند «شیخ الرئیس»، به این دلیل است که او شیخ و پیشرو همه ی فلاسفه است، حتی ملاصدرا هم قبول دارد که شیخ الرئیس از نظر استدلال از خودش قوی تر است. یک جا گلایه می کند که چرا شیخ با این همه استعداد، عقل خود را در چیزهایی صرف کرده که بقیه هم می توانستند صرف بکنند؟! شیخ الرئیس آنچنان در تربیت عقلِ خود تلاش می کند که مواظب است هر کاری که موجب شود عقل او از قوت و قدرت عدول کند، انجام ندهد. می گوید: من عهد کرده ام قصه نخوانم، با این که اهل شعر است ولی در نوشته های فلسفی اش سعی می کند هیچ گونه

سخنی که روح استدلال را ضعیف می کند مطرح نکند، چون می داند آنجا که جای عقل است، نباید خیال وارد بشود. با یک انضباط محکمِ عقلی جلو می رود به همین جهت حالا ـ هم بهترین کتاب فلسفی از نظر انسجام «الإشارات و التّنبیهات» شیخ الرئیس است و انصافاً به خواننده ی خود انضباط عقلی خوبی می دهد.

حاصل سخن این که انسان اگر خواست ناقص نماند و همه ی ابعاد خود را تربیت کند، باید بداند یکی از ابعاد او عقل است و لازم است سعی کند در زندگی خود هرگز عقل را مغلوب احساسات و حرص و هوس خود ننماید، انسانی که به عقل خود پشت نکند گرفتار خرافات نمی شود، فرق انسان خرافاتی با انسان عاقل در آن است که انسان خرافاتی خیالات خود را در زیر سایه ی عقل جلو نمی برد، و بدون دلیل عقلی چیزهایی را باور می کند و بر اساس آن ها عمل می نماید و یا به راحتی احساساتش او را تحریک می نماید.

قلب

علاوه بر سه بُعدی که عرض شد، انسان بُعد دیگر هم دارد که به آن «قلب» می گوئیم. عرض شد که عقل می تواند به وجود حقایق پی ببرد ولی آن بُعد از ابعاد وجودی انسان که می تواند با حقایق ارتباط برقرار کند و با آن متحد شود و انسان را از نور آن ها بهره مند کند، قلب است. راهی که انبیاء و اولیاء طی می کنند و عرفا نیز از آن ها پیروی می نمایند به صحنهآوردن هرچه بیشتر قلب است.

انسانی که توانسته باشد با عقل خود متوجه حقایق بشود و با قلب خود - از طریق تزکیه های شرعی- با آن حقایق متحد گردد و خیال خود را تحت تأثیر عقل و قلب خود قرار دهد، در اوج عشق و محبتِ روحانی قرار می گیرد، چنین انسانی به واقع می تواند با قرآن و روایات ائمه ی معصومین علیهم السلام به بهترین نحو ارتباط برقرار کند.

آری اگر کسی خواست خیالش را درست بپرورانـد، بایـد مثنوی جلال الـدین محمـد بلخی را بخوانـد، مثنوی قهرمان خیال صادق است. شما گاهی تعجب می کنید؛ این همه مثال را مولوی چگونه در کلمات خود می آورد و این قدر منظم نتیجه می گیرد! اشعار مثنویِ مولوی و دیوان حافظ و از آن مهم تر مثال های قرآنی، بسترهای مناسبِ تربیت خیال است.

اگر کسی بخواهد عقلش را رشد بدهد، راهش مطالعه ی کتاب های متفکرانی است که بیشتر با استدلال با ما سخن می گوینـد. اگر کسی بخواهـد قلبش را رشد بدهد، در عین رشد عقلی و توجه به حقایق عالم، باید وارد تزکیه های شرعیه شود، که البته اگر راه را درست بشناسد فرهنگ قرآن و اهل البیت علیهم السلام بستر رشد هر سه بُعد از ابعاد انسانی است.

قرآن جایگاه ایمان را قلب یا دل می داند و می فرماید: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِن تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُم مِّنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»؛(۱) اعراب گفتنـد ایمان آوردیم، ای پیامبر بگو: هنوز ایمان نیاورده اید ولکن بگویید تسلیم دستورات الهی شده اید ولی هنوز ایمان وارد قلب های شما

۱- سوره حجرات، آیه ۱۴.

نشده. چون وقتی ایمان وارد قلب ها شد، از آن جهت که حقیقت انسان همان قلب اوست، انسان با تمام حقیقتش با خدا مرتبط می شود و به کمالات غیر قابل توصیفی دست می یابد. به گفته ی مولوی:

وصف

بیداری دل ای معنوی

در

نگنجد در هزاران مثنوی

خداوند در قرآن به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ»؛(۱) بگو من در ازای رسالت و نبوتم از شما چیزی نمی خواهم و من در فشار و تکلّف نیستم، یعنی من اصلاً جهت جانم را از همه ی عکس العمل ها و جواب های افراد تغییر داده ام و یک ذره هم در فشار و سختی نیستم. حضرت می فرمایند: من آنچنان در آرامش حقیقی به سر می برم که هیچ باری از هیچ جهتی جانم را فشار نمی دهد و در هیچ تکلّفی نیستم. زیرا حضرت با عمیق ترین بُعد از ابعاد وجودی خود به صحنه ی حیات پا گذاشته اند، بُعدی که بتواند فقط با خدا ارتباط پیدا کند. این ارتباط از طریق عقل نیست، عقل نمی تواند با خدا ارتباط پیدا کند. عقل می تواند این قدر بفهمد که «خدا هست»، این هم که ارتباط نمی شود. همین طور که اگر شما بفهمید «آب هست»، تر نمی شوید، آری عقل باید در صحنه باشد ولی تا قلب به میدان نیامده، جان انسان با مقصد خود مرتبط نیست. در ادامه ی آیه می فرماید: «إِنْ هُوَ إِلاّ ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ»؛ این قرآن که ذکر برای عالمین است، همان قصه ی جان همه ی بشریت است، یعنی تمام ابعاد اصیل بشریت را این قرآن در بر می گیرد. ای پیامبر بگو: من این قرآن را برای شما آورده ام تا قلب و جان شما را با حقیقت مرتبط

ص: ۲۸

۱- سوره ص، آیه ۸۶.

سازم و در نتیجه در راحتی کامل وارد شوید. و خداوند به حضرت می فرماید بگو: قصه ی خودم هم همین است، لذا در راستای چنین روشی و چنین موضوعی، اصلاً به خودم فشار نمی آید.

به عنوان مثال در نظر بگیرید اگر الآن بخواهید یک ساعت داشته باشید، به اندازه ی خریدن ساعت باید به زحمت بیفتید. هر چیزی را بخواهید برای خودتان نگه دارید، به همان اندازه باید زحمت بکشید. اما یک چیزی است که نزدیک ترین و راحت ترین چیز است؛ و آن خدا است و لذا در عین آن که کامل ترین چیزها است، داشتن او هیچ سختی ندارد، چون پیش شما است و جان شما به راحتی می تواند با او در تماس باشد، کافی است ما موانع مزاحم را از میان برداریم.

اگر بخواهید نان داشته باشید، باید تلاش کنید و آن را تهیه کنید، برای به دست آوردن گندم باید سختی کشید و آن را از دل زمین بیرون آورد، ولی برای به دست آوردن آب زحمت کم تری نیاز است، از طرفی هم نیاز ما به آب بیشتر از نان است، می توان حدود سی روز نان نخورد و غذا نداشت ولی نمرد، ولی اگر هفت یا هشت روز بی آب باشید می میرید، در حالی که آب به شما نزدیک تر و لطیف تر است. هوا نسبت به نان و آب، به شما نزدیک تر و برای شما مهم تر است و پنج یا شش دقیقه بیشتر نمی توان بدون هوا ماند، یعنی از یک طرف خیلی مهم است و از طرف دیگر خیلی لطیف و نزدیک است. حالا خدا به ما از هوا نزدیک تر و در ذات خود از آب لطیف تر است و بیش از نان و آب و هوا مورد نیاز ما است، تمام وجود ما از اوست و تمام معنی ما در ارتباط با او معنی خواهد

ص: ۲۹

داشت. یـک قاعـده ای در این عـالم هست؛ که هر چیزی از نظر مرتبه ی وجـود، شدیـدتر است، لطیـف تر و به مـا نزدیـک تر است، و چون خداونـد هستی مطلق است، هم از همه چیز لطیف تر است و هم از همه چیز به ما نزدیک تر است. درست آن را که آدم شدیداً به او نیاز دارد، از همه به او نزدیک تر و قابل دسترس تر است.

خـدایی که غـذای جان ما است و اصـیل ترین بُعـد ما یعنی قلب، از طریق او تغـذیه می شود و نقص اش برطرف می گردد، به راحت ترین شـکل در اختیار ما قرار می گیرد. حالا همین قاعده را برای قرآن در نظر بگیرید، قرآن جلوه ی حضرت حق است و غـذای جان ماست؛ فرمود: «إنْ هُوَ إلا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ»؛ چیزی نیست مگر ذکر و غذای جان بشـریت. «ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ»؛ یعنی این قرآن حکایت از آن است که ما به یادِ بشـریت بوده ایم. خداوند می فرماید: «لَقَدْ اَنْزَلْنَا اِلَيْكُمْ كِتاباً فيهِ ذِكْرُكُمْ اَفَلاَ تَعْقلُون»؛(۱) کتابی را به سوی شـما نازل کردیم که در آن به یاد شما بودیم «فيهِ ذِكْرُكُمْ»؛ ذکر و یاد شما در آن است، به یاد شما بودیم که این قرآن را خلق کردیم، پس قصه ی جان و قلب شـماست و می توانیـد از طریق آن قلب خود را رشد دهید و ادب نمائید تا با پروردگارتان مرتبط شوید.

۱- سوره انبیاء، آیه ۱۰.

راحت ترین شکل زندگی

بـا توجه به این مقـدمات می توان نتیجه گرفت؛ اگر کسـی ابعـاد گونـاگون وجود خود را شـناخت و غـذای مناسبِ هر بُعـد را فراهم کرد، دیگر احسـاس نقص نمی کنـد. نکته ی دیگری که می توان از این بحث به دست آورد این که کامل ترین انسان، جـامع ترین انسـان است. زیرا هم بـا عقلش به درسـتی برخورد کرده، و هم حسـش را درست راهـبری نموده، و هم خیـالش را درسـت مـدیریت کرده، و از همـه مهـم تر دلش را جهت داده و پرورانـده است. اگر کسـی تـوانست این جـامعیت را در خـود ایجادکند، انسان جامعی است و به راحت ترین شکل می تواند زندگی کند.

قلب؛ بُعد اصلی انسان

حالاـ اگر انسان نتوانست همه ی ابعاد خود را به نحو کامل تربیت کنـد، به کـدام بُعـد اهمیت بیشتر بدهـد؟ وقتی متوجه باشـیم ابعـادی داریم که در وجود مـا اصـل هسـتند و بقیه ی ابعـاد زمینه برای تعـالی و تقویت آن هـاست، سـعی می کنیم تا آنجا که ممکن است ابعاد اصلی خود را مورد غفلت قرار ندهیم.

می توان گفت: جسم و حسّ، علت معـدّه و زمینه هسـتند تـا خیـال و عقـل در بستر صـحیح قرار گیرنـد و چنانچه خیال و عقل درست تربیت شوند زمینه ی مناسبی هستند تا قلب به کمال مطلوب خود برسد. پس در این صورت عقل در دنیا موجب به ثمر رسیدن قلبی است که پس از دنیا همه ی حقیقت ما خواهد بود. خیال را در دنیا باید درست تربیت کرد تا ما

را به بیراهه نکشانـد و شوق لازم جهت زنـدگی را به انسان بدهـد. عقل را باید تربیت کرد تا نفس متوجه حقیقت بشود و قلب را آمـاده ی تماس با حقیقت نمایـد. اما وقتی قلب با انواع ریاضت های شـرعی با حقایق عالم وجود و با حضـرت رب العالمین مـأنوس شـد، دیگر قلب می مانـد و خـدا. مـا در ابـدیت خود فقـط قلب هستیم، حسّ و خیـال و قلب به معنی دنیـایی اش آنجا نیست، لذا گفت:

این

جهان پوشیده گشتی و غنی

چون

از اینجا می روی، چون می کنی

ما در آن دنیا فقط یک قلب هستیم که بهشت و جهنم از آن به بیرون می آیـد و اطراف ما را می گیرد. قرآن می فرماید: «الَّتِی تَطَّلِعُ عَلَی الْأَفْئِدَهِ * إِنَّهَا عَلَیْهِم مُّؤْصَدَهٌ * فِی عَمَدٍ مُّمَدَّدَهٍ»؛(۱)

جهنم آتشـی است که از طریق قلب هـا به بیرون می آیـد، آتشـی در سـتون هـایی ممتـد آنان را در میان فرامی گیرد. عین این قاعـده که برای کفار هست و جهنم از درون جانشان به بیرون می آید و اطراف آن ها را فرا می گیرد، برای اهل ایمان بهشـت از درون جانشان بیرون می آید و اطراف آن ها را فرا می گیرد.

پس ابتدا باید اصول کلی حیات زمینی خود را که بستر زندگی ابدی ما خواهد بود، تنظیم کنیم؛ و در آن راسـتا یک برنامه ی جامع و درازمدت بریزیم. سـپس در دل آن برنامه ی کلی، برنامه های جزیی را طراحی کنیم که اگر مثلاً این مسئله پیش آمد، کدام برنامه را فدای کدام برنامه کنیم. به عبارت دیگر اولویت های زندگی را مشخص کنیم وگرنه اگر اصل و فرع زندگی را نشناختیم و اولویت ها را درست تشخیص ندادیم به راحتی

۱- سوره همزه، آیات ۷ تا ۹.

حادثه ها ما را با خود می بَرَد. اگر بررسی بفرمائید، اکثر کسانی که حالا غصه می خورند که زندگی شان از دستشان رفته است، به این علت است که اصول شخصیت خود را درست تشخیص نداده اند و اولویت بندی نکرده اند، در نتیجه حالاـ با چیزهایی روبه رو شده اند که اصل زندگی نیست، با خیالاتی پریشان و قلبی از دست رفته روبه رویند، قلبی که هیچ راهی را به سوی آسمان نمی شناسد. اصلاح قلب را جزء اصول کلی زندگی قرارندادند و هر حادثه ای که پیش آمد آن را برای خود عمده کردند و همه ی فکر و ذکر خود را مشغول آن نمودند، درنتیجه زندگی شان آن چنان زیر لگد حادثه های جزیی له شده که حالا پس از هشتاد سال که عمر خود را طی کرده اند، هیچ ندارند.

حضرت جواد علیه السلام می فرمایند: «الْقَصْدُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِالْقُلُوبِ أَبْلَغُ مِنْ إِتْعَابِ الْجَوَارِحِ بِالْأَعْمَال»(۱) در سیر به سوی خدا امکان رسیدن انسان از طریق به کارگیری قلب ها بیشتر است تا با به زحمت انداختن اعضاء و جوارح، به وسیله ی اعمال. این که می فرمایند از طریق قلب، نسبت به سایر اعمال عبادی، بهتر به خدا می رسید، چون در سایر اعمال عبادی هم حضور قلب است که آن ها را ارزشمند می کند. حاصل کلام این که هر اندازه قلب را تربیت کنیم و اصلاح نمائیم به همان اندازه به مقصد اصلی خود نزدیک تر شده ایم. قرآن در وصف روز قیامت می فرماید: « يَوْمَ لا يَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ (۸۸) إِلاَّ مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَليمٍ (۸۹) »؛(۲) یعنی در

۱- بحار الأنوار، ج ۷۵ ، ص ۳۶۴.

۲- سوره شعراء ، آیات ۸۸ و ۸۹.

روز قیـامت چیزی از مـال و فرزنـد و امثـال این هـا به درد انسان نمی خورد، و آنچه در آن روز که روز لقای پروردگار متعال است، به کار می آیـد، قلب سـلیم و دل پاک است، دلی که از هر آنچه غیر خـدا است، پاک باشـد. و لذا تمام تکالیف عبادی برای تطهیر دل از غیر حضرت معبود است تا مؤدب به ادب توحید شود.

حضرت صادق علیه السلام در تفسیر قلب سلیم فرمودند: «الْقَلْبُ السَّلِیمُ الَّذِی یَلْقَی اللَّهَ وَ لَیسَ فِیهِ أَحَدٌ سِوَاه»؛(۱)دل

پاک؛ دلی است که پروردگارش را ملاقات کند در حالی که اَحدی جز او در آن نیست.

آیت الله جوادی آملی«حفظه الله» در درس تفسیرشان می فرمودنـد: «هیچ عالِم دینی نیست که آخر عمرش از این که در وادی علم گـام گذاشـته است پشیمان بشود.» چون می بینـد سرمایه ای را که بعـد از هشـتاد سال تأمل و تـدبّر در اموری که با قلب سروکـار دارد، حالاـ بـا خودش می برد. نیّت هـا جـای خودش که هرکس به ازای نیتش اجر دارد، ولی می توانیـد این نکته را تجربه کنید، کسـی که اصول کلی و جهت گیری اصـلی زندگی اش را حفظ قلبِ قرآنی قرار ندهد، آخر زندگی با این مسئله روبه رو می شود که مجموعِ حادثه های بی حاصل زندگیِ هشتادساله که خود را به آن ها مشغول کرد، به کار او نمی آید.

اینجاست که بنـده بعـد از این مقـدمات می توانم اصل جواب سؤال شـما را بـدهم؛ که می فرمائیـد وقتی برنامه ها و اهـداف با یکدیگر تضاد پیدا کردند چه کار کنیم؟ باید خودتان ارزیابی کنید و بتوانید باور نمایید آنچه

۱- بحار الأنوار ، ج ۶۷، ص: ۵۴.

برای شـما در بُعـد حسـی مهم می شود، مهم و اصـل نیست. آری برنـامه ی جـامع این است که بایـد به گستره ی کـل ابعادتان برنامه ریزی کنید. اما حالا آمدیم در شرایطی قرار گرفتیم که نمی توانیم به همه ی آن ابعاد به طور کامل جواب دهیم، به قول خودتـان اگر در جواب گویی به این ابعاد در تضاد بیفتیم، چه کار بایـد کرد تا اصولمان حفظ شود؟ جواب بنـده آن است که ابتدا توجه اصـلی تان این باشد که قلب و برنامه ی پروراندن آن مسئله اصلی تان باشد و هیچ برنامه ای را آنگاه که در تضاد با اصـلاح قلب است، اصالت ندهیـد، قلب بایـد ساخته و پرداخته شود. قلب یک شـعور همه جانبه دارد که اگر درست به صـحنه آمـد بسـیاری از نقیصه هـا جـبران می شود، به تعـبیر قرآن: «وَالَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِی كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛(۱)

و کسـانی کـه ایمـان آورده و کارهـای شایسـته کرده انـد قطعاً گناهانشـان را از آنـان می زداییـم و بهـتر از آنچـه می کردند پاداششان می دهیم. چون ایمان با به میدان آمدن قلب محقق می شود. مولوی در راستای شعور همه جانبه ی قلب می گوید:

عقل گویدشش جهت حدّاست و دیگر راه نیست

عشق گوید راه هست و رفته ایم ما بارها

چون قلب قـدرت دریـافتش بالاتر از ساحاتی است که عقل درک می کنـد. یک فرد نابینا، درست است که عضو مفیـدی مثل چشم را از دست داده اما از حقیقت خودش که همان قلب می باشـد محروم نشـده است، خداوند سـرمایه ای به او داده که می تواند قلب را به صحنه بیاورد که

۱- سوره عنکبوت، آیه ۷.

همان «فطرت» است، فطرتی که خداوند در موردش فرمود: «لَا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ»؛(۱)

برای همه یکسان است.

همـان طور که ابزارهـا در زنـدگی دنیایی گاهی بالا و پایین می رونـد؛ یا رزق کسـی را زیاد می کننـد و رزق دیگری را کم، همـان طور سـایر ابعـاد انسـان هم ممکن است برای افراد گونـاگون متفـاوت باشـد. یکی قـدرت بـدنی اش بیشتر است و یکی هوشـش زیادتر است، آن دیگری قدرت اسـتدلالش قوی تر است، ولی آن سـرمایه اصلی یعنی فطرتی که منجر به حضور قلب می شود، در همه یکسان است. ممکن است خداوند مصـلحت کسی را در آن ببیند که در بین مردم مشهور نباشد و اسمش سر زبان ها نباشد. اگر کسی خیلی دلواپس آبرویش شد، نمی تواند در زندگیِ قلبی خود مستقر شود. پس اگر متوجه شد آبرو از خـدا است، شاید بخواهد ما گمنام باشـیم، بسـیار خوب. «همچو موری اندر این خرمن خوشم»، نام و نشان می خواهم چه کنم، اگر بخـواهیم خودمـان آبرو کسـب کنیم، جهت قلب از نظر به خـدا، به نظر به مردم تغییر جهت می دهـد و به همـان انـدازه از پروریدن قلب محروم می شویم. بعضـی ها از ترسِ رفتنِ آبرو به راحتی حاضراند بقیه را لجن مال کنند در حالی که قرآن به ما یـاد داده است «لِلّهِ الْعِزْهُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنینَ»؛(۲) عزت از آن خـدا و رسول خدا و مؤمنین است. وقتی عزت با ایمان به دسـت می آید پس باید برنامه ریزی کرد که

۱- سوره روم، آیه ۳۰.

۲- سوره منافقون، آیه ۸.

قلب بی خدا نشود، در آن صورت دلواپسی ها برای حفظ آبرو - که قلب را از مسیر خود خارج می کند- همه از بین می رود.

این بحث، عرض عریضی دارد، ولی امیدم این است که تا این جا توانسته باشم مسئله را روشن کنم که ما باید جایگاه ابعاد اصلی مان را از ابعاد فرعی مان روشن کنیم.

آیت الله بهاءالدینی«رحمه الله علیه» می فرمودند که همراه امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» رفتیم خدمت آیت الله شاه آبادی«رحمه الله علیه» تا اسفار ملاصدرا«رحمه الله علیه» بخوانیم، دیدم من اهلش نیستم. در حالی که حضرت آیت الله بهاءالدینی«رحمه الله علیه» در سلوک قلبی به مراتب خوبی رسیده بودند. پس اگر بُعد فلسفی ما رشد کامل نکرد باز امکان ادامه سلوک هست، البته روح استدلالی، غیر از روح عقلِ معنوی است، که در اثر سیر و سلوک و قرب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین علیهم السلام حاصل می شود. از حرکات و گفتار آیت الله بهاءالدینی«رحمه الله علیه» معلوم بود که قلب شان در صحنه است و موانع بین قلب خود و معبودشان را به خوبی برطرف کرده بودند، چون حساب کرده بودند اگر همه چیز را از دست بدهم، دل را نباید از دست بدهم.

حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» جمع بین عقل و قلب بودند، تفکر عقلی و فلسفی امام خمینی«رضوان الله علیه» باعث می شد که زبان ارائه معارف الهیه را بهتر در اختیار داشته باشند. هنر بزرگ امام«رضوان الله علیه» این بود که می توانستند با عقل بشر، با بشر حرف بزنند. عرفا گاهی نمی توانند با بشر حرف بزنند، چون آنچه که این ها می یابند، بشر هنوز نمی شناسد تا الفاظ مناسب آن را پدید آورد. خودشان می گویند:

لاجرم

خاموش کردم من دهان

گر

تو خواهی از درون خود بخوان

بیش

از این گر شرح گویم ابلهی است

چون

که فهم آن ورای آگهی است

امام خمینی«رضوان الله علیه» آنچه از طریق قلب دریافت می کردنـد با زبان عقلِ مردم مطرح می کردند، کاری که محی الدین بن عربی در فصوص الحکم انجام داد.

بعضـی هـا زبان عقل دارنـد اما دریافت قلبی نـدارد، این عقل خشکِ محروم از دل، وصل نمی آورد. مولوی در این رابطه می گوید:

عقل

جزوی عشق را مُنْکِر بود

گرچه

بنماید که صاحب سِرّ بود

زیرک

و دانا است، اما «نیست» نیست

تا

فرشته «لا» نشد اَهریمنی است

او

به قول و فعل یار ما بود

چون

به حکم «حال» آیی «لا» بود

می گوید از عقل خیلی کار می آید اما نمی داند چگونه «نیست» باشد. شما موقعی حس می کنید هیچ اید، هیچ، که از طریق قلب متوجه جلال و عظمت پروردگار عالم شوید، وگرنه اگر صدها بار اسفار ملاصدرا«رحمه الله علیه» بخوانید ولی نتوانید با قلب خود زندگی کنید، یک آدم آماس کرده ی گُنده ای می شوید که با غرور کامل می گوید: خیلی دانا هستم. «زیرک و داناست، اما «نیست» نیست». حالا اگر «نیست» نشود، چی می شود؟ شیطان می شود؛ «چون فرشته «لا» نشد، اهریمنی است». شیطان شش هزار سال عبادت کرده بود، برای ملائکه سخنرانی می کرد، مقاماتی داشت. اما در مقابل خدا «نیست» نشده بود، به همین جهت در مقابل فرمان سجده به آدم، گفت: «اَنَا خَیرٌ مِنْه» من از او بهترم.

ص: ۳۸

صحبت بر سر این نکته است که اگر جامعیت همه ابعاد ممکن نبود کدام بُعد را جای کدام بُعد بگذاریم؟ ملاحظه فرمودید که جامعیت امام خمینی«رضوان الله علیه» چه خدمتی به بشر کرد! ولی اگر شما در عالَم آیت الله بهاءالدینی«رحمه الله علیه» قرار گرفتید، آن را غنیمت بدانید و مواظب باشید قلب را فدای ابعاد پائین تر نکنید. شخصیت های عزیزی در کشور داریم که زحمت می کشند ولی آن هایی که نتوانستند بفهمند کدام بعد را فدای ابعاد دیگر بکنند، عمر خود را باخته اند، بنده به جدّ توصیه می کنم:

اگر

که یار نداری چرا طلب نکنی؟!

اگر

به یار رسیدی چرا طرب نکنی

باید خود را وارد عالم عشق الهی کرد.

به خیرگی بنشینی که این عجب کاری است

عجب تویی که هوای چنین عجب نکنی

نگو مگر می شود انسان عاشق خدا شود، بگو مگر می شود بدون خدا در برهوت دنیا زندگی کرد؟

لااقل وارد عالم خیال بشوید، آن هم خیال پاک، یارتان را پیدا کنید تا درست زندگی کنید. با یک زندگی خشک از هم پاشیده که هیچ محور وحدانی ندارد، نمی توان خوش گذراند. آیا شما غصه نمی خورید برای این جوان هایی که افق زندگی شان این است که می گویند: «کار پیدا نمی شود، حالا ما چه کار کنیم؟!» بنده بسیار متأسف می شوم از غصه ها ی بی دلیلی که این عزیزان می خورند! اصلاً این حرف ها چیست؟! وقتی خدا پیش توست، سرمایه ی هستی پیش توست، خدا خودش تو را تأمین کرده است. بنده های خدا، خدایی را که صاحب همه ی هستی است رها کرده و در میل های سبکِ حسّی خود را گرفتار نموده اند؟

وقتی به خدا رسیدی، دیگر موضوع عوض می شود، گفت:

دیوانه

کنی، هر دو جهانش بخشی

دیوانه ی

تو هر دو جهان را چه کند؟!

وقتی آدم خدا را پیدا کند، متوجه می شود مثل این که می شود خیلی چیزهای دیگر هم به دست آورد. ولی در آن حال به خود می گوید: من آدمی نیستم که خدا را رها کنم و بیایم چیز دیگری به دست آورم. خیلی فرق است بین این که آدم بتواند خدادار شود و چیزی نخواهد، با این که همه چیز داشته باشد و خدا را نخواهد. وقتی آدم خدادار شد، دیگر فرقی نمی کند که در دنیا سود ببرد یا زیان:

سوداگردان

عالَم پندار را بگو

سرمایه کم کنید که سود و زیان یکی است

آدم ها در مسیر دینداری قلبی به جایی می رسند که برایشان فرق نمی کند زندگی به آن ها سخت بگذرد یا آسان، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند: «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَهَ فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عُسْرٍ أَمْ عَلَى يُسْرٍ »؛(۱) بهترین مردم کسی است که عاشق عبادت باشد و آن را دوست داشته و با وی هم آغوش شود، وخود را برای آن از بقیه ی امور آزاد کند، برای چنین کسی فرق نمی کند روزگارش به سختی بگذرد یا به آسانی.

خودتان در دعای کمیل می گویید «طاعَتُهُ غِنی» طاعت خدا به خودی خود، ثروت است؛ حالا- چه فرقی می کند در امور دنیایی ام سود کنم یا زیان؟! مطمئن باشید غصه های ما و شما از نداشتن ها نیست، از عدم ورود به عالَم الهی است، وگرنه واقعاً فرق نمی کند کم داشته باشید یا زیاد.

۱- بحار الأنوار ، ج ۶۷، ص: ۲۵۳.

می بینید طرف در امور دنیا خیلی زحمت کشیده است اما به دنبال وَهم و پندار بوده است؟! حافظ«علیه الرحمه» می گوید: کل این عالم، پندار است. پس سوداگران عالم پندار را بگو: سرمایه کم کنید که سود و زیان یکی است.

نمونه ی کسانی که در زندگی خود جایی برای دنیا نگذاشتند تا قلب خود را دائماً در تماس با معبودشان قرار دهند، حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» بودند، کاملاً معلوم است که ایشان در سراسر زندگی یک جانباز تمام عیار اسلام است. گفت:

آنچنان مهر توأم در دل جان جای گرفت

که

اگر سر برود از دل و از جان نرود

یعنی فقط یک چیز می داند؛ که خودش را برای اسلام ببازد. خیلی قهرمان عجیبی است! این چاقوکش ها را دیده اید؟ تا روزی دو سه تا چاقو نخورند، اصلاً راحت نیستند. کسی که خود را به خدا باخت تا هر روز به نحوی جانبازی خود را نشان ندهد قلبش راحت نیست، گفت:

مَنْبلم(۱)

بی زخم ناساید تَنَم

عاشقم،

بر زخم ها بر می تنم

بعضی ها اگر هرروز دوسه بار جانبازی نکنند و خودشان را در مهلکه ی دفاع از اسلام نیندازند، خمارند. گفت:

خُنُک آن قماربازی که بباخت هرچه بودش

و

نماند هیچش الاّ هوس قمار دیگر

حالا امام خمینی«رضوان الله علیه» که می خواهد همه چیزش را در راه اسلام خلاص کند، و از این طریق به خدای عزیز متصل باشد، برخلاف اراده دشمنانش، عزّتمندترین انسان روزگار شد. این یک سنت و قاعده ی دیگری است، غیر از قواعدی که بشر برای آبروی خود طراحی کرده و

۱- منبل انسان لاابالی را گویند که در امور بی باکی می کند.

همه ی قلب و فکر خود را به آن مشغول نموده است. وقتی شما خدا را با قلب خود پیدا کردید، وارد عالم دیگری می شوید و به افکار قبلی خود می خندید؛ که چه فکرهایی می کردیم؟! داشتیم کجا را می پاییدیم؟!

اصل حرف بنده تا حالا این است که اگر بخواهیم بُعدی از ابعاد وجودی خود را در شرایطی خاص، بی جواب بگذاریم، از خود بپرسیم «که را به قتل که خوشحال کرده ای»؟! حالا که باید یکی از ابعاد خود را زیر پا بگذارید، کدام یک را زیر پا می گذارید و یا به حاشیه می رانید؟ آری انسانِ جامع انسانی است که سعی می کند تمام ابعاد وجودی اش رشد کند. ابن سینا می گوید: انسان به همان اندازه که خود را از علمی محروم کند، به همان اندازه ناقص است. می گوید انسان بی نقص کسی است که تمام ابعادش را بتواند تغذیه کند. می گوید: حتی اگر به علم ریاضی کم علاقه ای بدان که به همان اندازه ناقصی. یعنی اگر کسی دوست نمی دارد تفکر ریاضی داشته باشد و یا نسبت به تفکر فلسفی بی علاقه است، بالاخره در همان راستا ناقص است.(۱)

ولی حرف ما این است که وقتی شما تلاش خود را نمودید که در حدّ ممکن شخصیت جامعی داشته باشید ولی با این همه در بعضی برهه ها مجبورید یکی از ابعاد را به حاشیه برانید. بیایید اولویت ها را مشخص کنید.

خود ابن سینا هم می گوید، اگر آن چیزی که من در آخر عمر به آن رسیدم اول عمر به آن می رسیدم، به شکل دیگری زندگی می کردم.

ص: ۴۲

۱- البته علم به موضوعات حقیقی و نفس الامری مورد نظر ابن سینا است ولی علم به امور اعتباری که موضوع آن حقیقی نیست و به اعتبارات بشر بستگی دارد از بحث او بیرون است.

ابن سینا آخر عمر متوجه شد یک حکمتی غیر از حکمت موجود در کتاب «اشارات و تنبیهات» باید به بشر عرضه کند، اسمش را «حکمت مشرقی» گذاشت، ملاصدرا«رحمه الله علیه» هم به همین جهت اسم فلسفه اش را «حکمت متعالیه» گذاشت. ابن سینا ظاهراً یک چیزهایی هم در رابطه با حکمت مشرقی نوشته بوده که در حمله غزنویان به اصفهان از بین رفته است. و نمط هشتم و نهم اشارات او نیز خبر از چنین رویکردی دارد.

انس با غیب از طریق خیال

به هر حال عرض شد «اگر که یار نداری چرا طلب نکنی»؟! آدم باید اول جنبه ی نشاط و انس با غیب را در خودش ایجاد کند، و این مرحله با خیال ممکن است. باید خیال خودش را بپروراند، تا آینه ی خیال او جلوه گاه «عکس مَه رویان بستان خدا» شود، ولی در این مرحله متوقف نشود و عقل و قلب خود را جلو ببرد. آیت الله قاضی«رحمه الله علیه» به مرحوم علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» در شرایطی که در حال ریاضت بسر می بردند، فرموده بودند: این روز ها یک حوری سراغت می آید، به او اعتنا نکن. همان حوری که حافظ داشت و درباره اش می گوید:

رشته تسبیح اگر بگسست معذورم بدار

دستم

اندر دامن ساقی سیمین ساق بود

صورت رشته ی اذکار الهی در جمال فرشته ای برای حافظ ظاهر شد و سلسله ی اذکار از دستش رفت و جذبه ی توسل به نور ساقی الهی، او را مبهوت خود کرد. علامه«رحمه الله علیه» می فرمایند؛ آن حوری در منظرم ظاهر شد - این حوری خیلی قیمتی است؛ جمال انس حق است در موطن خیال- این همان

حوری است که در قرآن آن را مخصوص متّقین یعنی «وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» می دانـد، تا خیال آن ها را هم به نور توحید منور کنـد. حـوری کـه سـراغ علامـه طباطبـائی«رحمـه الله علیـه» آمـد، جلـوه ی نـورانی اُنس حق اسـت بـا انسـان در مـوطن خیـال. علامه«رحمه الله علیه» می گوینـد: دیـدم آن حـوری آمـد، بـا تـوجه به پیشـنهاد اسـتادم قاضـی«رحمه الله علیه» صورتم را از او برگردانـدم. دیـدیم از طرف دیگر آمـد. دوباره صورتم را برگردانـدم، دیـدیم از جلو آمـد. دوباره صورتم را گردانـدم، رفت. علت توصـیه ی مرحـوم آیت الله قاضـی«رحمه الله علیه» به علامه طباطبـائی«رحمه الله علیه» به آن جهت بود که نمی خواسـتند مرحوم علامه«رحمه الله علیه» در حـدّ خیال نورانی متوقف شونـد و از آن جامعیت مطلوب محروم گردنـد. آری وقتی تا مرحله قلب جلو رفتنـد، حالا ـ برگشت به خیال و از آن منظر با آن حوری در تماس بودن، دیگر رهزن نیست. «چون که صـد آیـد نود هم پیش ماست» یعنی اگر شما رفتید در مقام «عِنْدَ مَلیکٍ مُقْتَدِرٍ» بهشت را هم دارید.

حاصـل بحث ما تا این جا این که بایـد متوجه بود خیال را از صـحنه ی زنـدگی بیرون نکرد منتها بایـد آن را پاک نگه داشت، چون نمی شود آدم دل زنـده نداشـته باشـد. ولی این مرحله، مرحله شـروع است. آری ابتدا باید به عالَم دل متأثر از خیال پاک وارد شوید؛ ابتدا آن دل را به صـحنه بیاورید بعد آرام آرام بالاتر بیایید و آن را با عقلِ برهانی و قدسـی منسـجم کنید، بعد که بالاتر آمدیـد می بینیـد انگار قرآن با شـما رفیق است. آیت الله حسن زاده در این مرحله بودنـد که فرمودنـد: «من پشـیمانم آن فرصت هایی را که صرف شعر کردم چرا صرف قرآن نکردم؟!»

ص: ۴۴

چطوری وقتی من شعرمی خوانم شما اصلاً دلیل نمی خواهید، می گویید: «بله، همین درست است»؟! ببینید: شما تا این مرحله را راحت می آیید، هیچ وقت نمی خواهید من صد دلیل برای شعری که خواندم بیاورم. کمی که بالاتر بیایی، روایت که خوانده شود، می گویی: «بله، حق همین است». کمی بالاتر بیایی، وقتی که قرآن می خوانی، می گویی: «بله، حق همین است». در همین رابطه است که می گویند: «قرآن؛ ذکر است.» چون قلب شما حقیقت آن را می شناسد و با خواندن و تدبر در آن، قلب شما آن را تصدیق می کند. باید در ادب خیال و عقل و قلب تا این جا سیر کرد که با عمیق ترین لایه های وجودِ خود مرتبط شویم و آن ابعاد را به حال خود رها نکنیم. پس اگر از خیال شروع کنیم ولی به قلب برسیم کار درستی است، مثل این که از شعر شروع کنیم و به قرآن ختم شویم.

زمان، زمان فوران علم است

در زمان ما اصلاً از این خبرها نبود که این قدر راحت بشود قدم قدم جلو بیاییم و برنامه ریزی کنیم، استادهایی به این خوبی و شرح حال هایی به این خوبی نبود، راستی چطور می شود که یک مرتبه در یک زمان این همه فکر فوران کند؟! همان طور که قرن هفتم هجری زمان عجیبی است، شاید بتوانیم بگوییم در قرن هفتم و هشتم با پیشینه ای که انبیای الهی پدید آورده بودند، پایه ی تمام فرهنگ بشر ریخته شد، انگار در آن زمان دیوارهای عالم ماده شکافته شده و حقایق عالم معنویت بیرون ریخته است، شرایط حضور امثال مولوی و حافظ و محی الدین عربی و ابن فارض مصری،

شرایط فوق العاده ای است. چطور آدم ها در آن شرایط این قدر خوب به عالم معنا منتقل می شده اند؟! زمان شما هم یک چنین شرایطی فراهم شده که زمین و زمان یک چنین آمادگی ای دارد که ملکوتیان حقایق عالم معنا را بر فضای عالم بپراکنند، کمی خود را آماده کنید، راه صد ساله را یک شبه طی خواهید کرد.

غم غربت؛ اولین قدم

این مقدمات را به این دلیل عرض کردم تا إن شاءالله عزیزان به این نتیجه برسند که به قول ابن سینا عزم و تصمیم ما آن شود که برای خود شخصیت جامعی را برنامه ریزی کنیم، هم بتوانیم کار فکری بکنیم، هم کارهای علوم تجربی مان را بتوانیم خوب دنبال کنیم، هم مدیریت خیال خود را دنبال نماییم، هم کار عقلی کنیم و هم از تربیت قلب خود غافل نمانیم، راه پرورش و مدیریت هر کدام هم مشخص است و می توانید با برنامه ریزیِ درست به همه ابعاد خود برسید. تا این که آرام آرام به احساسی منتقل شوید که به آن «احساسِ غم غربت» می گویند. این اولین قدمی است که در فضای آن می توانید زندگی صحیح را شروع کنید؛ غم غربت داشتن سیرمی آورد. چطور می شود که اویس قرنی از یمن بلند می شود و به مدینه می آید؟ چون احساس غم غربت می کند. همان است که به اصطلاح عرفا می گویند: «درد پیدا می شود» و به واقع مشکل روزمرّگی را با همین «درد پیداکردن» می توان از بین برد. کسی که در این دنیا با غم غربتِ خود آشنا شد دیگر گرفتار کارهای یاوه نمی شود.

ص: ۴۶

ایـن داسـتان را از مولـوی حتمـاً داریـد که یـک نفر سـیلی محکمی به پشت گردن رفیقش زد. او عصـبانی شـد و یقه طرف را گرفت که فلان فلان شـده! چرا زدی؟! می خواست تلافی کنـد که رفیقش گفت: صبرکن، من از تو یک سؤالی می کنم، اول آن سؤال را جواب بده، بعداً تلافی کن. از او پرسید: دقت کردی وقتی من پشت گردن تو زدم، «طراقّی» صدا کرد؟ گفت: بله. گفت: بگـو بـبینیم این صـدایِ طراق از گردن تـو بـود یـا از دست من؟ بیچـاره طرفی که پشت گردنی خـورده بود، گفت: من آنچنان پشت گردنم می سوزد که فکر این چیزها را نمی توانم بکنم، «تو که بی دردی همی انـدیش این» تو که بی دردی این سئوال ها برایت پیدا می شود. من درد دارم تو بی دردی، این دو تا خیلی فرق می کند.

مولوی این طور می گوید:

آن

یکی زد سیلی ای مر زید را

حمله

کرد او هم برای کید را

گفت

سیلی زن، سؤالت می کنم

پس

جوابم گوی و آنگه می زنم

بر

قفای تو زدم، آمد طراق

یک

سؤالی دارم اینجا در وفاق

این

طراق ازدستِ من بوده است یا

از

قفاگاه تو ای فخر کیا

گفت:

از درد این فراغت نیستم

که

در این فکر و تأمل بیستم

تو

که بی دردی همی اندیش این

نیست

صاحب درد را این فکر هین

از اینجا مولوی نتیجه خوبی می گیرد که انسانِ بی درد گرفتار روزمرّگی است، چون غربت خود را در این دنیا فراموش کرده است.

دردمندان

را نباشد فکر غیر

خواه

در مسجد برو خواهی به دیر

غفلت

و بی دردی ات فکر آورد

در

خیالت نکته ی بکر آورد

تـازه فکر می کنی خیلی مهم هستی که این نکـات به ذهنت آمـده، نمی فهمی که این حرف هـا، حرف های آدم های راه گم کرده است.

جز

غم دین نیست صاحب درد را

می شناسد

مرد را و گرد را

چون به غربتِ خود در این دنیا آشنا شد و فهمید فقط راه نجات، انس با خدا است، با تمام وجود دامن دین را می گیرد و همه ی دغدغه اش این است که از مسیر ناب دینداری فاصله نگیرد.

برای آدم هـایی بی درد بحث هـای بی خود و پوچ پیش می آیـد که آقا به نظر تو این دکور بهتر است یا آن دکور؟ آدم های بی درد می خواهنـد خالی های زنـدگی شان را با فشارهای بی جا پرکنند. آدمی که غم غربت دارد، می داند که غم غربت او در ارتباط با عالَم قـدس پُر می شود، این آدم می فهمد رکوع یعنی چه، سجده یعنی چه، سکوت یعنی چه. این که می گویند خواب مؤمنِ عـالِم عبادت است، نه یعنی عالِم به علم ریاضـیات و فیزیک، منظور عالم بالله است. عالَم قُدس تنها عالَمی است که غم غربت انسان را جواب می دهد.

آنچه باید در این رابطه مورد توجه باشد این که، اولاً: فرهنگ انسان های قدسـی بیش از آن که نمود ظاهری داشته باشد جنبه ی باطنی اش شدیـد است، برعکس ظاهرگرایان که سیری درونی ندارنـد، حتی جنبه های سیر درونی را هم به بیرون سرایت می دهند.

ثانیاً: انسانی که در این دنیا غم غربت پیـدا کرده، از دست روزمرّگی آزاد است، در نتیجه عالَم و آدم و طبیعت را پرستار خود می بیند، همه ی عالم آیات و پنجره هایی هستند برای از بین بردن غربت او، و همه چیز

وسیله ی اتصال اوست به عالم قدس. چنین انسانی با چهره ی نورانی عالم ارتباط دارد نه با چهره ی ظلمانی عالم، و به راحتی امید دست یافتن به مطلوبش در او ایجاد می شود، و این را بدانید که این طور نیست که شما سی سال یا چهل سال در غربت به سر ببرید و نقطه ی ارتباط با عالم قدس برای شما به وجود نیاید، بلکه ناامیدی از ارتباط با عالم قدس است که شما را از بین می برد. در همین رابطه از حضرت صادق داریم «أَفْضَلُ الْعِبَادَهِ الصَّبْرُ وَ الصَّمْتُ وَ انْتِظَارُ الْفَرَجِ»(۱)

بهترین عبادت ها: بردباری و خموشی و چشم به راه فرج بودن است. و بر اساس همین فرهنگ در دعا از خدا تقاضا می کنید که بعد از شدت و سختی، رخاء و آسانی مرحمت فرما.(۲)

به گفته ی حافظ:

رسید

مژده که ایامِ غم نخواهد ماند

چنان

نماند و چنین نیز نخواهد ماند

بهشت در ازای امید به بهشت

ابتدا باید متوجه باشیم خداوند تمام شرایط بیرونی و درونی را جهت رساندن ما به مقصد حقیقی فراهم فرموده است، از یک طرف جسم و خیال و عقل داده تا با جامعیتی که به دست می آوریم از راه باز نمانیم، از طرف دیگر عالم را مظهر آیات خود قرار داده تا بتوانیم در هر منظری او

۱- الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۱، ص، ۳۰۲.

۲- «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ الْیُسْرَ بَعْدَ الْعُسْرِ وَ الْفَرَجَ بَعْدَ الْکَرْبِ وَ الرَّخَاءَ بَعْدَ الشِّدَّه» خداوندا آسانی را پس از سختی، و گشایش را پس از گرفتاری، و آسایش را پس از شدت و رنج از تو خواهانم. (مفتاح الفلاح فی عمل الیوم و اللیله، ص: ۱۹۹)

را بیـابیم و یـک لحظه بی یار نباشـیم. قرآن مجیـد را هم به عنوان نامه ی محبوب ارسال فرموده تا کتاب ذکر ما باشـد. انبیاء و ائمه معصومین علیهم السلام هم که جمال و حرکات و سکناتشان نمایش توجه به مقصد اصلی است در میدان هستند. پس چه جـای ناامیـدی؟! مگر می شود خـدایی که اینچنین همه چیز را از درون و بیرون فراهم کرده ما را از مقصـد خود محروم کنـد؟ باید امیدوارانه پای در راه نهاد و آرام آرام جلو رفت.

اگر آدم در مسیر دینـداری پایـداری نمود همین که مُرد، آنچه در رابطه با اُنس با حقایق غیبی می طلبـد به او می دهنـد، تمام آنچه را نیّت کرده بود و توفیق عمل بـدان برایش نبود، به او می دهنـد. چون روحش را نسبت به کمالات، در حال انتظار نگه داشته بـود و نگذاشـته بود شـیطان این امیـدواری به رحمت خـدا را از او بگیرد. قرآن هم در این رابطه می فرمایـد: «وَ لَنَجْزِيَنَّ الَّذينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما كانُوا يَعْمَلُون»؛(۱) و به کسانی که صبر و اسـتقامت پیشه کننـد، مطابق بهترین اعمالی که انجام می دادند پاداش خواهیم داد.

حتماً تجربه کرده ایـد که وقتی به زیارت بیت الله الحرام یا ائمه معصومین علیهم السـلام می رویـد، راحت تر اعمال عبادی که همان اُنس شـما با حقایق است، تحقق می یابـد. چون عموماً شـیاطین را در این مکان های مقـدس راه نمی دهنـد و ملائکه در آنجا در تحرّکند. وقتی یک کمی شـیطان را عقب راندند، راحت تر به آنچه در نیت دارید منتقل می شوید. حال اگر در برزخ و قیامت وارد شدید که اصلاً شیطان امکان هیچ گونه وسوسه ای ندارد،

۱- سوره نحل،آیه ۹۶.

خیلی بهتر به آنچه در نیت دارید دست می یابید و به سویش سیر می کنید. می خواهم عرض کنم واقعیت شما آن موقعی آشکار می شود که بی شیطان با خود روبه رو شوید، فعلاً شیطان مانع راه شما است و شما با پایداری در دینداری، مسیر خود را عوض نمی کنید، هرچند کُند جلو می روید، پس وقتی به برزخ و قیامت رفتید با واقعی ترین بعد خود، یعنی با اصیل ترین نیت خود روبه رو می شوید، این به شرطی است که ابعاد وجودی خود را بشناسید و برای مدیریت و تربیت هر کدام برنامه ریزی کنید و اولویت ها را نیز تعیین نمائید. و با توجه به برنامه ها و اولویت ها در مقابل وسوسه های شیطان مقاومت می کنید.

چون برنامه خود را در رابطه با رشد ابعاد وجودی خود مشخص کردید و غربت خود در این دنیا را شناختید و از غم این غربت بیرون نرفتید، آن گاه که موانع برطرف شد به راحتی به آرمانی ترین نحوه ی زندگی دست می یابید. ولی متأسفانه بعضی افراد آنچنان با بیهودگی ها گرفتار شیطان شده اند که اگر شیطان را از آنها بردارند، دنبالش می گردند که پیدایش کنند. این ها با دروغ ها و انواع اختلاط با نامحرم و دعوا با افراد، در بستری که شیطان فراهم کرده زندگی می کنند. یک تئاتری تهیه کرده بودند که طرف دائماً در غیاب شیطان به او فحش می داد. وقتی که شیطان برایش ظاهر شد شروع کرد به شیطان بد و بی راهه بگوید، خدا لعنتت کند، فلان فلان شده، برو گم شو، همه را بدبخت کردی، من را هم بدبخت کردی. اتفاقاً شیطان رفت. طرف شروع کرد دنبال شیطان راه افتاد،

ص: ۵۱

گفت: پس چرا دنبال من می آیی؟ گفت: آخر، نمی توانم بی تو زندگی کنم.

وقتی انسان متوجه ابعاد متعالی خود شد و در صدد رشد و کمال آن ها برآمد، در مسیر دینداری همچنان پایدار می ماند و در مقابل وسوسه های شیطان مقاومت می کند و لذا به مجرد آن که شیطان از جلوی او کنار رفت به سرعت به سوی مطلوب های الهی خود سیر می کند، عده ای هم در اوج بی برنامه بودن، با شیطان به سر می برند و بدون او خمارند و از این طریق همه چیز خود را از دست می دهند.

وقتی باید امید به بهشت داشت که لااقل به خود بگوییم اگر نمی توانی وارد سیر به سوی کمالات معنوی شوی و آن میل ها را در همین دنیا بالفعل کنی، لااقل این طرفش را رها نکن. یعنی امید رهایی از این نقص ها را از دست مده، تا وقتی موانع برطرف شد بتوانی به مقصد عالیه خود که همان سیر به سوی رب العالمین است، برسی. می فرمایند: روزی جوانی از حضرت آیت الله بهجت«رحمه الله علیه» ذکری خواست، ایشان در پاسخ فرمودند: «هیچ ذکری بالاتر از عزم پیوسته و همیشگی بر ترک گناه نیست».(۱)

وقتی عزم انسان ترک گناه شد، آن موقع که با حذف شیطان، موانع برطرف شد نگاه می کند می بیند هر چه می خواست بشود، برایش محقق شد، و طبق آیه ای که عرض شد، همه ی پاداش های او را براساس بهترین نوعی از اعمال که انجام داده، می دهند، مثلاً اگر در تمام عمر می خواستی با قرآن معاشقه کنی؛ و به همین منظور هر روز صبح قرآن می خواندی ولی

۱- مهدی عباسی، کتاب نفس مطمئنه.

می دیـدی آن طور که می خواهی قلب متذکر نمی شود، دوباره فردا صـبح می خواندی ولی می دیدی باز قرآن خواندن ذکر دلت نشد، اما باز هم می خوانی و به امید اهدافی بزرگ همچنان در خواندن و تدبّر در آن پایداری می کردی، حالا در قیامت که موانع برطرف شد، آن عالی ترین نوعی که می خواستی برایت محقق می شود. شما در دنیا دائماً خواستید قرآن کتاب اُنس تان با خـدا بشود ولی شـیطان نمی گـذاشت و سـعی می کرد شـما را مأیوس کنـد، شـما هم مقاومت می کردیـد، این مقاومت کردن باعث می شود همین که شیطان را برداشتند سیر شما شروع بشود.

اگر بخواهیم بحث را تا این جا جمع بندی کنیم، حاصل بحث این شد که دانشـجو و طلبه ی موفق کسی است که توانسته باشد اصول خود را از فروعش جـدا کنـد و برای هر کـدام در جای خود برنامه ریزی داشـته باشد، تا روزمرّگی ها شخصـیتش را پُر نکند، یا حادثه ها او را هر طور پیش آمد این طرف و آن طرف نکشاند و این در صورتی ممکن است که شـما توانسـته باشـید برای زنـدگی زمینی خود معنی درستی به دست آورده باشـید و اساس بحثی که خدمتتان عرض شد برای تأمل بر روی تعریف درست از زندگی است. زیرا اگر ابعاد جسـمی و خیالی و عقلی و قلبی خود را درست نشناسـید خودتان را درست نشناخته اید تا بخواهید برنامه ریزی مناسب برای خود انجام دهید.

دوران پایه ریزی شخصیت

سؤال: اهداف و وظایف یک دانشجو یا طلبه چیست؟

ص: ۵۳

جواب: شناخت شرایط و موقعیتی که در آن دوران بعضی از صفات می تواند به فعلیت برسد، و توجه به این که چنین موقعیتی اولاً: موقت است. ثانیاً: محدود به دوره دانشجویی یا طلبگی است و بعداً چنین شرایطی پیش نمی آید تا بتوانید صفات و افکار خود را به این گونه به فعلیت برسانید. دوران دانشجویی و طلبگی دوران بسیار خوبی است، در آن دوران انسان دارای همّت های بلندی است و امکان به فعلیت رساندن ابعادی که نیاز است به فعلیت برسد به خوبی فراهم است. در فضای دانشجویی و طلبگی این آمادگی هست که همه با خود و دیگران جدّی برخورد کنند، حتی رفقا شرط می کردند هرکس در آن ساعات معین، حرف زد باید این مقدار پول در جعبه کنار اتاق بریزد. در نتیجه همه حساب حرف زدن های خود را داشتند که روی حساب حرف بزنند. مثلاً وقتی می خواستند مسافرت بروند، می گفتند: نیم ساعت حرف، یک ساعت و نیم مطالعه، دوباره نیم ساعت مباحثه. برای اختلاط ها هم وقت می گذاشتند. خلاصه شرایط خوبی برای مدیریت شخصیت خود می توان ایجاد کرد. به همین جهت دانشجویان و طلاب عزیز می توانند پایه ی شخصیتی خود را در همین دوران بریزند، بعداً چنین شرایطی که جوانانی با عزمی بلند کنار هم باشند، پیش نمی آید، آنقدر این دوران می تواند بابرکت باشد که اگر در برزخ هم بروید دوباره می خواهید همین دوران را تمرین کنید. خیلی شبیه دوران دفاع مقدسِ هشت ساله است، که رزمندگان به اهدافی بزرگ تر از زندگی روزمرّه می اندیشیدند.

تأکیـد بنـده این است که این دوران را بـا سـهل انگاری از دست ندهیـد چون وقتی توانستیـد ابعاد بالقوه ی خود را تا آنجا که ممکن است به صورت بالفعل در آوریـد، در ادامه ی زنـدگی وقتی فن تبدیلِ بالقوگی ها به فعلیت را به دست آورید، همواره در اصـلاح خود موفق خواهیـد بود، و هر روز شـعوری برشـعور قبلی تان افزوده می شود و چون در راه هستید، متوقف نیستید. کسـی که در راه است در هر منزلی با چیز جدیـدی روبه رو می شود، وقتی در راه بودیـد هیـچ حادثه ای در زنـدگی، شـما را بازی نمی دهـد. اما اگر این جا نتوانستیـد ذخیره ای برای سـیر در زندگی به دست بیاورد، مثل آدمی هستید که می خواهد در هنگـام دعوا و زد و خورد، تازه تمرینِ بُکس بازی بکنـد؛ محکم کتک را می خورد و نمی فهمـد چه شـد، اما اگر تمرین های لازم را از قبل انجام داده بود، در دعوا و زد و خورد تمرین هایش به ثمر می رسـید. بایـد بر روی تمرینِ تبـدیل بالقوگی های ابعاد وجودی تان به فعلیت، در این دوران برنامه ریزی کنید تا ثمره خوبی نصیب شما بشود.

عرض کردم اگر احساس تان بر شـما غلبه کنـد و رشـد عقلی و قلبی نکنیـد، واقعاً ناقص خواهیـد ماند، همچنان که اگر در آن رشـته ی علمی که در حال تحصـیل هستید درست درس نخوانید ناقص خواهید ماند، و یا از این طرف بیفتید، و بدون توجه به سایر ابعاد خود، فقط درس های رسـمی خود را بخوانیـد، در حالی که دروس دانشـگاهی جواب بُعـد تجربی شـما را می دهد. این بُعد را باید در جای خودش تقویت کرد، ولی چرا ما بقیه ی ابعاد را تقویت نکنیم تا تک بُعدی و تک ساحتی نشویم؟

ص: ۵۵

در حال حاضـر مجتهدانی در حوزه ی علمیه داریم که مهندسی فنی خود را نیز از دانشگاه گرفته اند. نمی خواهم بگویم لازمه اجتهاد در فقه، دروس فنی دانشگاهی است ولی عنایت داشته باشید که این ها در عین تحصیل در دانشگاه، در علوم اسلامی تا کجـا پیش رفتنـد. عمـده ی عرض بنـده آن است که مواظب باشـید ابعـادی از شخصـیت خود را خـالی نگه نداریـد و اگر هم مجبوریـد بعضـی از ابعاد را در حاشـیه قرار دهیـد، بررسـی کنید کدام بُعد در حاشـیه باشد، هرچند باز تأکید بر رشد همه ابعاد دارم، حتی رشـد جسـمی را نبایـد سـاده گرفت به طوری که حضـرت علی علیه السـلام در اوج حکمت و دعا، در اوج قـدرت جسـمی بودند، چون از ابتدا خود را برای خود آن طور تعریف کرده اند، و خدا هم تقاضای ایشان را همان طور برآورده کرد. همان طور که افلاطون و سقراط در عین حکیم بودن، در جنگ حاضر می شدند و مبارزه می کردند.

مرحوم آیت الله حجّت که از مؤسسـین حوزه علمیه قم بودند، وقتی می خواسـتند مدرسه ی حجت را بسازند، در روزنامه های آن زمـان اعلام کردنـد که ما چنین زمینی داریم با این نیازها، طراحی آن را به مسابقه می گـذاریم تا از بهترین طرح اسـتفاده کنیم. خلاصه آرشـیتکت های آن زمان را دعوت به ارائه ی طرح کردنـد. از کل کشور طرح دادنـد. همان طور که می دانیـد، طراحی هم کار آسانی نیست. در حینی که طرح ها را بررسـی می کردنـد، دیدنـد یک طرح است که همه قاعده ها را رعایت کرده و با زندگی طلبگی هم بیشتر هماهنگ است. آدرس طرّاح را که نگاه کردند دیدند شخصـی است ساکن قم به نام سـید محمدحسین طباطبایی! در کل

کشور طرح ایشان برنـده شد. آن فکر ریاضـی منظم نتیجه اش این می شود که وقتی المیزان می نویسد، یک حرف احساساتی که آدم بتواند بگوید: «این را دیگر آقا از سر احساسات گفته اند»، در آن نیست. این ذهن چرا این قدر منظم شده است؟ برای این که در عین اجتهاد و عرفان، ابعاد دیگرش را تعطیل نکرده است.

ورزش؛ معبری برای احساس حضور خود در جسم

از جمله ابعادی که نبایـد از آن غفلت کرد و مقام معظم رهبری«حفظه الله تعالی» هم بر آن تأکید کرده اند ورزش کردن است. بنده به تجربه به این رسیده ام؛ جوانانی که در دوره ی مدرنیته ورزش نکنند، یک مشکل روحی و روحانی پیدا می کنند؛ و نه تنهـا نشـاط جسـمی و روحی ندارنـد، بلکه نه قلب صـیقلی دارنـد و نه از تواضع لازم برخوردارنـد و بـا همت هـا و اراده های ضعیـف از بقیـه طلـب کارنـد. خیلی حرف اسـت؛ مقـام معظـم رهـبری«ادام الله ظلـه» در سـخنرانی شـان در دانشـگاه تهران به دانشـجویان توصـیه می فرماینـد: «تحصـیل» و «تهـذیب» و «ورزش»، بعد گفتند: برای پیرمردها و پیرزن ها ورزش واجب است. حالا شـما فکر می کنیـد ایشان همین طور ساده گفته انـد؟! نه. همان طور که می دانیـد؛ دنیای مـدرن دنیای متوقف شدن بدن است، ماشـینِ سواری مسـافت هـا را طی می کنـد و ما همچنان روی صـندلی تکیه داده ایم، و لـذا از آن صـیقل قلبی که با راه رفتن می توانستیم به دست آوریم، محروم شده ایم. راه رفتن است که قلب را صـیقل و عزم را وسـعت می دهد، آنچه امروز از طریق ماشین اتفاق افتاده

زندگی را بسیار زشت کرده است. اسب سواری طوری است که خودِ آدم هم باید در فعالیت باشد، اما در ماشین سواری این طور نیست، هر روز هم که کمک فنرهایش را نرم تر می کنند تا آب هم در دل آدم تکان نخورد. در واقع این زندگی، یک زندگی پنداری است؛ چون من راهی را طی نکردم و با قدم های خود با زمین تماس نگرفتم که آن را پشت سر بگذارم، ولی به مقصد خود رسیدم. چگونه شما در خواب راه می روید ولی به واقع عملی انجام نداده اید، تمدن امروز با ذهن ما همین کار را کرده است.(۱)

قبلاً باید می رفتیم از صحرا برای زمستان چوب می آوردیم، یا برای خود از چشمه آب می آوردیم، امروز هیچ کاری نمی کنیم؛ چوب نمی خواهیم، شیر را باز می کنیم گاز می آید، شیر را باز می کنیم آب می آید. یعنی ما هیچ کاری نمی کنیم، به این معنی که روح ما فرمان لازم را به جسم نمی دهد. در حالی که روح - به جهت تجردش- عین فرمان و تحرک و تجلّی است، مثل خورشید است و نوری که همواره از آن تجلّی می کند، ما در شرایط جدید همه ی این فرمان ها را تعطیل می کنیم، هیچ کاری نمی کنیم، حتی به جای این که لااقل دست ببریم و شیشه ی ماشین را پایین و بالا بکنیم، یک کلید می گذارند تا فشار دهیم شیشه خودش بالا می رود. بشر مدرن فکر می کند دارد به خود خدمت می کند، اما در واقع دارد همه چیزِ خود را ازدست می دهد، چون روحی که نیاز دارد دائماً

ص: ۵۸

۱- در کتاب «فرهنگ مدرنیته و توهّم» از همین مؤلف، تا حدّی عرایضی در این رابطه مطرح شده است.

فرمان دهد و بدن را به تحرک در آورده و استعداد های بالقوه اش، بالفعل گردد، بازنشسته شده است.

شما از صبح تا شب به ماهیچه های گردن تان فرمان می دهید که سرتان را روی تن نگه دارد. حالا ببین چقدر کیف می کنی که خودت داری سرت را تکان می دهی؛ می گویی: خودم سرم را تکان می دهم! علامه محمدتقی جعفری«رحمه الله علیه» می فرمودند: «من حسرت حال آن کارگری را می خورم که، خودش را در محصول کارش نگاه می کند.»(۱) همان طور که دیده اید، کارگری که به کار خود اصالت می دهد خودش را در کارش می بیند. یکی از مسئولین می گفت: من در عین تحصیل، کارگری می کردم، پدرم هم کارگر بود، چند جا جهت خواستگاری رفتیم ولی همه ردم کردند، بعد گفتیم: خوب است برای خواستگاری خانه ی فلانی که وضع شان از ما بهتر است ولی خانواده ی متدینی هستند برویم، حالا که این کلاس پائینی ها به ما زن نمی دهند، شاید آن ها که کلاسشان بالاتر است به ما زن بدهند. گفت: به خواستگاری آن خانواده رفتیم و اتفاقاً تحویل گرفتند، و به راحتی هم دخترشان را به همسری ما در آوردند. گفت: ما یک روز از مادرزن مان پرسیدیم: شما چطور بدون هیچ بهانه گیری به ما زن دادید؟! گفت: یک بار خانه ی ما روضه ی زنانه بود شما به دنبال مادرت به روضه آمده بودی، در حیات بازی می کردی و منتظر مادرت بودی، حوض وسط حیات خالی بود و چرخ و دلو هم

۱- برای روشن شدن این بحث به کتاب «علل تزلزل تمدن غرب» به موضوع مقایسه ی کسب و شغل در دنیای مدرن و در گذشته، رجوع فرمایید.

پهلویش بود. شـما بیکار نماندی همین طور آب می کشیدی و داخل حوض می ریختی. حاج آقا از اتاق دیگر شما را زیر نظر داشـتند، به من گفتند این جوان جوهر دارد، از همان زمان ما نظرمان به شما بود. واقعاً هم جوهر داشت به طوری که در دوران جنگ یکی از مسـئولان بلندپایه نظام جمهوری اسـلامی بود. پدر عیالش خوب تشخیص داده بود که این می خواهد شخصیت خود را در کارش بجوید و نه در بیکاری و رفاه.

روح مـدرنیته طوری برمـا حاکم شـده که در حال حاضـر این نوع روحیه ها را گم کرده ایم، و ورزش در حال حاضـر تنها راه است که حضور خود را در حرکات بـدنی به خودمان ثابت کنیم. همین که آدم ببینـد واقعاً می تواند تا رأس این قله برود، این یک نوع به خود برگشتن خوبی است، به خصوص که قلب را هم صیقل می دهد.

جوانـان مـذهبی که جنبه ی معنـوی آن هـا ضـعیف شـده و خیالاـتی و وَهمی شـده انـد، را به ورزش توصـیه کنیـد، اگر خیلی خیالاتی نشده باشند و خوب ورزش کنند، بدون آن که نیاز باشد به روان پزشک رجوع کنند، دوباره احیا می شوند.

آری «ورزش» و «تحصـیل» و «کارهـای فکری و قلبی» نیـاز هر انسانی است که می خواهـد برنامه به فعلیت رسانـدن بالقوه گی هایش را مدیریت کند.

ص: ۶۰

خیالات؛ مانع شناخت جهت اصلی

سؤال: با خیالات چه کنیم، چگونه باید آن ها را به طور صحیح رشد دهیم، چطور می توان خیال را کنترل کرد که در مقام اُنس با حق قرار گیرد و به اصطلاح محل «عکس مه رویان بستان خدا» باشد؟

جواب: ابتدا باید به خوبی به این نکته رسیده باشید که باید برای کنترل وَهم و خیالاتتان برنامه ی بریزید. وگرنه خیال شما هر طور دلش خواست شما را بازی می دهد و از مسیری که باید طی کنید باز می دارد. به گفته ی مولوی:

عالَم

وَهم و خیال و طبع و بیم

هست

رهرو را یکی سدّ عظیم

وقتی پذیرفتیم باید برای کنترل وَهم و خیال و طبع و بیمِ خود برنامه داشته باشیم تا آن ها به ما برنامه ندهند، نیمی از کار انجام شده است. اگر شما برنامه داشته باشید، وقتی رفیق شما از شما می خواهد بروید با هم وقت گذرانی کنید، پیشنهاد او را نمی پذیرند، اما اگر کار جدی و برنامه ای جهت دار نداشته باشید، یک مورچه هم که از جلو چشم شما حرکت کند دنبالش می کنید تا ببینید کجا می خواهد برود. این مشخص است که وقتی کار و برنامه ی خاص دارید، از خیالاتی که به سراغ شما می آید استقبال نمی کنید. همین که انسان بی برنامه شد - حتی در دوران پیری- خیالات به سراغ او می آید. در راستای دفع خیالات و وَهمیات است که می بینید حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» روزی هشت بار قرآن می خواندند، تا روح خود را در پرتو تذکرات قرآنی نگه دارند و اجازه ی ورود خیالات را در خود ندهند. وقتی خیال را با توجه دادن عقل و قلب به معارف عالیه،

در طول زندگی تربیت کرده باشید، در خلوت هم مسلّم با همان خیالِ ادب شده به سر خواهید برد، آن وقت اگر هم خیالاتی آمد، خیلی توانمند نیست، می توانید با تذکرات قرآنی آن را پس بزنید.

مرحوم آقای نخودکی داشتند از قبرستان رد می شدند، اطرافیان دیدند آقا دارند می گویند: «لا إله إلا الله، لا إله إلا الله». می دانستند که آقا بی خود این کلمه را نمی گویند، پس حتماً خبری هست. پرسیدند: چه خبر است؟ فرمودند: طرف در زمان حیاتش خیارفروش بوده است، سی،چهل سال پیش مرده است، هنوز در برزخ در طول این مدتِ سی، چهل سال دارد می گوید: «گُل به سر داره خیار». شما صرف نظر از قیامت و برزخ، اگر کمی به خودتان توجه کنید، متوجه می شوید بُعدی دارید که همواره با آن هستید و بعضی مواقع حضور بیشتری از خود نشان می دهد، حال وقتی از این بدن آزاد شدید معلوم است که آن حضور بیشتر خواهد شد. یعنی اگر ملاحظه کنید همواره شما دارید با خیالاتتان جلو می روید، به گفته مولوی:

چون

خیالی آمد و در تو نشست

هر

کجا که می گریزی، با تو هست

تو

نتانی زان خیالت وارهی

یا

بخُسبی تا از آن بیرون

جهی

وقتی شما می خوابید، خودتان می خوابید و همان خودتان به عالم خیال می رود، اگر کسی بگوید: «خودکشی می کنم تا از دست خودم راحت باشم»، اشتباه می کند، چون این فرد، تن کشی کرده است و نه خودکشی. وگرنه آن «خود»ی را که به کمک آن، تنش را کشته است همواره با خود دارد، باز هم «خود»ش است، یک «خودِ» عصبانی از خود. عرضم این جاست که انسان نمی تواند از خیالاتش فرار کند، ولی می تواند آن ها را

تربیت کند که «عکس مه رویان بستان خدا باشد» و با توجه به معارف عقلی و قلبی چنین کاری ممکن است، و لذا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم خیال داشتند، ولی خیالات آن حضرت نورانی بود، و صورت جبرائیل در خیال آن حضرت ظاهر می شد، همان طور که معانی قرآن بر قلب مبارک حضرت القاء می گشت، و در همان لحظه گوش حضرت صوت قرآن را می شنید. حال اگر هنوز تا آن حدّ وارد معارف الهیه نشده ایم که خیالاتمان تحت تأثیر آن معارف باشد، لااقل باید وقتی خیالات می آیند بتوانیم با عدم استقبال از آن ها، آن ها را دفع کنیم، و این کار با برنامه ریزی ممکن است، چون انسانِ برنامه دار به دعوت خیالات جواب مثبت نمی دهد تا آرام آرام با ورود قلب به حقایق معنوی، ذهن او نیز تحت تأثیر انوار آن حقایق قرار گیرد و خیالاتی روحانی پیدا کند. اگر برای کنترل خیال برنامه نداشته باشید مطمئن باشید آن خیالات، تازه در پیری غوغا می کنند. به افکار بعضی از پیرمردها و پیرزن ها دقت کنید، می بینید چگونه خیالات کنترل نشده شان آن ها را هلاک می کند. کمی وقت بگذارید ببینید این ها در سن پیری که باید در آرامش باشند، در چه حالاتی به سر می برند، بعد بررسی کنید چطور شده است که نمی توانند از دست خیالات واهی آزاد شوند. دوران پیری می تواند بهترین دوران زندگی زمینی باشد، دریچه ی لقاء الله است. آن وقت اگر پیریِ انسان برایش عذاب آور بشود، خیلی ضرر کرده است.

از برکات اُنس با روایات اخلاقی همین بس که مانع ورود خیالات آزار دهنده در زندگی می شود. وقتی از طریق دعای مکارم الأخلاق خود

ص: ۶۳

را تربیت کردیم که مثلاً در مقابل آن هایی که به ما جفا کرده انـد، نیکی کنیم، و هرگز نگذاریم تخم کینه نسبت به انسان ها در قلب ما کاشته شود، هرگز در پیری در فشارهای آنچنانی قرار نمی گیریم و پیری و تنهایی یک غنیمت خواهد شد.

بـا این هـدف که می خواهیـد خیـال خود را کنترل کنیـد وَهمیـات خود را دفع نماییـد، مـدتی با دعای مکارم الاخلاق مأنوس شویـد، ببینیـد چگونه شـما را در همین دنیا وارد بهشت می کنـد. امام کاظم علیه السـلام در زنـدان هارون الرشـید می فرمایند: خـدایا! چنـد وقت بود دنبـال یـک جـای خلوتی بودم! ممنونم که به من چنین جـایی را دادی. بیچاره هارون فکر می کنـد امام موسـی کـاظم علیه السـلام را زنـدان کرده است. امام کاظم علیه السـلام در زنـدان از نظر خودشان، تازه زمینه ی ورود به عالم قُـدس را برای خود فراهم شـده می بیننـد. برای همین هم می گوینـد هیچ کس مؤمن را نمی تواند در این دنیا اذیت کند، هیچ کس، هیچ وقت به هیچ وجه نمی تواند مؤمن را اذیت کند.

ابتـدا عمق فاجعه ی رهاکردن خیالات را بشناسـید وگرنه در حالی به دنبال درمان هستیـد که هنوز درد درست شـناخته نشده و لـذا درمان اثربخش نیست. وقتی فهمیـدیم، خیالاتِ سوء نمی گـذارد انسان جهت اصـلی زنـدگی را بشناسـید، برای دفع آن به برنامه های سطحی قانع نمی شویم.

ص: ۶۴

خود را مشغول کنید تا خیالات شما را مشغول نکند

آیت الله حسن زاده«حفظه الله» می فرمودند: «من حساب کردم اگر خیالاتم را مشغول نکنم، خیالاتم مرا مشغول می کنند» و بر اساس این دیدگاه وارد معارف عالیه ای شدند که امروز نه تنها جانشان از آن تغذیه می کند، بقیه نیز از معارف ایشان بهره مند می شوند. همان طور که می دانید، ایشان طب قدیم را خوب خوانده اند، ریاضیات را هم خیلی خوب می دانند. گاهی آدم از خود می پرسد: چرا آقا با دسترسی به معارفی مثل عرفان و حکمت و روایت و قرآن، طب و ریاضیات خواندند؟! فکر می کنم با توجه به مباحث گذشته و این که انسان باید تمام ابعاد خود را رشد دهد، بتوان فهمید چرا آقا به چنین علومی نیز دست زده اند.

ریشه ی خیالات سوء

سؤال: ریشه ی خیالات سوء کجا است؟

جواب: ریشه ی همه ی خیالات سوء یک چیز است و آن این که جز خدا را منشأ اثر بدانیم و برای آن ها تأثیر مستقل قائل شویم. البته معلوم است که برای رهایی از خیال سوء باید از جهات مختلف برنامه ریزی کرد و مشکل به این آسانی حل نمی شود، اما اصل و ریشه ی آن را بدانیم تا إن شاءالله بتوانیم در تقویتِ توجه به خدا از یک جهت، و در دفع اطمینان به غیر خدا از جهت دیگر، برنامه ریزی کنیم.

به اندازه ای که انسان در قوه ی واهمه ی خود به غیر خدا اصالت داد، به همان اندازه صورت های کاذب به عنوان عوامل تأثیرگذار ظاهر می شوند

ص: ۶۵

و فکر ما را متوجه خود می کننـد. طبیعی است که توجه به غیر خـدا و منشأ اثر دانسـتن آن ها ذهن و فکر ما را متوجه خود می کنـد و موجب می شود تـا قوه ی واهمه، صورت هـایی مطـابق توجه مـا در ذهن ما بسازد. حال توجه به غیر خـدا، چه توجه به خودمان باشـد و خودمان را کاره ای بـدانیم، یا سایر افراد را، و چه توجه به وسایل و ابزارها باشد. اگر فقط خدا وسط باشد، به خودمان نگاه نمی کنیم تا خیالمان مشغول خودمان شود و هزاران صورت خیالیه در رابطه با خودمان در ذهنمان ظاهر شوند.

حـال اگر متوجه این ضـعف و نقیصه شـدیم، آن وقتی هم که اصالت را به خودمان می دهیم از این کار راضـی نخواهیم بود و در عین توجه قوه ی واهمه به خود، آن را تصدیق نمی کنیم و به دنبال آن راه نمی افتیم و لذا قوه ی واهمه در عینی که از بین نمی رود، تقویت هم نمی شود تا خیالات واهی به عنوان حقیقت، همه روح و روان و قلب ما را اشغال کنند

اگر از مشـغولیات دیروز ناراحت شـده باشـید و متوجه شوید علتش توجه به خود است، وقتی دوباره عامل غفلت آمد، دلی که متوجه اصالت حق است، به راحتی به دنبال آن راه نمی افتـد، در این حال نه تنها خیالات تقویت نمی شود، آرام آرام ضـعیف هم می گردنـد، از آن طرف معـارف توحیـدی و عرفـانی و روایات اخلاقی و دعا و نماز و نیایش، همه و همه کمک می کنند که خیالاتِ واهی نه تنها تقویت نشوند، ضعیف و ضعیف تر شوند و انسان بتواند خود را به کمک معارف قلبیه و اخلاق فاضله از دست خیالاتِ واهی آزاد کند. خیالات سوء پس از مدتی می روند ولی دوباره می آیند. حال اگر شما تمرین لازم را نسبت به دفع

آن ها داشتید کمی می مانند و می روند، بنا نیست شیطان دست از سرکشی بردارد، بنا است ما تحت تأثیر وسوسه های او قرار نگیریم. همین که به دنبال وسوسه های او راه نیفتیم و با نور شریعت الهی خود را کنترل کنیم، به خودی خود یک نوع پیروزی است. به گفته مولوی:

در

جهان جنگ این شادی بس است

که

ببینی بر عدو هر دم شکست

کار روی روح، غیر از کار روی جسم است؛ من اگر بخواهم این لیوان را بردارم با یک اراده دستم را دراز می کنم و برمی دارم، اما اگر کسی که معتاد به سیگار است بخواهد میل خود را به سیگار از بین ببرد و سیگار نکشد نمی تواند با یک اراده آن کار را تمام کند، باید مدت ها جهت میل و ذهن خود را نسبت به آن تغییر دهد تا در نهایت به ترک آن موفق شود، روزها و ماه ها باید با خودش کَلَنجار برود. کار های روحی، با جهت گیری روح و اراده های مستمر عملی می شود و در همین راستا است که عرض می کنم؛ چیزهای مهمِ واقعی باید آرام آرام برای شما مهم بشود، تا تصورات و تخیلاتِ امور وَهمی نتوانند شما را تا آخر به دنبال خود ببرند.

اگر شما نسبت به کسی کینه داشته باشید بعد بفهمید دزدی هم کرده است، وقتی شیطان در نمازتان دزدی او را به یادتان می آورد، حسابی حال می آیید، می گویید: چشمش کور شود، آدم نبود، یک مرتبه متوجه می شوید «السلام علیکم» نماز را هم گفتند و نماز تمام شد، اما هنوز شما آن خیال را دنبال می کنید، چون آن خیال برایتان مهم بود، و طبیعی است که اگر چیزی برای انسان مهم باشد نمی تواند از آن دل بکند، اما اگر آنقدر یاد خدا برایتان مهم بود که هر مهم دیگری به حاشیه رفت، دیگر

وقتی آن خیال آمد نمی تواند شما را به سوی خود ببرد، همین که ملائکه با الهام خود ما را متوجه نماز و یاد خدا کردند، به خود می آییم، ولی اگر شدتِ توجه ما به آن خیال زیاد بود اصلاً متوجه الهام ملائکه هم نمی شویم. به گفته مولوی:

عاشقانت

در پس پرده ی کرم

بهر

تو نعره زنان بین دم به دم

عاشق

آن عاشقان غیب باش

عاشقان

پنج روزه کم تراش

که بخوردندت

ز خدعه جذبه ای

سال ها

ز یشان ندیدی حبه ای

وقتی یاد خدا در درجه ی دوم قرار گیرد، هر فکر و خیالی ما را به دنبال خود می برد و لذا وقتی تذکرات روحانی ملائکه آمد، آن قدرت را ندارند که خیالِ آمده را عقب بزنند.

پس باید برنامه ریزی کنیم و آرام آرام برسیم به این که همه کاره ی عالم خدا است. برای رسیدن به چنین حضوری معارف توحیدی و حکمت صدرایی و عرفان نظری کمک می کنند تا عقل و قلب قانع شوند که موجودات عالم عین تعلق به حق اند، و چون وجودشان از خدا است، تأثیرشان نیز از خدا است، در آن حال با تمام وجود در مناجات با خدا می گویی:

آب

دریا جمله در فرمان تست

آب

و آتش ای خداوند آن تست

گر

تو خواهی، آتش آب خوش شود

ور

نخواهی آب هم آتش شود

این

طلب در ما هم از ایجاد تست

رستن

از بی داد یا رب داد تست

می رسیم به جایی که دل می فهمد، خدا رزّاق است، خدا مُحیی است، خدا مُمیت است، وقتی این معارف آرام آرام و از طریق برنامه به دل رسید،

ص: ۶۸

در ابتـدا خیالات اگر مقاومتی هم بکننـد، نمی تواننـد پایـدار بماننـد و همواره ضـعیف و ضـعیف تر می شوند، به طوری که به راحتی می توانیـد آن ها را عقب بزنیـد، پس از مدتی دیگر کمتر به سـراغتان می آیند، بعد دیگر نمی دانم چی می شود. فقط می دانم اگر انسان از خیالاتش آزاد بشود، تمام بهشت ها در قلبش شعله می کشد.

دستورالعملی برای اصلاح ریشه ی خیالات سوء

از جمله دسـتورالعمل هـایی که در دفـع خیالاـت مـؤثر است، دسـتورالعمل آیت الله بهجت«رحمه الله علیه» است که به نظر می رسـد بهترین دسـتورالعمل برای مردم امروز باشـد، با همان روشـی که ایشان می گوینـد: که «اولاً: علم تو، اسـتاد توست، ثانیاً: گنـاه نکن». ایشـان می داننـد چه بگوینـد. کـافی است شـما خودتـان را به آن بسـپارید، پس از مـدتی احساس می کنیـد دیگر گرفتار خیالات آنچنانی نیستید

ممکن است مـا متوجه نباشـیم که پایگـاه این دسـتورالعمل در روح و قلب مـا کجـاست، ولی اگر عمـل کنیم نتایـج لازمه را به دست می آوریم، او می دانـد چه می گویـد جـای این حرف امروز است، این حرف مربوط به سـیصد سال پیش نیست مرحوم قاضـی«رحمه الله علیه» با توجه به روح زمان خودشان این را نمی تواننـد بگوینـد. زمان یک جنس خاصـی دارد، در این زمانی که بنـده و جنـاب عـالی در آن هستیم و از یـک طرف مردم آگـاهی های حـدّاقلی را در مورد دین دارنـد و از طرفی سـیره ی علماء را

می شناسند، از دستورالعمل آیت الله بهجت«رحمه الله علیه» به شدت کار می آید. خودتان می دانید، راه دیگری هم ندارید.

سختی ریاضت های دینی غیر از سختی هایی است که اهل دنیا می کشند، سختی ریاضت های دینی، جانفزا است. می پرسند: «چطوری ریاضت بکشیم؟» ریاضت یعنی همین که در نماز، خیالی به سراغتان آمد که آن خیال مطلوب شما است، برای حفظ ارتباط با خدا، از آن دل بکنیم و این کار از صعود به کوه اورست سخت تر است، اما اولاً: ممکن است. ثانیاً: نتیجه بخش. دل کندن از مطلوب خود برای خدا و چشم برداشتن از آنچه نفس أمّاره دوست دارد به آن بنگرد، کار آسانی نیست ولی انسان را از دنیای محدود و تنگ به عالم گسترده معنا و غیب سوق می دهد. گفت:

تا

خون نکنی دیده و دل پنجه سال

از

قال تو را ره ننمایند به حال

در ابتدا آدم فکر می کند اصلاً نمی شود از این میل ها دل بکند، ولی باید بداند راه دارد، همچنان یک نفر که معتاد به سیگار است باید مدام به روح و قلب خود فرمان دهد تا پس از مدت ها آرام آرام توجه آن از سیگارکشیدن به چیز دیگری سوق پیدا کند. انسان باید دائم به خودش فرمان دهد که بس است این همه توجه به دنیا! اگر این فرمان را همچنان ادامه دهد، و خود را در معرض تحریک حُبّ دنیا و حبّ نفس قرار ندهد، آرام آرام می رسد به جایی که به لطف الهی با خیالات پاک هم آغوش است.

روی دستورالعمل حضرت آیت الله بهجت«رحمه الله علیه» وقت بگذارید، ایشان می گویند: گناه نکن. ممکن است شما در ابتدا که خواستید گناه

نکنیـد، موفق شویـد، اما بعـد دوباره گناه کنیـد. بسـیارخوب، سـعی کنیـد دوباره گناه نکنید. فرقش این است که ایشان، اسـتاد شماست و می دانـد با این دسـتورالعمل آرام آرام «حضور» غلبه می کنـد و به جایی که بایـد برسـید، می رسـید. دسـتور العمل ایشان دستورالعمل قابل عمل است، همین علمی که نسبت به خدا و معاد و نبوت و امامت دارید و حلال و حرام خدا را نیز می دانید، فعلاً برای عمل کافی است.(۱)

با امید آن که بتوانیم با رشد همه ی ابعاد وجودی خود، در تعادل کامل قرار بگیریم و به راحتی با حقایق قدسی مرتبط شویم.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

۱- برای شـرح بیشتر موضوعِ اخیر، می توانیـد به بحث های «دسـتورالعمل های سـلوکی آیت الله بهجت«رحمه الله علیه»» رجوع فرمایید.

فصل دوم، ضرورت مطالعه و نحوه ی آن

اشاره

ص: ۷۳

بسم الله الرحمن الرحیم

مطالعه؛ طریق هم آغوش شدن با اسرار

سؤال: آیا مطالعه، یکی از راه های کسب معرفت و رسیدن به قرب الهی است، یا این که قرب الهی با تزکیه حاصل می شود و مطالعه صرفاً وسیله ی رفع شبهه های فکری خود و دیگران است، تا بتوانیم در راه قرب الهی موانع را برطرف کنیم؟

جواب: علت آن که بعضاً از مطالعه بهره ی لازم نصیب عزیزان نمی شود و منجر به این گونه سؤالات می گردد - که گمان کنید مطالعه صرفاً جهت رفع شبهات فکری است- دو چیز می تواند باشد، یکی مطالعه بر روی موضوعاتی است که ارزش مطالعه ندارند و محتوای لازم را به انسان نمی دهند، و دیگری بد مطالعه کردن. همین طور که هیچ کس از نگاه کردن بدش نمی آید اما اگر انسان به منظره ای نگاه کرد که موجب تنفر او شد چشمانش را می بندد. سرخوردن از مطالعه هم همین طور است که اگر انسان در سیر مطالعاتی خود موضوعاتی را مطالعه کرد که جانش استفاده ی لازم را از آن ها نبرد کلاً از مطالعه سرخورده می شود.

ص: ۷۵

انسـان روحـاً و فطرتاً مطالعه را به عنوان وسـیله ای که اولاً: او را متوجه حقایق عالم می کنـد و ثانیاً: وسـیله ی تـذکر برای قلب است، دوست می دارد.

پس اگر از مطالعه آن چیزی را که روح و فطرت ما می طلبد به دست نیاوریم، طبیعی است که از آن فاصـله می گیریم؛ بسـیار کم پیش می آیـد که انسـان از خود بپرسـد: «چطور شـد که از مطـالعه کردن خسـته شـدم؟»، ولی آرام آرام مطالعه را رها می کنیم. اما اگر متوجه باشیم ما نیازهایی داریم که از طریق مطالعه ی آثار مکتوب عالمان جواب داده می شود، اگر از مطالعه در مورد موضوعی سرخورده شدیم، برمی گردیم و گمشده ای را که باید بر روی آن مطالعه کنیم پیدا می کنیم.

عنایت داشـته باشـید علما در خلوت خود اسـراری را برای ما مکتوب کرده اند تا ما از طریق مطالعه ی آن اسـرار، با نتایجی که آن ها در خلوت خود به دست آورده اند هم آغوش شویم. یکی از عواملی که مانع مطالعه می شود، این است که در مطالعات خود به دنبال مکتوبات خلوت علمای عالَم دار نیستیم.(۱)

مگر کسـی می توانـد برای کسـی چیز مفیدی بنویسد جز این که خودش عالَم داشـته باشد و در عالَم خود با میوه های خاصّ‌ی روبه رو شده که طالب ظهوراند؟ و لذا آن عالِم میوه ها را به زبان نوشـتار به شـما می نمایاند، شما هم از طریق آن نوشتارها – که بیشتر متذکر احوالات عالمان است– به آن میوه ها وصل می شوید. البته باید مواظب بود که:

ای

بسا ابلیس آدم روی هست

پس

به هر دستی نباید داد دست

۱– جهت فهم بیشترِ معنی عالَم داربودن، به کتاب «عالَم انسان دینی» رجوع فرمایید.

اگر احساس کردیم با خواندن کتابی نمی توانیم کتاب دیگری را بخوانیم و از مطالعه سرخورده شده ایم باید بدانیم به آن علت بوده که بنای ما از مطالعه ارتباط با اَسرار خلوت علماء عالَم دار نبوده است در نتیجه، کتاب خواندن از چشم ما می افتد.

مشکل جهان امروز و غفلت از مطالعه

انسان جهان امروز چون از پیگیری آثار مکتوب عالمانِ اهل خلوت غافل شده، مجبور است با رُمّان های عادی و سطحی خلوت خود را پُر کند، در حالی که می توانست در این خلوت ها خود را به اوج روحانیتی برساند که عالمان و حکیمان در آن به سر می برند.

پدیده ی رمان خوانی که در فرهنگ غربی معمول است غیر از مطالعه ی زندگی بزرگان است که موجب تذکر برای بهتر زندگی کردن است. آری بعضاً رُمان ها نمایش نمونه ی ایده آل یک زندگی است، که کار با ارزشی است ولی آنچه فعلاً غالب است، رمان هایی است که برای از بین بردن اوقات فراغت نوشته می شود. کتاب «حیّ بن یَقظان» ابن سینا یا کتاب «عقل سرخ» سهروردی، به عنوان رمان هایی که نظر به جنبه های ایده آل و باطنی عالَم دارد، کتاب های جالبی است. سهروردی قصه ی انسانی را ترسیم می کند که از چاه قِیرَوان در آمد و از وادی مورچگان گذشت، به یَمَن رسید و جگر آسمان را بُرید. در نگاه اول انسان می گوید: این ها چیست که این آقا سر هم کرده؟! در حالی که از نظر سهروردی این قصه، قصه ی هر انسانی است که می خواهد در این دنیا درست زندگی کند. او قصه ی ما

را می گویـد؛ چـاهِ سـیاهِ قیرَوان، یعنی دنیـا. عبور دادن نفس از وادی مورچگان یعنی عبور از وادی حرص و کثرت، و به وادی یَمَن واردشـدن یعنی وارد عالم میمنت و مبارکی شـدن، بعد باید به آسـمان برود و جگر آسـمان را برای خودش بردارد، یعنی وارد وادی تنفس عـالم غیبی شود. یـک وقت قصه خودمـان را در صورت هـای واقعی و توجه به ابعـاد آرمـانی می خوانیم که توسط بزرگان نوشـته شده است، ولی یک وقت قصه های سـرد و بی روحی را برای از بین بردن اوقات فراغت می خوانیم. در مطالعه ی نوع دوم است که ارزش مطالعه کم می شود و انسان ها از مطالعه سرخورده می گردند.

دنیای امروز به جهت ضـعف موضوعات در بدترین شرایط فکری و مطالعاتی قرار دارد و بیشتر ادای مطالعه را در می آورد، ما مسـلمانان اگر به سـراغ متون اصـلی خود برویم عالی ترین موضوعات را داریم، ولی متأسـفانه از متون اصلی خود فاصله گرفته ایم و گرفتار بحث بر روی موضوعات سطحی و تکراری هستیم.

موضوع مطـالعه اگر درست مـدیریت شود، یـک طرفش توجه به حقـایقی است که غـذای جـان انسان ها است، و یک طرفش شنـاختن راه هـای هلاـکت است تـا ما هم چون فرو افتادگان در هلاکت ها، هلاک نشویم. متأسـفانه بی مطالعه گیِ خود را با ادای مطـالعه بر روی موضوعـات سـطحی پنهـان می کنیم، به طوری که در مورد خیلی چیزهـا کتاب می خوانیم اما همت نمی کنیم در مورد آن چیزهـایی که بایـد کتـاب بخوانیم، کتـاب بخوانیم. افراد معمولی کتـاب هایی مثل «امیر ارسـلان نامـدار» می نویسند، که

نویسـنده ی آن با خیالات خودش خواننده را بازی می دهد، بدون آن که نظری به عالم بالاتر از عالم ماده داشـته باشد، و بدتر از آن رُمان هایی است که در چنـدین جلـد با طرح شخصـیت هایی همطرازِ آدم های سـطحی و عادی که به دنبال ماجراجویی هسـتند، وقت ما را از بین می برنـد و با طرح این نوع شخصـیت ها، ناخودآگاه شخصـیت جوانان ما را دعوت به آن نوع اعمال می کننـد. امروزه رمـان هـایی نوشـته می شود که انعکـاس شخصـیت انسان هایی است که به فساد تن داده انـد، بـدون آن که بخواهنـد آن زنـدگی را تغییر دهنـد، این هـا، رمـان هـایی است که در واقع خلوت بشـر را ضـایع می کنـد، و اگر از این گونه مطالعات فاصـله نگیریم و برای مطالعات خود موضوعات خاصـی را تعیین نکنیم زندگی ما می شود زندگی افرادی که «هر دم به کاری» هستند.

مطالعه؛ و هم افق شدن با جبرائیل علیه السلام

وقتی کتاب هایی را مطالعه کردیم که نویسـندگان آن قصه ی اشـراقات و تفکرات خود را به رشـته ی تحریر در آورده اند، از طریق آن نوشـتارها به تفکر می نشینیم و درنتیجه نَفْس ما با تفکر بر روی آن متون، به سوی عالم عقل سیر می کند، و از طریق آن سـیر، به قول فیلسوفان به عقل فعّال می رسد که در اصـطلاح دین همان جبرائیل علیه السلام است. در جای خود ثابت شده که اگر مطالعه ی انسان بر روی موضوعات حقیقی باشد، نفس ناطقه یا قلب او با جبرائیل علیه السلام ارتباط پیدا می کند، البته این نوع ارتباط غیر از ارتباطی است که وجود مقدس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم با مقام اصلی جبرائیلی

دارند که مفتخر به اخذ شریعت و مأمور به ابلاغ آن می شوند، بلکه این نوع ارتباط، بیشتر ارتباط نفس ناطقه با مفاهیم حقایق عالیه است و یک نوع توجه و تذکر است. ولی به هر حال مطالعه بر روی موضوعات اساسی، نفس را مستعد ارتباط با عالم بالا می کند. در روایت داریم که: در روز غدیر خم حسان بن ثابت حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده عرضه داشت آیا اجازه می دهید در این باره اشعاری به عرض برسانم که خدا از آن ها راضی باشد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به نام خدا بگو و او شعرهای زیبایی سرود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «لَا تَزَالُ يَا حَسَّانُ مُؤَيَّداً بِرُوحِ الْقُدُسِ مَا نَصَرْتَنَا بِلِسَانِك»؛ ای حسان تا وقتی که ما را به زبان خود یاری می کنی روح القدس[جبرائیل] یاور و مؤید تو باشد.(۱)

حال با تدبّر در شعر حسان بن ثابت یک نوع هم افق شدن با جبرائیل علیه السلام برای شما پیش می آید، همچنان که با تدبّر در آثار متفکران خلوت دار، چنین ارتباطی برای عقل و قلب انسان پیش می آید.

عالمان واقعی نمی توانند چیزی را که بقیه گفته اند بنویسند، وظیفه ی آن ها این است که آنچه خدا به قلب شان القاء کرده است ظاهر کنند، می خواهند نمایش لطف خدا باشند. چگونه خدا عشق محض و حیات و حضورِ بدون هرگونه سستی و غفلت است؟! یعنی «لاتَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ»؛ او را نه چرتی هست و نه خوابی، این یعنی عشق. قلبی هم که سراسر حضور و شعف است اصلاً نمی تواند بخوابد یا چرت بزند؟ خداوند عین

۱- الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۱۷۷.

عشق است، پس عین فورانِ فیض است؛ لـذا به او خطـاب می کنی «یَا دائِمَ الْفَضْلِ عَلَی الْبَرِیَّهِ»؛ ای خـدایی که دائمـاً در فیض رسـانی به مخلوقـات هستی. کسـی هم که توانست بهره هـایی از عـالم غیب به دست آورد، عین فوران و فیض دهی به غیر می شود، همین هـا بـاعث می شود که دست به قلم بـبرد. عالمـان بزرگ وقـتی دست به قلم می برنـد، در واقع قصه ی واردشـدنِ خودشان در بهشت را تکرار می کردنـد. نوشـته های آنان، نوشـته هایی است که به انسان زنـدگی می دهد. پس باز تأکید می کنم که «عالمان بزرگ با تفکر خود هـدیه هایی را که از طریق جبرائیل علیه السـلام کسب کرده اند به کتابت در می آورند و ما از طریق این مکتوبات با عالَم عقل و عالَم جبرائیل ارتباط پیدا می کنیم».

وظیفه ی ما ابتـدا این است که ببینیم کدام نوشـته حال و هوای اتصال به عالم غیب را در خود دارد، آن ها را باید مطالعه کنیم تا روحانیتِ جان نویسندگان آن ها، به قلب ما منتقل شود.(۱)

هیچ روزی شما نمی توانید بدون نظر بر مکتوبات و آثاری که به اسم ربّ، به قلم آمده، به عالم عقل برسید. آری إن شاءالله به جایی می رسـید که مکتوب شما، ذکر الهی یعنی قرآن خواهد شد، همان حالتی که در شرح حال امام خمینی«رضوان الله علیه» می گویند که روزانه هشت مرتبه قرآن می خواندند. اما برای رسیدن به آنجا باید مقدماتی طی شود. فکر نکنید کسی که زبان عربی می داند به راحتی می تواند از قرآن به عنوان کتاب

۱- در دوران معاصـر نوشـته های شـهید آوینی«رحمه الله علیه» برای جوانان از این گونه است، و صدها نویسـنده ی عزیز دیگر که مجال نام بردن آن ها نیست.

ذکر خود استفاده کنـد، مثـل من و شـما که فارسـی می دانیم ولی به راحتی نمی توانیم از مثنوی اسـتفاده کنیم. برای ارتباط با مثنوی بایـد بنـا را بر آن بگـذاریم که وارد عـالَم مولانـا شویم، بسـیار کم انـد فارسـی زبانانی که بخواهنـد و بتواننـد وارد عالم مولوی شوند، عالَمی که مولوی کتاب مثنوی و کلیات شـمس تبریزی را در آن عالَم سـرود، حتی استاد های ادبیات فارسی هم به راحتی نمی توانند وارد آن عالَم شوند. استاد های ادبیات، می فهمند که معنی این لغت و شعر چیست. باید انسان ابتدا آماده شود که گمشـده اش را در عالم مولوی پیـدا کنـد، در آن وقت تلاش می کنـد وارد عالَم مولوی بشود، در آن حال با خواندن مثنوی قصه ی ارتبـاط مولوی را بـا عـالَم غیب مطـالعه می کنـد. حالاـ حساب کنیـد اگر انسان روایات ائمه ی معصومین علیهم السـلام را ذکر مکتوب خود قرار دهـد به چه عـالَمی وارد می شود، و اگر مطـالعه ی روایـات را مقـدمه ای برای ورود به قرآن قرار دهد وارد عالمی دیگر می شود که قابل توصیف نیست و همه ی ما باید آرزویمان ورود به عالم قرآنی باشد.

بایـد از طریقه ای که خود قرآن می فرمایـد: «ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لاَ رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»؛ بـا قرآن هم زبان شـد و راه ارتباط با جبرائیل علیه السلام را از طریق قرآن پیدا کرد و اگر عزم و قصد ما از ارتباط با قرآن چنین ارتباطی نباشد وارد قرآن می شویم ولی دسـت خـالی بیرون می آییـم. بـه تعـبیر نـبی اکرم صـلی الله علیـه و آلـه و سـلم در آخرالزمـان «یقرؤن القرآن لاـ یجـاوز تراقیهم»(۱) قرآن می خوانند ولی از گلویشان بالاتر نمی رود. چون این ها در قرآن خواندن دنبال ارتباط با نور

۱- فضائل الخمسه من الصحاح السته، ج ۲، ص ۴۰۲.

جبرائیـل علیه السـلام نیسـتند. در حالی که دریچه ی اتصال به خـدا، وزیـدنِ نسـیم جبرائیل بر قلب ها است که آن هم از طریق قرآن ممکن است. فیلسوفان، به خصوص فارابی درباره ی چگونگی ارتباط با عقل فعّال نکات خوبی را مطرح کرده انـد که به عنـوان مقـدمه جهت بررسـی کشـف جایگـاه مطـالعه، دارای نکـات ارزشـمندی است، که در مبـاحث «چگونگی فعلیت یـافتن باورهای دینی» آن نکات به حمدالله به خوبی و با نگاه معرفت النفسی تبیین شده است.

مطالعه؛ عامل ورود به عالَم انسان های بزرگ

کتاب ها، غوغای حیات بشریت اند. از جمله ظلم هایی که فرهنگ مدرنیته به بشر کرد این بود که با طرح موضوعات سطحی، راه ورود به عـالَم انسـان هـای بزرگ را بر بشـریت بست. طوری موضوع تجـدد و پیشـرفت را مطرح کرد که گویـا انـدیشه ی حکیمان بزرگ کهنه شـده و دوره اش گذشـته است. فرهنگ مـدرنیته طوری خود را تبلیغ کرد که انسان گمان می کنـد یک فکر نو و جدیـد است و لـذا هر فکری که در حوزه ی تفکر مـدرنیته نگنجد کهنه و عقب افتاده است. نتیجه آن شد که فکر بر روی هر موضوعی که فرهنگ مـدرنیته آن را تأییـد نکنـد، کهنه است. در این فرهنگ تفکری که به آسـمان وصل است کهنه معرفی می شود، در چنین فضـایی اگر کسـی برود انـدیشه های فارابی و «سُـهروَردی» و ملاصـدرا را بخوانـد به سـراغ فکرهای کهنه رفته است و از این طریق رابطه ی جامعه ی بشری با اندیشه ی حکیمان گذشته گسسته شد، و گسستگی تاریخی به

وجود آمد، و بشریت گرفتار بی هویتی گشت و عشق که قصه ی اتصال انسان های بزرگ با معبود محبوب خود بود گَم شد. در حالی که به گفته مولوی:

باغ

سبز عشق کو بی منتهاست

جز

غم و شادی در او بس میوه هاست

حالتی

دیگر بُوَد کان نادر است

بی بهار

و بی خزان، سبز و تر است

باغ سبز عشق که پاییز و بهار ندارد، فوق پاییز و بهار، بستر ظهور آثار عالمان بزرگ است که به رشته ی تحریر در آورده اند. مدرنیته با طرح تجدد موضوع پاییز و بهار را پیش کشید که آقا این ها بهار است و آن ها پاییز، ما هم ناخودآگاه طوری عمل می کنیم که گویا مثنوی مولوی و اسفار ملاصدرا و یا حتی روایت و نهج البلاغه و قرآن مربوط به پاییز است، حالا باید نوشته های دنیای مدرن را که بهاری است مطالعه کرد؟!

ابتدا باید روحیه ای را که بر روان ما حاکم شده و باعث شده نتوانیم با کتاب های حکیمانه و در نهایت با قرآن خلوت کنیم، بشناسیم، بعد بررسی کنیم اگر با کتاب حکیمان و روایات ائمه ی معصومین علیهم السلامو قرآن، مأنوس نباشیم چه ضربه ی بزرگی به زندگی خود زده ایم. اگر می خواهید با امام صادق علیه السلام خلوت کنید، ابتدا باید برسید به این که بدون امام صادق علیه السلامو بدون خلوت داشتن با اندیشه ی آن حضرت در خسران کامل اید، چون وقتی صورت کمالی زندگی را نشناسیم و قله ی انسانیت را ندانیم تلاش های خود را به کدام سو مدیریت کنیم؟

وقتی شما می خواهید از شهر یزد به اصفهان بروید، وقتی به شهر نائین می رسید، این نشانه ی آن است که بی راهه نرفته اید، اما شهر نائین که هنوز

اصفهان نیست. حالا یک نفر بگوید الحمدالله که به نصف راه رسیدیم پس مقداری در اصفهان هستیم. وقتی مقصد اصلی در مدّ نظر شما نیست، با طی کردن نصف راه هیچ بهره ای از آن مقصد نبرده اید. نصف راه، وقتی نصف راه است، که بقیه اش هم طی بشود. برای همین هم روز قیامت کسانی که در دنیا معبود خود را نیافته و با عبادت او جهت خود را به سوی او نهادینه نکرده اند، همین طور می دوند و نمی دانند کجا بروند، مثل ملخ های پراکنده سرگردانند،(۱)

چون افق زندگی خود را درست پیدا نکرده اند، در چنین شرایطی قرار می گیرند. وقتی کسی می خواهد برود اصفهان و می داند که تا حالا به شهر نائین رسیده است، این افقش را گم نکرده است. ولی یک وقت کسی همین طور می رود و دل خوش است که می رود، این مقصد انسانیت را گم کرده است، چون امام خود را یعنی قلّه ی انسانیت را گم کرده است.

اگر خلوت با امام صادق علیه السلام را می طلبید چه اشکال دارد که برای آن برنامه ریزی کنید و مقدماتی را پشت سر بگذارید تا به نتیجه برسید. بنده به شما قول می دهم؛ اگر درست برنامه ریزی کنید به جاهایی می رسید که در ابتدا نمی توانستید فکرش را هم بکنید. وقتی عزم ما آن شد که وارد عالَم نورانی ائمه ی معصومین علیهم السلام شویم، با روحیه ی تدبّر وارد کتب روایی می شویم. بروید کتاب تحف العقول را باز کنید و برنامه ی مطالعه ی خود را

۱- «خُشَّعاً اَبْصارُهُمْ یَخْرُجُونَ مِنَ الاَجْداثِ کَاَنَّهُمْ جَرادٌ مُنْتَشِر» از قبرها سرافکنده بیرون می آیند، مانند ملخ های سرگردان(قمر/۷).

بر روی اندیشه ی امامان علیهم السلام پایه ریزی بفرمایید. (۱)یا می توانید «اصول کافی» عزیز را بخوانید، عمده آن است که بخواهید عالَم خود را به عالَم امامان نزدیک کنید، اگر با این عزم مطالعه را شروع کردید نه تنها خسته و سرخورده نمی شوید، بلکه شکر می کنید که عجب توفیقی بود، توفیق ورود به کتاب های حکیمان و ورود به روایات و آیات. چشم پزشکان به حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» گفته بودند اگر می خواهید بینایی چشمتان از بین نرود، مطالعه نکنید و قرآن نخوانید. حضرت امام«رضوان الله علیه» فرموده بودند؛ من چشم می خواهم که قرآن بخوانم، اگر نتوانم قرآن بخوانم چشم برای چه می خواهم. آنچنان ورود به عالَم قرآن و روایات زیبا است که انسان در آن عالم احساس می کند در مقصد خود نشسته است و نمی خواهد جای دیگری برود. وقتی با مطالعه ی اصول کافی وارد دنیای «بِرّ به اخوان» و نیکی به برادران می شوید، یا مثلاً وارد عالَم «فرار از عُجب» می گردید، حسّ می کنید بر بال ملائکه سوارید و دارید در افق های معنویت حرکت می کنید. جناب کُلینی«رحمه الله علیه» آمده می گوید: می خواهی به شاگردی اهل البیت علیهم السلام بروی و از کبر نجات پیدا بکنی؟ بیا باب «تواضع» و باب «فرار از کبر» را بخوان.

ابتدا به انگیزه ی آن هایی که به صورت حقیقی مطالعه می کنند توجه فرمائید، که این ها در این اتاق ها و حجره ها چکار می کنند، چه احوالاتی در درون آن ها می گذرد؟! تا بتوانیم خود را برای مطالعه به صورت حقیقی

ص: ۸۶

۱- تحف العقول از جناب ابومحمد حسن بن علی بن شُعبه حَرانی، از علماء قرن چهارم، منتخبی از کلمات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام می باشد.

آماده کنیم. آیت الله حسن زاده«حفظه الله تعالی» که نمونه ی بارزی از انسان های اهل مطالعه ی دوران معاصرند، بعضاً چند میز کوچک در اتاق شان بود. روی هر میزی یک مجموعه ی کتاب خاص برای تحقیق در موضوع خاص داشتند، کتابهایِ مخصوص هر موضوعی روی یک میز جدایی بود. و روح ایشان در آن ها سیر می کرد. با حال عجیبی با کتاب ها زندگی می کنند، اگر این حال را به دست آوردید، می بینید که بزرگ ترین ستم به خودتان همین است که این نوع مطالعات را از دست بدهید.

به شما می گویند با مطالعه کجا را گرفته ای؟!» بگو «حلوای تن تنانی، تا نخوری ندانی»، این ها زندگی را گم کرده اند، به آن ها بگوئید: شما که در دنیای کتب بزرگان زندگی نمی کنید، کجا زندگی می کنید؟ آن هایی که در دنیای فکر انسان های بزرگ زندگی می کنند، می گویند: در حین مطالعه ی آن کتب، در بهشت زندگی می کنند، آن وقت شما می گویی: «کجا را گرفته اند؟!»

مرغی

که خبر ندارد از آب زلال

منقار

در آب شور دارد همه حال

شما کجا را گرفته اید که از اُنس با نوشته های بزرگان محرومید؟!».

دنیای مدرنیته عالَم انسانی را که به آسمان وصل است از صحنه ی زندگی ها بیرون برده، و حالا بشر در سرگردانی به سر می برد. از گذشته ی توحیدی خود منقطع شده و هیچ افق روشنی هم در جلو خود نمی یابد.

با مطالعه و تدبّر و اُنس با نوشته های علمای بزرگ، بعد از مدتی، به مقام وحدت اندیشه، که آن ها در آن به سر می برند، می رسید. عالمان واقعی از نظر عقلی و قلبی به مقام وحدت رسیده اند، به همین جهت

هیچ گونه تضادی در سخنانشان پیدا نمی شود. این که در حرف ها و اعمال افراد معمولی تضاد هست به خاطر این است که از نظر فکری و قلبی وحدت ندارند، روان آن ها انبار اطلاعات است، بدون آن که توانسته باشند از طریق ارتباط با انوار الهی آن ها را به وحدت برسانند. هیچ وقت پیشنهاد نمی شود مکتوبات این گونه افراد را که در عین اطلاعات زیاد به وحدت شخصیت نرسیده اند، بخوانید. بزرگان جهان اسلام اصلاً تا به مقام وحدت نرسند، دهن باز نمی کنند و قلم روی کاغذ نمی گذارند. نمونه ی آن ها مرحوم شهید مطهری«رحمه الله علیه» است. شما ببینید ایشان به جایی می رسد که احساس می کند می تواند دهن باز کند، و به عنوان یک صاحب نظر، نظر بدهد. یک وقت کسی می آید خبری می دهد، یا یک روایتی می خواند، ولی یک وقت یک شخصی به حقایقی دست یافته و از آن منظر سخن می گوید. شهیدمطهری«رحمه الله علیه» از نوع اخیر است، او یک عالمی نیست که علمش مجموعه اطلاعات باشد، او به واقع یک دانشمند است. به همین دلیل هم اگر شما مدتی با کتاب های شهید مطهری«رحمه الله علیه» ارتباط پیدا کردید با او هم افق می شوید، چون به شما اطلاعات نمی دهد، نحوه ی فکرکردن را به شما می آموزد و به جهت این که او مسیر لطف خدا به شما است، خداوند همواره کمالاتی به او می دهد تا با ما در میان بگذارد و لذا همیشه شما شاگردی او را حس می کنید.

با توجه به این نکات است که عرض می کنم نمی شود آدم بدون مطالعه زندگی بکند. فقط باید بگردیم آن کسی را که می توانیم جانمان را با او هم افق کنیم و مطلوب جان ما و افق برتر ماست، پیدا کنیم، و چنین

کسانی عموماً انسان های بزرگ دنیا هستند. حرف ما به امثال حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» و علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» و امثال آن ها این است که:

راند

حق این آب را در جوی تو

آفرین

بر دست و بر بازوی تو

باز

گو تا غصه درمان ها شود

باز گو

تا مرهم جان ها شود

علمای دین؛ اشاره کننده به اهل البیت علیهم السلام

خدا لطفی به ما کرده بود، گاهی روی آثار دانشمندهای بزرگ دنیا کار می کردیم. گاهی دو سه سال باید وقت مان را صرف می کردیم تا بتوانیم عمق اندیشه ی هر کدام را به دست آوریم، در آن حال چیزهایی به ما می دادند، اما هنوز در وجود خود احساس می کردیم زمینه های خالی بزرگی مانده است. در نهایت متوجه شدیم باید مسأله مان را با کسانی حل کنیم که در رابطه با آن ها آمده است: «إِنَّما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ البَيْتِ»؛(۱) یعنی اهل بیت علیهم السلام کسانی اند که هیچ نقصی در شخصیت آن ها نیست. ممکن است عزیزان تصور کنند به راحتی می توان قلب را متوجه اهل بیت علیهم السلام کرد. ولی به واقع و در عمل این طور نیست، باید اندیشه های بزرگ را شناخت تا در عین بهره مندشدن از آن ها، متوجه عالی ترین اندیشه شویم، بنده شاید دو سال عمر خود را روی «اُپانیشادها»

۱- سوره ی احزاب، آیه ۳۳. خدا اراده کرده است شما اهل البیت از هر گونه نقص و آلودگی پاک باشید.

گذاشتم،(۱)

مطالب آن طوری است که می شود با آن زندگی کرد، ولی وقتی سراغ نهج البلاغه می آیم، می گوییم ای کاش کسانی بودند که افق های نهج البلاغه را به ما نشان می دادند تا به جای اپانیشادها، روی نهج البلاغه کارمی کردیم. البته هنوز هم اپانیشادها را یکی از بهترین کتاب های دنیا می دانم. این سرودها از بیش از پانزده قرن قبل از میلاد حضرت مسیح علیه السلام در چین و هند بوده است، با این همه حرف توحیدی! اما پیام آیه ی «إِنَّما یُریدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أهْلَ البَیْتِ» این است: گروهی را از هرگونه نقصی پاک کردیم تا مظهر پُرشدنِ تمام خلأهای بشر باشند و بشر باید دست از دامان آنها برندارد.

وقتی می آیی خدمت امام خمینی و علامه طباطبائی و ملاصدرا و امثال این ها«رحمه الله علیهم» می خواهی فدای آن ها شوی که با آثار و نوشته های شان اشاره به ائمه معصومین علیهم السلام دارند، می گویند: «اهل البیت را ببین». ولی بعضی از نویسندگان می گویند: «من را ببین». ببینید چقدر تفاوت هست بین کتاب هایی که ما را متوجه انسان هایی می کند که عین عصمت اند، با کتاب هایی که ما را متوجه انسان های معمولی می کند. بنده و امثال بنده خاک پای امام خمینی و علامه طباطبائی و ملاصدرا و امثال آن ها«رحمه الله علیهم» را سرمه ی چشم مان می کنیم چون این ها در نوشته هایشان می گویند: «ما را نبین». و به همین جهت خیلی بزرگ اند، ما را به سوی کسانی که عین

۱- اوپانیشاد متن مقدس و آخرین بخش از ودا، کتاب مقدس هند باستان است که سابقه ی آن به بیش از پانزده قرن قبل از میلاد می رسد. در مورد آن گفته اند: «در جهان هیچ چیز به اندازه ی خواندن اوپانیشاد سودمند و موجب ارتقاء روح نیست».

درستی و پاکی هستند راهنمایی می کنند. افقی که به آدم نشان می دهند، افق «لِيُذْهِبَ عَنْكَمُ الرِّجْس»؛ است، افق انسان های معصوم که هرگونه پلیدی از آن ها زدوده شده، تا نمایشِ خدا باشند.(۱) شما به این آیه دقت کنید؛ خدا می فرماید: «إنَّما يُريدُ اللهُ» خدا اراده کرده که «لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ» از شما خانواده «اَلرِّجْسَ» هرگونه نقصی را برطرف کند.

این قدر مسأله روشن است که متأسفانه از آن به صورت عادی می گذریم، اگر آب خیلی زلال باشد، نمی بینید، هر چه بگویند «این آب است»، می گوییم: «کو آب؟!». ولی وقتی کسی می آید به آن دست می زند، می گوییم: راست گفتی، آب است. علامه طباطبایی ها کارشان همین است؛ یک آب زلالی به نام فرهنگ اهل البیت علیهم السلام و قرآن را که از شدت زلالی قابل درک با عقل جزئی ما نیست تکانی می دهند تا متوجه آن ها شویم، تفسیر قرآن و سخنان امامان معصوم علیهم السلام یعنی توجه دادن انسان به بعضی از نکات قرآن و روایات تا برویم به نور آن ها حقیقت را به دست آوریم.

ما خلوت با علامه طباطبایی«رحمه الله علیه» را خلوتِ یافتن اهل البیت علیهم السلام می دانیم تا ما را به کسانی که اَبَر انسان اند برسانند. اگر آثار این بزرگان را مطالعه نکنیم چگونه می خواهیم به اهل بیت علیهم السلام برسیم؟! برای رسیدن به فرهنگ اهل البیت علیهم السلام و قرآن به تعقل نیازمندیم. علمای بزرگ و فیلسوفان

۱- حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: «نَحْنُ وَ اللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا» الکافی، ج ۱، ص ۱۴۴. سوگند به خدا مائیم آن اسماء حسنایی که خدا عملی را از بندگان نپذیرد مگر آن که با معرفت ما باشد.

الهی، راه تفکر را می گشایند، وقتی تفکر به صحنه آمد می توانیم در قرآن و روایات تدبّر کنیم و بهره بگیریم.

مطالعه؛ باب ورود به عالَم عقل فعّال

عزیزان باید دقت کنند که چه مطالبی را بخوانند تا شوق ادامه ی کار در جان شان شعله ور شود، وگرنه اگر در یافتن موضوع مورد مطالعه و شخص مورد نظر سهل انگاری کنند پس از مدتی از مطالعه خسته می شوند و آن را رها می کنند.

لازم است انسان های بزرگ و اندیشه های بزرگ را پیدا کنید، و در راستای ارتباط با آن ها برنامه ی درازمدت بریزید، تا آرام آرام از طریق دریچه ی روح آن ها به سوی عالم بیکرانه ی غیب و معنویت سیر کنید. وقتی به عالم غیب وصل شدید، می یابید که به چشمه وصل اید؛ آن وقت إن شاءالله به مرحله ی خودآگاهی رسیده اید و جانتان کتابی خواهد شد که می توانید هر روز ورق بزنید. گفت:

مرا

به هیچ کتابی مکن حواله دِگر

که

من حقیقت خود را کتاب می بینم

یک مدتی آثار کُنفسیوس را می خواندم، سخنان زیبایی بود، تا حدّی که احساس می کردم از سخنان او بیشتر از روایات خوشم می آید، ولی با این همه ارتباط خود را با روایات قطع نکردم، تا این که متوجه شدم علت علاقه ام به کنفسیوس این است که او به شخصیت محدود من نزدیک تر است؛ به خودم آمدم که اگر بالاتر نیایم، به کنفیسوس خلاصه می شوم. خدا لطف کرد با همه احترامی که برای او قائل بودم، از او گذشتم.

از کنفسیوس عمیق تر، لائوتْسِه است؛ لائوتْسِه به طور فوق العاده ای زیباست. چون روح سخنانش به عالم قدس متصل است. ولی اگر بنا داشته باشید به عمیق ترین ابعاد خود متصل شوید متوجه می شوید حرف های دیگری هست که بیشتر به ابعاد نهایی ما جواب می دهد و آن فرهنگ معصومین علیهم السلام است.

سیری که ما را در مسیر اهل بیت علیهم السلام قرار دهد در انتها موجب می شود که نفس ما به نور آن ذوات مقدسه با جبرائیل علیه السلام و یا به تعبیر فیلسوفان با عقل فعّال مرتبط شود. البته معلوم است که در این مسیر باید از شخصیت خود درآئیم و خود را به سوی شخصیتی دیگر سیر دهیم. به قول مولوی:

بس

بلا و رنج بایشت و وقوف

تا

رهد آن روح صافی زین حروف

عمده آن است که شما بدانید نظرتان را باید به کدام سو بیندازید، مثل روزه گرفتن است؛ وجود مقدس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باب این کار را باز کردند و جهت آرمانی این کار را در منظر ما قرار دادند، ولی معلوم است که ابتدای امر نمی شود چشم و گوش و دلمان روزه دار باشد، اما راه نزدیکی به آن امر جلوی ما گشوده شده، این قدر ادامه می دهیم تا کم کم بتوانیم روزه واقعی بگیریم.

یکی از موضوعات بسیار با ارزش در امر مطالعه، موضوع خودشناسی یا معرفت النفس است. ملاصدرا در جلد ۸ و ۹ اسفار باب آن را باز کرده و بنده نیز تحت عنوان «معرفةُ النَّفسِ و الحَشر» آن را ترجمه کرده ام، اگر کسی دو سال روی آن وقت بگذارد إن شاءالله نفس او آمادگی حضور در عالم معنویت را پیدا می کند.

ص: ۹۳

نمی خواهم هدف آرمانی را که قابل دسترس نباشد مطرح کنم، بلکه معتقدم اگر راه را درست تشخیص دهید، به همین اندازه که تلاش می کنید، نتیجه می گیرید. باید بدانید با واردشدن به عالَم علما، نفس شما پنجره ی ارتباط با حقایق معنوی را پیدا می کند.

وقتی قدم قدم جلو بروید و منظر و هدف مناسبی هم برای خود پیدا کنید، دیگر در عین احترام به کنفسیوس، نمی توانید در او خلاصه شوید و لذا جلو می روید و نتیجه می گیرید. وقتی با عالَم علمایی مرتبط شدید که پنجره ی ارتباط با امامان معصوم علیهم السلام اند، متوجه می شوید افرادی که در کنفسیوس و امثال او متوقف اند، حقیقتاً جواب نیازهای خود را نداده اند. بعضی ها با افلاطون و در افق فکری او به سر می برند. افلاطون چیز عجیبی است! عده ای را می شناسم که این ها تمام زندگی شان تلاش برای نزدیکی به افق تفکر افلاطون است. باید افلاطون را به عنوان یک متفکر شناخت و با او همدل شد و با منظر او آشنا گشت، و از او گذشت. آن اشخاصی که به بالاتر از افلاطون نظر نکردند و به همان اندازه جواب بعضی از استعدادهای خود را ندادند، باید خود را ملامت کنند که به خلأهای خود راضی شدند. بعضی ها با مثنوی زندگی می کنند، مثنوی از نظر سیر انسان به شکوفایی های متعالی، قابل مقایسه با کنفسیوس یا افلاطون نیست ولی با این همه نمی تواند تمام خلأهای انسان را پُر کند. کسی که به مثنوی راضی شود، به عدم فعلیت یافتن بعضی از استعدادهایش راضی شده است. ولی

اگر از اشاره های او استفاده کردید و جلوتر آمدید می رسید به اهل البیت، همان طور که ابن فارض رسید.(۱)

او می گوید:

ذَهَبَ الْعُمْرُ ضیاعًا وَ انْقَضَی

باطِلًا إذْ لَمْ أفُزْ مِنْکُمْ بِشَیْ

غَیْرَ ما اُولیتُ مِنْ عِقْدی وَلا

عِتْرَهِ الْمَبْعوثِ حَقًّا مِنْ قُصَیّْ

«عمر من ضایع شد و به باطل سپری گشت؛ چرا که من به هیچ وجه به حقیقت شما نرسیدم و کامیاب نشدم، غیر از عهد و طوق ولایتِ عترتِ پیامبر برانگیخته شده به حقّ، از اولاد قُصَیّ(۲)

که آن به من رسیده است.»

می گوید نتیجه ی یک عمر سیر و سلوک إلَی الله، وصول به ولایت عترت طاهره و گره خوردن و عقد ولای ایشان است که به صورت هِبه و بخشش به من اعطاء شده و من از آن کامیاب و فائز گردیده ام.

از این جا اوّلاً: به دست می آید که: سیر و سلوک صحیح و بی غِشّ و خالص از شوائب نفس امّاره، بالاخره سالک را به عترت طیّبه می رساند، و از انوار جمالیّه و جلالیّه ی ایشان در کشف حُجُب بهرمند می سازد. و ابن فارض که مذهب سنّت را داشته و حتّی کنیه و نامش أبوحَفْص عُمَر است، در پایان کار و آخر عمر از شرب مَعین ولایت سیراب و از آب دهان محبوب ازل سرشار و شاداب گردیده است.(۳)

۱- ابن فارض، شرف الدین عمربن مرشدبن علی(۵۷۶- ۶۳۲ ق) متولد در مصر از بزرگ ترین عارفان جهان اسلام است که قصیده ی تائیه ی او متذکر مبانی عرفان است و شهرت جهانی دارد.
۲- قُصَی، جدّ اعلای حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است.
۳- ابن فارض در قصیده ی تائیه بنا به مشرب تحقیق و مختار، معتقد است که؛ جهت ولایت حضرت ختمی نبوّت قطع نمی شود، و ولیّ کامل در هر عصر، قائم مقام نبوّت است و وارث این مقام، عترت و اهل بیت نبوّت می باشد، لذا گوید: «بِعترتِهِ اسْتَغْنَتْ عَنِ الرّسُلِ الوَرَی... و أولادِهِ الطّاهرینَ الائمّهِ».

وقتی سیر فکری و قلبی ما درست بود می رسیم به جایی که احساس می کنیم روایات معصومین علیهم السلام جواب اصلی جان ماست.

یکی از موضوعات خوبی که راه به ما نشان می دهد، «معرفه النفس» است. «معرفه النفس» روش حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» و علامه طباطبایی«رحمه الله علیه» و بسیاری دیگر از بزرگان است، چون در این روش انسان سعی می کند لایه های وجود خود را یکی یکی ورق بزند تا به لایه های عمیق تری دست یابد، آن لایه هایی که با نور حق و روش معصومین علیهم السلام به نشاط می آیند، و اگر در این دنیا آن لایه ها به نور حق منور نگردند، فردای برزخ و قیامت که حجاب ها یکی پس از دیگری برطرف می شود، انسان با خلأهای عمیقی روبه رو خواهد شد.

المیزان؛ باب ورود به عالم قرآن

از راه های اصلی ورود به عالم معنا، قرآن است، منتها راه رسیدن به قرآن، تفسیر آن است، آن هم تفسیری که بتواند جانمان را به قرآن نزدیک کند، در این رابطه می توان تفسیر قیّم المیزان را نام برد.(۱)

از این

۱- شهید مطهری«رحمه الله علیه» در توصیف علامه طباطبایی«رحمه الله علیه» و ارزش تفسیر المیزان می گوید: این مرد واقعاً یکی از خدمتگزاران بسیاربسیار بزرگ اسلام است، او به راستی مجسمه ی تقوا و معنویت است در نهایتِ تهذیب نفس و تقوا، مقامات بسیار عالی را طی کرده. من سالیان دراز از فیض محضر پر برکت این مرد بزرگ بهره مند بوده ام و الآن هم هستم. کتاب تفسیر المیزان ایشان، یکی از بهترین تفاسیری است که برای قرآن مجید نوشته شده است... من می توانم ادعا کنم که بهترین تفسیر است که در میان شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است ... او بسیاربسیار مرد عظیم و جلیل القدری است... مردی است که صدسال دیگر تازه باید بنشینند و افکار او را تجزیه و تحلیل کنند و به ارزش او پی ببرند ... علامه ی طباطباییِ ما، چند نظریه در فلسفه دارند، نظریاتی در سطح جهانی که شاید ۵۰ تا ۶۰ سال دیگر ارزش این ها روشن بشود ... البته ایشان در ایران شناخته نشده است، بلکه در دنیای اسلام شناخته شده هستند. «نقل از مقدمه ی کتاب «روش علامه در تفسیر المیزان» از دکتر علی الاوسی.»

فکرها نکنید که از فردا مستقیم سراغ قرآن می رویم این طمع خام، و دست کم گرفتنِ قرآن است. حتی زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وقتی قرآن نازل می شد اصحاب سؤال می کردند: «یا رسول الله! منظور این آیه چیست؟». خیلی از آیات به این راحتی معنی خود را آشکار نمی کند. ما در روایت داریم که بعضی از آیات قرآن را آخرالزمان می فهمند.(۱)

برای همین است که عرض نکردم برای ورود به عالم عقل فعال و نور جبرائیلی مستقیماً رجوع کنید به «قرآن»، عرض کردم رجوع کنید به تفسیر «المیزان»، این تفسیر خیلی کمک تان می کند، چون حضرت علامه ی طباطبائی«رحمه الله علیه» از آن عالمانی هستند که عالَم دارند، آن هم عالَم توحیدی ناب.

اگر بخواهیم عالَم دینی پیدا کنیم و حکیمانه فکر کنیم و حکیمانه بیندیشیم تفسیر شریف المیزان کمک می کند، زیرا عالَم قرآنی علامه ی طباطبائی«رحمه الله علیه» در آن منعکس است. از جمله شخصیت های تحت تأثیر علامه طباطبایی؛ آیت الله جوادی آملی و آیت الله حسن زاده آملی و آیت الله محمد شجاعی هستند، وقتی وارد عالم امثال این عزیزان شدید وارد کاخی می شوید که به عالَم قدس مرتبط است و به واقع وارد بهشت می شوید،

۱- الکافی، ج ۱،ص ۹۱.

که صورت قیامتی آن همان قصرهایی است که در بهشت به مؤمنین وعده داده اند. ولی در بهشت به ازای ارتباط با روح بعضی از عالمان، فقط یک درخت به انسان می دهند، چون یک نکته ی خوب دارند، نه یک عالَم. زیر یک درخت که تماماً نمی توانیم زندگی بکنیم. بعضی کتاب ها دریچه ی ورود به یک قصراند، همان طور که تفسیر قیم المیزان دریچه ی ورود به قصر بی انتهای قرآن است. (۱) و اگر کسی توانست وارد آن بشود به او بهشتی می دهند که در مورد آن فرمود: «جَنَّةٌ عَرْضُها کَعَرْضِ السَّماءِ وَ الاَرْضِ»؛(۲) بهشتی که عرض آن به اندازه ی عرض آسمان و زمین است.

تنها راه دریافت حقایق

سؤال: چه افرادی، با چه روحیه هایی باید مطالعه کنند؟

جواب: طبق بحثی که گذشت همه باید مطالعه کنند، تا با بهره های روحانی مکتوب شده توسط عالمان عالَم دار مأنوس گردند. آری، اگر کسی استادی داشته باشد که به جای این که نوشته های او را بخواند، مطالب را به صورت شفاهی از او بگیرد، چیز بسیار خوبی است. ولی چنین سیری در این دوره نزدیک به محال است. چون ساحت بشر عوض شده است و شرایط حفظ مطالب در سینه ها به شرایط حفظ مطالب در کتاب ها تبدیل شده. به عنوان نمونه فکر نمی کنم از عزیزانی که در جلسه هستند،

۱- برای روشن ترشدن این بحث به جزوه ی «جایگاه تفسیر المیزان و روش استفاده از آن» رجوع کنید.

۲- سوره حدید، آیه ۲۱.

کسی بتواند بلند شود و تمام مطالبی که بنده عرض کردم را بدون کم و کاست، بگوید، در حالی که در گذشته این کار معمول بوده و انسان ها از این جهت رشد کرده بودند، به طوری که خطبه های بلند را می شنیدند و سپس تمام آن را در سینه نگه می داشتند. ولی چون امروزه ساحت بشر عوض شده؛ دیگر بر روی چنین استعدادی متمرکز نیست، آن استعداد را با کتاب جایگزین کرده است. کسی که از این موضوع غافل است بهانه ی چیزهایی را می گیرد که دوره اش گذشته است، مثل این است که انسان در زمستان هوس چیزی را بکند که دوره اش بهار است.

در صدر اسلام طرف این گونه بود که خوب به سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گوش می داد تا آن حضرت یک سوره را می خواندند، همین که تمام می شد او هم یاد گرفته بود. «ابوالأسود دُوئَلی» می گوید؛ جهت ملاقات اباذر به ربذه رفتم و از او تقاضا کردم روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده برایم بگوید، ابوذر شروع می کند آن حدیث مشهور «ای اباذر» را که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به اباذر نصیحت کرده اند برای او بگوید. ابوذر این حدیث طولانی را سال های گذشته در مسجد، از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده است، با این حال پس از چندین سال می تواند آن را تکرار کند، سینه های خود را این چنین رشد داده بودند. بنده خودم بعضی پیرمردهای گذشته را دیده ام که بدون داشتن سواد، چنین توانائی هایی داشتند. اما دیگر چنین بشرهایی در دنیا کم اند، چون چیزهایی آمده و جایگزین آن شده است. وقتی متوجه شویم شرایط طوری شده که آنچه قبلاً عالمان در سینه ی خود حفظ می کردند و در رویارویی با افراد ارائه می دادند، امروزه آن را در کتاب ثبت می کنند پس

دیگر انتظار نداریم خدمت فلان عالم برویم و از او بخواهیم اسرار سینه خود را به ما بگوید، می گوید آن ها را مکتوب کرده ام حوصله کن و مطالعه نما. یا باید «اُوِیس قَرَنی» بشویم و یک سینه با آن ظرفیت، که وقتی از مدینه پیغام می آورند که این آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده، تماماً بگیرد، یا باید همان اسراری که تا دیروز یک استاد در سینه خود نگه می داشت و به طالبان آن ارائه می داد، امروز با مطالعه ی نوشته های آن استاد آن ها را به دست آوریم.

عمده آن است که بفهمیم در شرایط جدید چگونه می توان مسیر الهی را طی کرد، یک روز باید به دنبال استاد برویم و بنا به فرمایش آیت الله سیدعلی قاضی طباطبایی«رحمه الله علیه» اگر نصف عمر خود را به دنبال استاد بگردی ضرر نکرده ای. یک روز هم مثل امروز، شاگرد مرحوم قاضی«رحمه الله علیه» یعنی حضرت آیت الله بهجت«حفظه الله تعالی» می فرمایند: «علم تو استاد توست»، یعنی با این علمی که به کمک مطالعه ی آثار علمای عالَم دار پیدا کرده ای می توانی راه را طی کنی. چون آن علمی که تا دیروز از سینه ی استاد می گرفتی امروز در کتاب ها آمده است، می توانید آن ها را بگیرید و با آن ها زندگی کنید. یک زمانی این خبرها نبود. امروز کتاب جای آن استاد و آن خانقاه را گرفته است.

زمانی شما در خانقاه می نشستی، یک استاد می آمد، ابتدا معارف الهیه را تعلیم می داد و سپس تذکرات اخلاقی را ارائه می فرمود. و شما در آن فضای روحانی، تمام روح و قلب خود را متوجه آن معارف می نمودی. خانقاه ها تا قرن دهم سالم بوده است، و عموماً کنار مساجد ساخته

می شد.(۱)

طرف در خانقاه سینه اش را در مقابل کلمات استاد باز می کرد و معارف را می گرفت و بر روی آن تأمل می کرد و بعد هم آن ها را برای همیشه در سینه ی خود داشت. امروز به هر دلیلی انسان ها چنین توانایی ها و موقعیت هایی را ندارند.(۲) و لذا حضرت آیت الله بهجت«حفظه الله تعالی» می فرمایند: «علم تو استاد تو است» یعنی امروزه کتاب های عالمان عالَم دار می تواند به جای سینه ی آن ها خلوت شما را تغذیه کنند، پس شرایط طوری است که هر کس می خواهد وارد سیر و سلوک الی الله شود باید با کتاب انس داشته باشد.

آری استعدادها متفاوت است، هرکس باید اندیشه ی مناسب استعداد خود را پیدا کند. مثلاً آیت الله بهاءالدینی«رحمه الله علیه» از آنچه خدا برایشان گذاشته بود خوب استفاده کردند. درست است که ایشان نتوانستند همراه امام خمینی«رضوان الله علیه» خدمت آیت الله شاه آبادی«رحمه الله علیه» اسفار ملا صدرا«رحمه الله علیه» را بخوانند، اما چون استعداد اسفار خواندن را خدا به ایشان نداده بود، پس جای خالی آن را هم در خود حس نمی کردند. فردای قیامت حس نمی کنند که یک بعدی از ابعاد وجودی شان را جواب نداده اند، درست است که ما باید به عنوان استاد، کسانی را که جامع ترند انتخاب کنیم، اما امثال آیت الله بهاءالدینی ها هم جای خود را دارند و در مسیر سیر الی الله به نتایج خوبی رسیدند. پس هر کس باید به استعداد خود

۱- به کتاب «آشنایی با علوم اسلامی، کلام و عرفان» از شهید مطهری«رحمه الله علیه» آخر درس ششم رجوع شود.
۲- در همین رابطه عنایت داشته باشید که نسبت به کسانی که خود را به عنوان استاد عرفان مطرح می کنند به شدّت باید احتیاط کرد.

نگاه کند.(۱)

هیچ وقت نباید خواهرها مثل برادرها بشوند، یا برادرها مثل خواهرها بشوند یا همه خواهرها بخواهند مثل هم باشند، برای هر کسی راهی جهت ارتباط با عالم غیب هست(۲)

هرکس با توجه به آن اندیشه هایی که بزرگان در اختیارش قرار داده اند، سیر الی الله را طی می کند.

پس از آنجایی که هرکس باید خلوت داشته باشد، باید اندیشه ی مناسب آن خلوت را از طریق مطالعه ی کتاب های خاص به روح خود برساند و با آن اندیشه زندگی کند. خداوند همان طور که پیغمبر می پروراند تا راه کلی سعادت را به بشر متذکر شود، دانشمندانی می پروراند که تذکرات مناسبِ روح هر کس را به او بدهند، باید بگردیم آن ها را پیدا کنیم. همان طور که عده ای به جهت گناهانشان نمی توانند پیغمبر زمان شان را درک کنند، عده ای هم به جهت گناهان و هوس ها و کبرهای شان نمی توانند دانشمندان مناسب روح شان را که خدا برایشان پرورانده است، درک کنند، این ها فردای قیامت به جهت این غفلت ها چه غصه ها که نمی خورند!

ص: ۱۰۲

۱- در این رابطه توصیه می کنم به بحث «خود باشیم و خود شویم» در جلسه ی نهم کتاب «آشتی با خدا» نظری بیندازید.

۲- در مجامع روایی ما هست که؛ «الطرق إلی الله بعدد أنفاس الخلائق»، راه های سیر به سوی خدا به تعداد افراد، متفاوت است. (بحار الأنوار، ج ۶۴ ، ص ۱۳۷).

مطالعه؛ مقدمه ی «ذکرِ بی نیاز از مطالعه»

سؤال: حال با توجه با این که می فرمائید، عموم انسان ها نیاز به مطالعه دارند آیا تا آخر عمر انسان نیاز دارد مطالعه کند، یا در مرحله ای از عمر دیگر از مطالعه ی کتاب بی نیاز می شود؟

جواب: هم آری و هم نه. آری انسان باید دائماً و تا آخر عمر کتابِ ذکر داشته باشد. اما این طور نیست که تا آخر نیاز داشته باشید کتاب بخوانید تا چیز جدید یاد بگیرید، اگر به لطف الهی خوب شروع کنید، بعد از مدتی کتاب ها مطلب جدیدی به شما یاد نمی دهد، اما بعد از بیست، سی سال مطالعه و در عالم تفکر به سربردن، احساس می کنید که انس با کتاب ها یک معنی دیگری برای شما دارد، و آن عبارت است از قصه ی «المؤمن مرآه المؤمن» مؤمن آینه مؤمن است، در کتاب عالمان عالَم دار، عکس خود را می یابید، گویا در آن کتاب ها شما را به شما می نمایانند. این جاست که آرام آرام مایلید با آثار انسان هایی که در موضوعات معرفتی و روحانی جامع اند، بیشتر مأنوس باشید، با امثال مثنوی یا فصوص الحکم و فتوحات المکیه ی محی الدّین می توانید به راحتی مدت های زیادی زندگی کنید، به خصوص روایات ائمه معصومین علیهم السلام بیشتر برایتان معنی می دهد و آرام آرام إن شاءالله اُنس با قرآن و تدبّر در آیات آن برای شما یک معنی خاص می دهد. دیگر در این مراحل از تفسیر قرآن هم می گذرید، اینجا دیگر فقط قرآن است که می تواند آن لایه های عمیق جان ما را سیراب کند. بالاترین مقامی که انسان می تواند زیر این آسمان پیدا کند این است

که زندگی اش «اُنس با قرآن» شود و آن را به عنوان کتاب ذکرِ خود بیابد، إن شاءالله.

مدیریت منحنی مطالعه

سؤال: آیا در همه اوقات در تمام دوران عمر یک طور باید مطالعه کرد و برنامه ی ثابتی داشت؟

جواب: خیر. سیر مطالعه حالت منحنی بایـد داشـته باشد، به طوری که در بعضـی مواقع باید اوج بگیرد و در بعضـی مواقع باید شتابش کم شود. در دوره ی دانشـجویی از یک جهت باید تفکر در رشته ی دانشگاهی در اوج خود باشد تا در درسی که می خوانید احاطه ی لازم را به دست آورید و به واقع جوانب آن رشته را بشناسید، از طرف دیگر در همین دوره ی دانشجویی که ذهنتـان فعّال است و شـرایط مطالعه ی موضوعات غیر درسـی به خوبی فراهم است، بایـد هنـدسه ی تفکر خود را سازمانـدهی کنید، وگرنه وقتی فارغ التحصیل شدید به دلایل گوناگون نمی توانید مبانی معرفتی خودتان را سر و سامان دهید،(۱)

تجربه نشان داده آن کسانی بعد از فارغ التحصیلی در عالَم دین مانده اند و حساسیت زندگی آن ها در راستای عقایدشان بوده که در دوره دانشـجویی به طور جـدّی وارد موضوعـات معرفتی شـده انـد. پس از این جهت هم بایـد منحنی مطالعـاتی خود را تنظیم کنید، منتها این دو منحنی با هم تطابق ندارد، به طوری که می شود در

ص: ۱۰۴

۱- همین طور طلاب عزیز در دوره ی مقدمات و سطح باید بیشترین همّت خود را در درس های رسمی حوزه بگذرانند تا آن دروس - که در واقع دروس پایه هستند- برایشان ملکه شود.

بعضـی موارد منحنی مطالعاتِ موضوعات رشـته ی تحصیلی در اوج باشد و منحنی مباحث معرفتی به حداّاقل برسد و در بعضی موارد برعکس باشد. برنامه ریزی جهت شـکل دهی این دو منحنی به مدیریت شما بستگی دارد، هنر شما آن است که یکی را قربـانی دیگری نکنیــد و اگر درسـت برنــامه ریزی کنیــد در هر دو امر بـه خــوبی موفـق می شویــد، فرمـوده انــد: «تُوضَــیعُ الْوَقْت،تُوسِیعُهُ» اگر وقت درست تقسیم شود گسترش می یابد و زمان برای انجام همه ی کارها پیدا می کنیم. به شرطی که چه در دروس دانشگاهی و چه دروس طلبگی، و چه در مباحث معرفتی بیخود به حاشیه های غیر مفید خود را مشغول نکنیم.

دو نکته برای دانشجویان و طلاب

الف) دوران دانشجویی و طلبگی؛ دوران بذر پاشیدن در دشت زندگی آینده است.

وقتی شـما وارد پهن دشت زندگی شدید و از تحصیلات طلبگی و دانشگاهی در آمدید، آن هندسه ای که در این دوران برای شخصـیت خود ساخته اید و آن مَنِشی که در دوران تحصـیل برای خودتان پی ریزی کرده اید، در زندگی به کمک شـما می آید. کسـی که در دوران تحصیل شخصیت درستی پیدا نکرده و موضوعات اساسی تفکر را نشناخته، در زندگی که وارد شد، دائـم موضوعـات فکری خـود را عـوض می کنـد؛ نـه می دانـد چه موقـع بایـد فیزیـک یـا منطـق بخوانـد و در خوانـدن آن چه موضوعی را باید دنبال کند، و نه می داند چه موقع تفسیر بخواند و در خواندن آن چه

موضوعی را بایـد دنبال کنـد. اگر در دوره ی تحصـیل و در آن آمادگی خاص، گرایش های متفاوت خود را مدیریت کنید تا آخر بـا برنامه ی حساب شـده هرکاری را در جای خود انجام می دهیـد، به راحتی با حادثه هایی که پیش می آیـد با آمادگی قبلی و روی باز برخورد می کنید، به عبارت دیگر ساختار شخصیتی حکیمانه ای برای خود پی ریزی می نمائید.

آنچه عزیزان نبایـد فرامـوش کننـد؛ این است که در دوران تحصـیل، سـعی کنیـد شخصـیت علمی و فکری خـود را پـایه ریزی نمایید تا بعد از آن بتوانید آن شخصـیت را ادامه دهید و به عنوان یک اندیشـمند زندگی خود را شـکل دهید تا در پهن دشت زندگی همیشه بهترین انتخاب ها را داشـته باشید و قوه ی وَهمیه برای شما تعیین تکلیف نکند. شما در حین تحصیل خیلی نمی توانید انتخاب آزاد داشـته باشـید، درس ها و محیط بر شـما احاطه دارند. اما پس از آن که از دروس رسمی فارغ شدید قدرت انتخـاب تـان آزادتر می شـود، در آن شـرایط اگر برای خـود شخصـیت علمی- به خصـوص در امور معرفـتی- نداشـته باشـید، روزمرّگی ها شـما را بازی می دهـد. به همین جهت تأکیـد می کنم این فرصتی که در اختیار داریـد از حساس ترین فرصت ها اسـت، هر کـاری و هر شخصـیتی کـه مـانع اسـتفاده ی کامـل شـما از ایـن فرصـت شـد، دشـمن شـما است، گفت: «درحقیقت دوسـتانت دشـمن اند» این را متوجه باشید؛ آن دوستی که نمی گذارد شما در این فرصت استثنایی در شخصیت علمی، معرفتی خود استحکام پیدا کنید، واقعاً دشمن شما است، خیلی دوستانه به او بگو: عذر می خواهم ما نمی توانیم با هم باشیم. او

می خواهـد زنـدگی خود را در این فرصت اسـتثنایی با گپ زدن تمام کنـد و شـما می خواهی زندگی آینده ی خود را شـکل دهی، چگونه می توانیـد با هم باشـید؟ با یک همّت و جدّیت اساسـی مسـیر خود را از کسانی که زندگی را به بازی گرفته اند جـدا کنید، بدون دعوا و قهر، خیلی محترمانه به او بگو حقیقتش آن است که ما دو روحیه ایم، در عین احترام به شـما من نمی توانم بـا شـما بـاشم. تا آخر هم سـلام و علیک خود را حفظ کنیـد. این هنر بزرگی است که انسان ها بتواننـد وقتی دارای یک هـدف نیسـتند پیش از آن که در کنـار همـدیگر عمر خود را ضایع کننـد از همـدیگر جـدا شونـد. مولوی داسـتان مجنون را با شترش در همین رابطه نقل می کنـد که مجنون راه بیابان را پیش گرفته بود تا به لیلایش برسد ولی شتر، دلش در گرو کُرّه ای بود که در طویله داشت، می گوید:

هَوَی

نَاقَتِی خَلْفِی وَ قُدّامِیَ الْهوی

وَ

اِنّی وَ اِیَّاها لَمُخْتَلفان

محبوب ناقه ی من در پشت سر من است و محبوب من در جلو من و من و او دارای دو مقصد هستیم.

همچو

مجنون اند و چون ناقه اش یقین

می کشد

آن پیش و این واپس به کین

میل

مجنون پیش آن لیلی روان

میل

ناقه پس پی کُرّه دوان

یک

دم ار مجنون ز خود غافل بدی

ناقه

گردیدی و واپس آمدی

لیک

ناقه بس مراقب بود و چست

چون

بدیدی او مهار خویش سست

فهم کردی

زو که غافل گشت و دنگ

رو

سپس کردی به کره بی درنگ

چون

به خود باز آمدی دیدی ز جا

کاو

سپس رفته ست بس فرسنگ ها

در

سه روزه ره بدین احوالها

ماند

مجنون در تردد سالها

گفت

ای ناقه چو هر دو عاشقیم

ما

دو ضد، پس همره نالایقیم

نیستت

بر وفق من مهر و مهار

کرد

باید از تو عزلت اختیار

این

دو همره همدگر را راه زن

گمره

آن جان کاو فرو ناید ز تن

جان

ز هجر عرش اندر فاقه ای

تن

ز عشق خار بن چون ناقه ای

جان

گشاید سوی بالا بال ها

در

زده تن در زمین چنگال ها

تا

تو با من باشی ای مرده ی وطن

پس

ز لیلی دور ماند جان من

روزگارم

رفت زین گون حال ها

همچو

تیه و قوم موسی سال ها

راه

نزدیک و بماندم سخت دیر

سیر

گشتم زین سواری سیر سیر

باید خود را متوجه این امر مهم بکنیم که کسی حق ندارد زمینه ی تفکر من را با بطالت های خود از بین ببرد.

راحت شدن از دست دوستانی که خلوت آدم را به هم می زنند را از خدا بخواهید؛ خدا هم کمکتان می کند، و فراموش نکنید، مؤمن باید با حیا باشد ولی خجالتی نباشد، می فرمایند: حیا نشانه ی عقل و خجالتی بودن نشانه ی جهل است.

ب) نکته دوم این که وقتی متوجه شدیم دوران دانشجویی و طلبگی دوران پاشیدن بذر در پهن دشت زندگی است، در این بذرپاشی باید برنامه داشت، هرکس به جایی رسید و از زندگی خود بهره گرفت و بهره رساند، در ازای برنامه ریزی بود، دائماً باید در هر حال برنامه داشت و طبق برنامه عمل کرد، حتی بازی و تفریح و گپ زدن هم باید با برنامه باشد. درست است وقتی نمی توانید طبق برنامه ای که ریخته اید عمل کنید مأیوس می شوید، ولی دوباره برنامه ریزی کنید و در برنامه ی دوم نقطه های ضعف

ص: ۱۰۸

برنامه ی اول را در نظر بگیرید، باز برنامه ی سومی بریزید که نقطه های ضعف کمتری داشته باشد، در فصول مختلف سال بنا به شرایط مختلف برنامه ریزی جدید بکنید، بالأخره یک روز بی برنامه نباشید، هرچند باید در برنامه ی خود انعطاف داشته باشید و پیش بینی مسائل احتمالی را هم بکنید.

مثلاً یک برنامه بنویسید که صبح چه موقع از خواب بلند شوید، چه مدت باید برای نماز و تعقیبات و قرآن بگذارید، چقدر ورزش کنید، چه ساعتی مطالعه را شروع کنید، این ساعت این درس مشخص را بخوانید، یک هفته که می گذرد می بینید بعضی از قسمت ها درست اجراء نمی شود، بسیار خوب، برنامه را عوض کنید، از اول برنامه های خیلی آرمانی نریزید که نتوانید انجام بدهید، ولی حتماً برای خودتان برنامه بریزید. حتی برای خواب برنامه ی مناسب بریزید که فردا کسل نباشید، بین شش تا هشت ساعت خواب در بیست و چهار ساعت طبیعی است. همچنین غذا خوردن هم با برنامه باشد، و مقدار آن هم مشخص باشد، نه خیلی کم، نه خیلی زیاد. وقتی طبق برنامه می گوییم از ساعت ۸ تا ۵/۹ می خواهم این کتاب را بخوانم معلوم است چقدر مطالعه کرده اید. اما وقتی که می گوییم پیش ازظهر این کتاب را می خوانم معلوم نمی شود چه کار کرده اید.

تأکید بنده آن است که برنامه داشته باشید و برنامه های تان قابلیت انعطاف داشته باشد، یک برنامه خشک و خشنِ آهنین خوب نیست، تجربه کرده اید اگر این ساعت از صبح از خواب بلند شوی در حین روز خوابت می گیرد، باید نیم ساعت بیشتر بخوابی، همین نیم ساعت خواب اضافه را وارد برنامه کنید، مهم این است که همین نیم ساعت خواب اضافه با برنامه

باشد، به خصوص در اوقاتی مثل تابستان که اگر برنامه نریزید یک دفعه می بینید سه ماهه ی تابستان گذشت.

توانایی عجیب دانشجویان در مطالعه

سؤال: در دوران دانشجویی، خارج از دروس رسمی، بیشتر چه بحث هایی را مطالعه کنیم و پس از دوران دانشجویی چه موضوعاتی را ادامه دهیم؟

جواب: همان طور که عرض کردم ابتدا باید برای شخصیت خود مبنایی را طرح ریزی کنید که اولاً: فکر شما متوجه موضوعات اساسی باشد. ثانیاً: روحیه ی تفکر و تحقیق و مطالعه در این دوره در شما شکل گیرد، وقتی از این دو جهت خود را تعریف کردید، دو نکته ی فوق خود را می نمایاند.

دوران دانشجویی و طلبگی خصوصیتی دارد که انسان سعی می کند به نحو گسترده ای به بسیاری از موضوعات سر بزند. چون از یک طرف روحیه ی جستجوگری او در اوج خود می باشد، از طرفی هم هیچ چیزی ندارد که به آن مغرور باشد. تعبیر آیت الله مصباح این بود؛ شما دانشجویان یک اقیانوس اطلاعات هستید اما به عمق نیم سانتی متر. دوران ما این طوری بود که دانشجویان خیلی کتاب می خواندند، روحیه ی خیلی خوبی در بین اکثر دانشجویان حاکم بود و آن این بود که همه خیلی کتاب می خواندند، همه چیز هم می خواندند. مثلاً رشته ی بنده زمین شناسی بود، ولی جامعه شناسی و فلسفه و تاریخ هم می خواندم، از کتاب های مارکسیست ها

بگیر تا کتاب های آقای شریعتی و شهید مطهری و آقای بازرگان و خلاصه هر کتابی که فکر می کردیم در راستای اسلام و انقلاب کمک می کند می خواندیم، شاید باورتان نیاید؛ بعضی از مذهبی ها بیشتر از غیرمذهبی ها کتاب های مارکسیست ها را می خواندند، حرف آیت الله مصباح«حفظه الله» حرف درستی بود، گویا دانشجویی یعنی همین که آدم اول به همه ی نوشته ها یک سری بزند. ولی باید زود عالِمان عالَم دار را پیدا کند و از طریق نوشته های آن ها وارد خلوت روح آن ها با خدا شود.

در دوره ی دانشجویی و طلبگی اگر موقعیت خود را درست بشناسید با ارتباط زیادی که با هم دارید و آمادگی خاص آن دوران، خیلی زود با موضوعات علمی و معرفتی مرتبط می شوید. الحمدلله ارتباطات افرادی که انقلاب اسلامی را پذیرفته اند با همدیگر خیلی خوب است، آمادگی های دوران دانشجویی و طلبگی خیلی عجیب است، بعداً که از این دوران در آمدید، دیگر این خبرها نیست، اگر از این فرصت درست استفاده کردید - فرصتی که جزئیات را هم می توانید بگیرید- بعداً که آرام آرام از جزئیات می گذرید و به کلیات سیر می کنید، حال جمعی دارید، یعنی نه جزئیات شما را از کلیات محجوب می کند و نه کلیات شما را از جزئیات غافل می نماید.

روحیه ی جزءفهی شما در این دوران آن قدر قوی است که اگر آن را درست مدیریت کنید کتاب پانصد صفحه ای را در مدت چند روز مطالعه می کنید و مطالب آن را می گیرید.

ص: ۱۱۱

مواظب باشید در مطالعات خود دو نکته را رعایت کنید: از یک طرف مطالعات شما مبنا داشته باشد تا هیچ گاه رها نشود و طی یک سیرِ بلندمدت پایه ریزی شود، و از طرف دیگر آنچه می خواهید جای آن را در زندگی خود مشخص کنید، بالأخره باید سیر فکری شما به فهم روایت و قرآن ختم شود و به جایی برسد که قدرت تدبّر در قرآن در شما رشد کرده باشد. این طور نمی شود که هر چه به دستتان رسید بخوانید وگرنه بعد از مدتی از مطالعه کردن خسته می شوید و از آنچه که از طریق مطالعه کردن می توانستید به آن برسید، باز می مانید.

شما باید در سیر مطالعاتی خود وارد روح دینی و ارتباط با قرآن و سخنان اهل البیت علیهم السلام شوید. طوری مطالعات خود را تنظیم کنید که به آن جا برسید. جان و فطرتِ بالفعلِ همه ی انسان ها اهل البیت علیهم السلام است، که قرآن مجسم اند. تا کار به آن جا ختم نشود انسان احساس بی هویتی می کند. البته برای رسیدن به آن هدف مقدماتی لازم است، اول این که عنایت داشته باشید زبان قرآن عربی است، سعی بفرمائید یک دوره ی مختصر ادبیات عرب بدانید و حساس باشید قرآن و روایات را از زبان خودش بگیرید، خیلی فرق است که برای فهم روایات و آیات با زبان اصلی آن ها، آن ها را مطالعه کنید، تا با زبان فارسی با آن ها آشنا شوید، لااقل طوری باشد که وقتی ترجمه ی آیات و روایات را دیدید، بتوانید با متن عربی آن مرتبط شوید.

از دیگر مقدماتی که به ما کمک می کند تا در فهم آیات و روایات موفق باشیم توانایی تفکر و تفقّه است، از جمله عواملی که امکان تفکر در

ص: ۱۱۲

آیات و روایات را به خوبی فراهم می کنـد و امثال حضـرت امام خمینی«رضوان الله علیه» و علامه طباطبایی«رحمه الله علیه» آن مسـیر را طی کردنـد، فهم حکمت صـدرایی و عرفان محی الدین است، برنامه ریزی کنید حدّاقل مباحث معرفت نفس و برهان صدیقین و حرکت جوهری و فصوص الحکم محی الدین و یا شرح جلد اول مقالات از آیت الله محمد شجاعی را دنبال کنید.

نکته ای که بایـد به آن مجهز شـد تـا نگـاه مـا به قرآن و روایات نگاه درستی باشـد، موضوع نگاه شـهودی است، بایـد همواره متوجه باشـیم روح آیات و روایات شـهود شـده انـد، روی آن ها فکر شـده و ارائه شـده است، در سـیر به سوی نگاه شـهودی، «مباحث معاد» و «آن گاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود» تدوین شده، «جلد هشتم و نهم اسفار» نیز به این جهت ترجمه شد که نکات دقیقی از معارف الهی در اختیار انسان می گذارد. إن شاءالله

یـک طرح دیگر که برکـات خوبی در پی دارد کار روی کتاب های امام خمینی«رضوان الله علیه» است. در ابتـدا کتاب «آداب الصـلوه» ایشان را شـروع کنید، بعد کتاب «چهل حدیث» و بعد کتاب «شـرح حدیث جنود عقل و جهل»، بعد آرام آرام «شـرح دعای سـحر» و کتاب «مصـباح الهـدایه» را کار کنید و سـعی بفرمایید هر کدام مشـکل بود یا در آن اصـطلاحی بود که متوجه نشدید، آن متن یا اصطلاح را بپرسید تا برای همیشه بر آن موضوع مسلط شوید، آرام آرام قوت می گیرید و سراغ «سرّالصلوه» می روید و از این طریق معارف بسیار خوبی به دست می آورید.

ص: ۱۱۳

وقتی در این وادی که عرض کردم وارد شوید، دیگر در مطالعه ی کتب، بین امام خمینی و آیت الله جوادی و علامه طباطبائی و آیت الله حسن زاده و آیت الله محمد شجاعی و امثالهم تفاوتی نیست. حتی معتقدم اگر بتوانید آثار امام خمینی«رضوان الله علیه» را تا حدی کار کنید و سپس به سراغ تفسیر «المیزان» بروید، راحت تر المیزان را می فهمید. جمع های چند نفری تشکیل دهید و از قبل قسمتی از کتابی را که می خواهید مطالعه کنید تعیین بفرمائید تا در طول هفته همه بخوانند و نکات مهم آن را یادداشت کنند و سپس در آن جلسه روی آن تأکید و بحث شود.

تفکر شهید مطهری«رحمهالله علیه» مقدمه ی خوبی است، و انصافاً این شهید بزرگ معارف خوبی را طرح کرده است. البته مسائلی را که در زمان ایشان مطرح نبوده - مثل آنچه امروز فرهنگ مدرنیته با ظهور انقلاب اسلامی چهره ی واقعی اش را ظاهر کرده- یعنی موضوع غرب شناسی را باید در کتاب های شهید آوینی و دکتر داوری و مرحوم مددپور و مرحوم عباس معارف پیگیری کنید و از جهت دیگر نگاه جناب آقای رحیم پور ازغدی دقت های خوبی به شما می دهد.

علامه طباطبایی و امام«رحمه الله علیهما» و امثال این بزرگان در یک افق برزخی بوده اند، آن ها از «زمان» بالاتر و برترانـد. علامه طباطبایی«رحمهالله علیه» صدسال که هیچ، صدها سال از زمان خود جلوتر است. کسی که برزخی شد، دیگر از محدوده ی زمان در می آید. برای همین هم حرف های ملموس نمی زند، قاعده می گوید. حالا یک شهید مطهری«رحمهالله علیه» می خواهد که آن حرف ها را ملموس کند. وقتی آن قاعده ها ملموس شد،

به همـان انـدازه محـدود می شود. بنـده ممکن است از نـام بردن دیگر بزرگانی که در عالم دینی به سـر می برنـد غفلت کرده باشم، این عزیزان را به عنوان نمونه عرض کردم. به خصوص در مورد طلاب بایـد در جای دیگر بحث را ادامه داد، چون اکثر علمای گذشـته و حال در حوزه، علمای عالَم دار هستند و به همین جهت یک طلبه در حوزه ی علمیه نسبت به دانشگاه، زودتر وارد عالم دینی می شود.

برنامه بریزید تا برنامه شوید

سؤال: برای مطالعه زمان خاصی را تعیین کنیم یا در طول هفته روز خاصی را به مطالعه اختصاص دهیم؟

جواب: فرق نمی کند، بسـتگی به موقعیت شـما دارد. بله؛ همان طور که عرض کردم حتماً برای خود برنامه بریزید و آن برنامه را یادداشت کنیـد تا این که إن شاءالله بعد از مدتی خودتان برنامه شوید. می گویند «حارث مُحاسبی» آن عارف بزرگ، وقتی هم که خیلی پیر و فرتـوت شـده بـود - به طـوری که نمی تـوانست روی پـای خود بایسـتد- همین که اذان می گفتنـد، بـدنش راست می شـد، نمـازش را می خوانـد و دوبـاره می افتاد. چنین کسـی خودش برنامه است. به یاد دارم شخصـی را که در حال اغمـا و احتضـار بـود هیـچ چیزی نمی فهمیـد، امـا همین که مـؤذن اذان می گفت، چون نمی توانست بلنـد شود و وضو بگیرد، شروع می کرد روی شـکمش تیمم کردن و بعـد نمـاز را بـا کلمات صـحیح می خوانـد. نماز که تمام می شـد دوباره به حالت اغماء می رفت. این ها خودشان بعد از یک مدتی که در

عمر خود با برنامه کار کرده انـد و محور برنامه ها را هم نماز قرار داده انـد، برنامه شده اند، حالا تصور فرمائید در برزخ چقدر به این ها خوش می گذرد! چون یک شخصیت منظم الهی برای خود تدوین کرده اند.

فواید مطالعه در جنبه های فردی و اجتماعی

سؤال: نقش مطـالعه، در جنبه های شخصـی، اجتماعی و فعالیت های فرهنگی کجا است، اگر ممکن است این موضوع را بیشتر شرح دهید.

جواب: به نظرم جواب این سؤال در مقـدماتی که عرض کردم داده شـده، زیرا از طریق مطـالعه، از کـثرت به وحـدت سـیر می کنید. و در وحدت با خدا، در همه عالم حاضـر می شوید. چون او در همه ی عالم حاضـر است و لذا به نور حضور او شـما در همه ی عوالم حاضـر خواهیـد بود، در آنچنان حضوری قرار می گیرید که دیگر نیاز نیست که بفهمید دشـمنان اسـلام فردا چه کار می کننـد. قبل از این که آمریکا با این وضـعیت که امروز در خاورمیانه گرفتار شـده، گرفتار شود. امام خمینی«رضوان الله علیه» می فرماینـد: آمریکا هیـچ غلطی نمی توانـد بکنـد. اگر توانستید با خدا زندگی کنید، خدا در همه ی اعصار و در همه ی زمان ها و زمین ها حاضر است، شما هم در حال حاضر در همه ی اعصار و امکنه و عوالم زندگی می کنید. ابتدای بحث شرح نامه ی ۳۱ نهـج البلاغه عرض شـد که امیرالمؤمنین علیه السـلام به فرزنـدشان می فرماید: فرزندم! کسـی دارد برای تو نامه می نویسد که مثل این که با همه ی امت ها زندگی کرده است. واقعاً همین طور است.

ص: ۱۱۶

مطـالعه، از این طریق که عرض کردم یک نوع وحـدت و تمرکزی برای روح شـما به وجود می آورد که امکان نفوذ و حضور شما در عوالم دیگر – فوق زمان و مکان– محقق می گردد. شـما در مطالعه ی کتاب های دقیق و معرفتی مجبورید دائماً تمرکز کنید، و همچنان تمرکز خود را ادامه دهید. «تمرکز» یعنی ایجاد «وحدت» در شخصـیت و «وحدت» یعنی نزدیکی به اَحد و هم سنـخ شـدن با اَحد. از طرفی حضـرت اَحد در همه ی عوالم هستی – فوق زمان و مکان– حاضـر است، چون قبلاً در کتاب «ده نکته از معرفت نفس» روشن شد هر موجودی که مجردتر است، حاضرتر است. اگر از طریق تزکیه و تمرکز بر روی موضوعات حقیقی، جهت تجرد خـود را تقـویت کنیـد، آن وقت می بینیـد در همه ی اعصـار حاضـرید – البته حضـور قلـبی غیر از حضور فکری و حصولی است– خیلی راحت می توانیـد احساس کنیـد ذات غرب یعنی چه. اگر هنوز هوس نیویورک رفتن داریـد، به خاطر این است که جنبه ی وحـدتتان رشـد نکرده. البته اگر با انگیزه ی خاص علمی و تحقیقی بخواهیـد برویـد آن جا، بحثش جـدا است. منظـور این است که همین طور بـدون دلیـل بگویی: «ای کـاش من نیویورک بودم، و یـا در کره ی مـاه بودم». اگر درست به جنبه ی تجرد وجود التفات داشـته باشید، نه تنها احساس می کنید همه جای عالم هستید، بلکه خود را در عوالم برتر از عالم ماده می یابید.

ص: ۱۱۷

علم به خودی خود راه می گشاید

سؤال: در زمینه های شخصی و اجتماعی و فعالیت های فرهنگی چگونه از مطالعاتمان استفاده کنیم؟

جواب: وقتی در مقـام علم قرار گرفتیـد، خودش به خودی خود راه می گشایـد و اقتضائات خود را ظاهر می کنـد، دیگر دل و دست و زبان شـما جهت خاص خود را می رود، چون علم شـما را می برد، نه این که شـما علم را. وقتی با علم روبرو شدیـد با مقصـد روبه روئیـد، دست و زبان و پای شـما است که سـعی می کنـد خود را در آن ساحت حفظ کند. شخصـی آمد خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سؤال کرد؛ قیامت چه موقع واقع می شود؟ همان طور که می دانید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تجلّی کامل عالم غیب و قیامت است. مولوی به طرف انتقاد می کند که تو از قیامت می پرسی قیامت چه موقعی است؟

پس

محمد صد قیامت بود نقد

زآن که

حلّ در فنایش حل و عقد

زاده

ثانی است احمد در جهان

صد

قیامت بود او اندر عیان

زو

قیامت را همی پرسیده اند

کای

قیامت تا قیامت راه چند

با

زبان حال می گفتی بسی

که

ز محشر حشر را پرسد کسی؟

پس

قیامت شو قیامت را ببین

دیدن

هرچیز را شرط است این

وقتی خودِ علم نور است، و خداوند آن را به قلبی که آماده باشد می اندازد، خودش راه را نشان می دهد، مطالعه ی کتب عالمان اهل خلوت، زمینه ی تجلی آن نور خواهد شد و معلوم است آن علمی که عرض می کنم غیر از علم فیزیک و شیمی و امثال آن ها است، علمی است که به کمک آن به خلوت علما وارد می شوید و در عالَم آن ها سیر می کنید.

ص: ۱۱۸

جایگاه اخلاق در سیر مطالعاتی

سؤال: در کنار مطالعات عقیدتی، چقدر باید مطالعات اخلاقی و حضور در جلسات اخلاقی را مد نظر داشت و یا سرگذشت بزرگان و زندگی نامه ی شهدا را مطالعه کرد؟

جواب: اصل و مقصد ما در این دنیا پیدا کردن یک نوع سازمان فکری است که بتوانیم قلب را به سوی حقایق سیر دهیم.(۱) شما با مطالعه به آن معنی خاصش، سازمان فکری پیدا می کنید. چون در این نحوه مطالعات یک نوع شخصیتِ «وحدانی» به دست می آورید که به هیچ وجه نمی خواهید آن را از دست بدهید و لذا با جدیت تمام آداب اخلاقی را رعایت می کنید تا این یگانگی به هم نخورد، در این حالت کتاب و روایت و قرآن برای حفظ این یگانگی است. گفت:

اول قدم آن است که او را یابی

آخر قدم آن است که با او باشی

آن اخلاقی که انسان بخواهد اخلاق را به خود ببندند، اخلاق حقیقی نیست. آری، یک وقت دائم به خودتان می گویید: راست بگو، زشت است دروغ بگویی این بد نیست؛ اما یک وقت است احساس می کنی اگر دروغ بگویی با خودت دعوایت می شود، در واقع احساس می کنی با دروغ گفتن خود را نفی می کنی. این که می گویند مؤمن هرشب محاسبه می کند به خاطر این است که انسان اخلاقش از خودش جدا نیست که بخواهد اخلاق را بر خودش ببندد، محاسبه می کند در چه زمانی از روز خود را در

۱- برای روشن شدن این نکته به نوشتار «چگونگی فعلیت یافتن باورهای دینی» از همین مولف رجوع فرمائید.

دست نفس امّاره داده و از اتحاد با نور پروردگار محروم شده است. در مورد متخلق شدن به اخلاق الهی تعبیر ملاصدرا«رحمه الله علیه» خیلی عالی است؛ می گوید: نباید شما چون سنگی شوید که روی آن را طلا گرفته اند، بلکه باید سنگی باشید که طلا شده است و تمام وجود ما صدق و تواضع و ایثار باشد. مطالعات مورد بحث و معارفِ حاصل از آن، شخصیت انسان را عوض می کند، نه اینکه آدابش را تغییر دهد. پس در جواب شما باید عرض کنم: در اثنای تفکر، اخلاق جای خود را باز می کند و در همین راستا زندگی بزرگان و شهدا نمونه ی خوبی جهت متخلق شدن به اخلاق اسلامی خواهد بود. وقتی زندگی نامه ی بزرگان یا شهدا را می خوانید، اگر با آنها هم افق نشده باشید و راه دیگری را برای خود برنامه ریزی کنید ممکن است با آن ها احساس دوگانگی کنید. ولی وقتی در آن زندگی که آنها انتخاب کردند وارد شدید، احساس می کنید وقتی بر زندگی آن ها نظاره می کنید در واقع جان شما تغذیه می شود و عزم شما در مسیرتان صدچندان می گردد. وقتی چگونگی زندگی توحیدی یک عالِم یا یک شهید را می خوانید، معنی اش این است که:

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش

کِی روی ره زکه پرسی، چه کنی،چون باشی؟!

شهدا یک نهیب و هشدار به ما هستند که این پل صراط است، پس چرا معطلی؟! علامه محمدتقی جعفری«رحمه الله علیه» یک بار در دعای خود به شهدا می گفتند: «خدایا! این شهدا را که به خوبی از پل صراط دنیا گذشتند، با اولیاء و اصفیائت محشور کن».

ص: ۱۲۰

شهدا خیلی عجیب اند، شعور و شهود عمیقی نیاز است تا بفهمیم جایگاه شهدا از نظر دنیایی و آخرتی کجاست، فقط خواهش می کنم فکر نکنید زمانه، زمانه ی فهم شهداست، صدها سال طول می کشد تا ما بفهمیم جایگاه تاریخی شهدا کجاست، همان طور که خیلی طول کشید تا جهان آرام آرام دارد می فهمد اهل البیت علیهم السلام یعنی چه، وقتی زمینه ی فهم اهل البیت علیهم السلام فراهم شد، پیرو آن شرایط فهم شهدا نیز فراهم می شود.

همین حالا که من و شما اینجا نشسته ایم، در دنیا آدم هایی هستند که می دانند فلان فکر سی یا چهل سال دیگر جای خود را باز می کند و لذا بدون هیچ عجله و اصراری وظیفه ی خود را در تدوین آن تفکر انجام می دهند تا در آینده انسان ها در حیرت و سرگردانی نباشند. حال با این قاعده دقت کنید ائمه علیهم السلام با این که می دانستند این فکر پانصد سال یا هزار سال دیگر جای خودش را باز می کند، چقدر زیبا و با حوصله ی زیاد وظیفه ی خود را انجام می دادند تا بتوانند تاریخ را تغذیه کنند. هم چنین که خدا خوب می داند آیه ی «إِنَّما يُريدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أهل البَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهيراً»؛(۱) در زمان نزولش بشر در حدّی نیست که جایگاه معرفتی و تاریخی آن را بفهمد و هنوز هم عمق آیه ی فوق برای اکثر شیعیان روشن نیست. خود ائمه علیهم السلام هم می دانسته اند،(۲) همه تلاش عالمان دین این

۱- سوره ی احزاب، آیه ۳۳.

۲- شاید علت این روش را بتوان در سخن مولوی جستجو کرد که می گوید: وگر از عام بترسی که سخن فاش کنی سخن خاص نهان در سخن عام بگو ور از آن نیز بترسی، هِله چون مرغ چمن دمبدم زمزمه ی بی اَلِف و لام بگو برای روشن شدن مطلب، به مبحث «وضع خاص آیات مربوط به اهل البیت علیهم السلام در قرآن» از جزوه ی «مبانی نظریِ نبوت و امامت» رجوع کنید.

بوده که فرهنگ اهل البیت علیهم السلام را سینه به سینه به عنوان ذخیره ای فرهنگی نگهدارند تا بشر آماده شود و در موقع مناسبش آن را بگیرد و در جامعه نهادینه کند و آن ذوات مقدس به عنوان واسطه ی فیض، از نظر اجرایی زمین را به آسمان متصل گردانند. اصطلاحاً به این «فرهنگ آماده گر» می گویند، این نکته را به این جهت عرض کردم که عنایت داشته باشید بعضی از اندیشه ها هست که آرام آرام باید جای خودش را باز کنند و نباید در ارائه ی آن عجله کرد.

سؤال: آیا مستقیماً متن قرآن و نهج البلاغه را بخوانیم و با توجه به ترجمه ی آن ها، روی آن ها فکر کنیم، یا تفسیر آنها را بخوانیم؟

جواب: در ابتدا اگر از نظر فهم زبان عربی هم مشکلی نداشته باشیم، بعید است بتوانیم با قرآن و نهج البلاغه ارتباط برقرار کنیم. البته آن قدر آن متون سراسر معنویت و نوراند که اگر کمی هم با آن ها ارتباط برقرار کنیم به همان اندازه چیزهایی به دست می آوریم، اما ابتدا باید به کمک شارح و مفسرِ متن، زبان متن را فهمید، همان طور که فارسی زبان ها زبان مثنوی و حافظ را نمی فهمند و در ابتدا نیاز به شرح و تفسیر دارند. از طرفی گاهی آنقدر آیات قرآن زلال است که در واقع کار مفسرِ قرآن این است که آن آب زلال را که از شدت زلالی پیدا نیست، تکانی بدهد تا موجی پیدا شود و ما ببینیم، اگر کار را مدتی از طریق مطالعه ی کتب تفسیر و شرح روایات

ادامه دهید، إن شاء الله به جایی می رسید که خودتان چشم دیدن آب زلالِ حقیقت قرآن و کلمات اهل البیت علیهم السلام را پیدا می کنید.

تزکیه ی عقلی و تزکیه ی اخلاقی

سؤال: اگر کتب اخلاقی را بخوانیم، معنی سخنان اهل البیت علیهم السلام و قرآن را بهتر می فهمیم یا اگر بحث های عقلی و استدلالی را دنبال کنیم؟

جواب: هر دو کار لازم است، عمده آن است که متوجه شویم از یک طرف این کلمات طوری است که با آن یگانگی که با عالم قدس دارند، بدون تدبّر و تعقل نمی توان به آن ها نزدیک شد، از طرف دیگر آنقدر ظریف اند که اگر قلب نورانی باشد می تواند نور آن ها را بگیرد. پس اگر بتوانید اولْ کار فکری بکنید، تا نه تنها شبهه ها را زمین بزنید و عقلتان را نسبت به حقانیت آن کلمات رام کنید، بلکه با تقویت قدرت تفکر، در فهم هرچه بیشتر آیات و روایات نیز موفق گردید. وقتی ابتدا کار فکری کرده باشید، کار را درست شروع کرده اید، چون وقتی نسبت به بعضی موضوعات هنوز مسأله دار هستید و نتوانسته اید شبهاتتان را برطرف کنید قلب درست جلو نمی رود. مثلاً شما در دعای کمیل می خوانید که خدایا! تو بالای ملائکه ناظر آن ها هستی، ملائکه دارند اعمال ما را می نویسند و تو ناظر آنها هستی «وَ جَعَلْتَهُمْ شُهُوداً عَلَيَّ مَعَ جَوارِحی وَ كُنْتَ اَنْتَ الرَّقيبَ عَلَيَّ مِنْ وَرائِهِم»؛ حال سؤال این است که آیا خدا واقعاً آن بالاست؟! یا باید ابتدا عقل و سپس قلب معنی عُلُوّ پروردگار را بفهمد تا در این مناجات بدون هیچ مشکلی این فراز را اقرار کنند. یا وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام

می فرمایند: خداوند قبل از این که کرسی و عرش را خلق کند، بوده است. باید این را بفهمیم این یک فرهنگ است، این «قبل» چه قبلی است؟ ممکن است تصورتان از ابتدا، ابتدای زمانی باشد، در حالی که ابتدای زمانی و مکانی جایی در عالم غیب ندارد. آری از طریق تدبّر و تعقل و تزکیه، معانی خاصی که در زبان آیات و روایات هست خود را به ما می نمایاند، زیرا زبان آن ها، زبان متعالی است.

تزکیه و توجه دادن قلب به سوی حقایق در فهم زبان دین نقش مؤثری دارند، چون این آیات و روایات از قلب مطهر معصوم علیهم السلام ظاهر شده است، پس هرچه - با رعایت شریعت الهی- به قلب مطهّر آن ذوات مقدسه نزدیک شویم، زبان آن ها را بهتر می فهمیم، ولی باز فراموش نکنید که قرآن و روایات اصرار دارند در آن ها تدبّر کنیم.

تجربه نشان داده پیروی از آنچه ملاصدرا«رحمه الله علیه» و امثال او کردند در ایجاد قدرت تدبّر در قرآن و سخنان ائمه علیهم السلام، عملی تر است. در دویست سال اخیر عموماً کسانی که به جایی رسیدند، با حکمت صدرایی و عرفان محی الدین«رحمه الله علیهما» شروع کردند و جلو رفتند، تعبیر مقام معظم رهبری«حفظه الله» در تأکید بر روی فلسفه صدرایی این است که «فقه اکبر»، توحید و معارف است، چیزهایی است که با غور در مسائل عقلی باید آن ها را به دست آورد و با تهذیب نفس آن ها را صیقل داد»(۱) می فرمایند: «ملاصدرا با خلوت و انعزال و جدایی از خلق شروع کرده...»(۲) بزرگان ما

۱- دیدار با اساتید فلسفه و کلام حوزه علمیه قم، ۲۹/۱۰/۱۳۸۲.
۲- دیدار با اعضای شورای عالی کنگره بزرگداشت صدرالمتألهین، ۱۴/۱۱/۱۳۸۴.

که با حکمت متعالیه صدرایی و عرفان محی الدین شروع کردند در مقایسه با بقیه احساس می شود به خوبی به فهم قرآن و روایات دست یافتند و در سلوک و بالفعل کردن باورها نیز موفق تر بودند و نمونه ی روشن آن را در حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» و علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» و شاگردان آن ها می یابید. این راه را با راه هایی که انسان های عزیزی مثل «شیخ رجبعلی خیاط» طی کردند هرگز نباید مقایسه کرد او یک فردی است دارای کرامت. هیچ وقت نخواهید او را یک شخصیت جامع برای خودتان بگیرید و یا تصور کنید روش اهل کرامت با روش اهل توحید یکسان است.(۱)

آنچه که اسلام را نگه می دارد و بشریت را تغذیه می کند عالمان دین هستند که در جامعیت علمِ نقلی و عقلی و عمل به آن ها مستقر شده اند، مثل حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» و علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» و قبل از آن ها آیت الله شیخ عبدالکریم حائری«رحمه الله علیه» مؤسس حوزه ی علمیه قم و یا آیت الله بروجردی«رحمه الله علیه»، این ها قابل مقایسه نیستند با امثال مرحوم شیخ رجبعلی خیاط یا مرحوم مجتهدی، خود آن عزیزان در مقابل عالمان بزرگ ادعایی ندارند، بالأخره در همه ی دوران ها عالمان هستند که معارف همه جانبه ی دین را ارائه می دهند و مردم را به سوی سعادتشان راهنمایی می کنند. تربیت کردن امثال آیت الله جوادی«حفظه الله» هنر است، هر چند احترام ما نسبت به اهل کرامت در جای خودش محفوظ است.

۱- برای بررسی بیشتر به پاورقی صفحات ۳۱۷ و ۳۲۱ از کتاب «جایگاه و معنی واسطه ی فیض» از همین مؤلف رجوع فرمایید.

جایگاه کتب دکتر شریعتی در سیر مطالعاتی

سؤال: آیا می توان کتب شهید مطهری یا دکتر شریعتی را به عنوان یک سیر مطالعاتی انتخاب کنیم؟

جواب: کتاب های شهید مطهری«رحمه الله علیه» را تا حدّی می توان به عنوان سیر مطالعاتی پذیرفت، هر چند همان طور که قبلاً عرض کردم باید به کمک کتاب های دیگر سیر خود را تکمیل کنید، ولی آقای شریعتی نه ادعای اسلام شناس بودن دارد و نه ورود او به موضوعات اسلامی، ورود همه جانبه بوده است. دکتر شریعتی رسالتی برای خود احساس می کرد و آن عبارت بود از نشان دادن حقانیت اسلام در مقابل مارکسیست ها، که آن زمان شدیداً فکر دانشجویان را تحت تأثیر خود قرار داده بود، و در این کارش هم موفق بود، ولی حالا که معلوم شد اسلام یک مکتب کامل و همه جانبه است و قدرت مدیریت جامعه را نیز دارد، از این به بعد باید با کتب علمای دین مرتبط گشت.

باخواندن کتاب های دکترشریعتی، هیچ وقت شخصیت اسلامی همه جانبه پیدا نمی کنید، هرچند در کنار ارتباط با آثار علمای عالَم دار، سری هم به کتب شریعتی بزنید بعضی موارد مفید است، چون امروزه افق هایی که باید در منظر شما باشد غیر از افق هایی است که کتاب های دکتر شریعتی مطرح می کند، الّا این که از نظر نقد بعضی از نقص ها و نقد بعضی از ابعاد غرب هنوز می توان از نوشته های او استفاده کرد اما در کنار مطهری ها و طباطبایی ها و از همه مهم تر در کنار تفکر عرفانی، سیاسی حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» حرف چندانی ندارد. خطری که به چشم

ص: ۱۲۶

می خورد این است که بدانیم نوشته های دکتر شریعتی«رحمه الله علیه» منهای تفکر حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» نتیجه اش امثال گروه «فرقان» می شود، بدون آن که خود مرحوم شریعتی چنین قصدی داشته باشد. این به خاطر شریعتی نیست، به خاطر این است که ما بخواهیم فکر شریعتی را به عنوان یک فکر جامعِ اسلامی قبول کنیم.

باید متوجه شویم آثار دکتر شریعتی هیچ وقت به شما عالَم نمی دهد تا یک شخصیت شوید، آری حالی می دهد، به خصوص با کلمات و جملات هنرمندانه ای که طرح می کند ولی امروزه دیگر از کتاب های ایشان چیز قابل توجهی به دست نمی آورید، به خصوص چون جامعیت ندارد. مثلاً تحلیلی که راجع به امامت دارد در باره ی امامت سیاسی است. امامت سیاسی را خیلی خوب مطرح می کند ولی این امامت، امامتِ «وَ جَعَلْناهُمْ أئمَّةً یَهْدُونَ بِأمْرِنا» نیست که خداوند می فرماید ما آن ها را امام قرار دادیم تا از موضع اَمر الهی که مقام «کُنْ فَیکُون» است هدایت کنند، این معنیِ امامت را باید از تفسیر المیزان علامه طباطبایی«رحمه الله علیه» و یا کتاب مصباح الهدایه ی امام خمینی«رضوان الله علیه» به دست آورد.

سیاستی که عین دیانت است

سؤال: چگونه فعالیت های سیاسی را انجام بدهیم که در عین حال آرامش مان و شخصیت علمی مان محفوظ بماند؟

جواب: در جزوه ی عالم طلبگی، عرض شده که یک انسان مؤمن همواره باید در درون نورِ وظیفه کار کند تا رابطه ی او با عالم قدس منقطع

نشود. واقعاً مگر ما بیکاریم که با این گروه یا آن گروه به رقابت برخیزیم. ما به حکم وظیفه کار می کنیم و لذا با آرامش تمام و در محضر خدا آنچه وظیفه مان اقتضا کرد انجام می دهیم و امیدوار به رحمت پروردگار هستیم تا خودش گشایش لازم را مرحمت کند.

ما از یک جهت نمی فهمیم کار سیاسی یعنی چه! چون از نظر ما، همان طور که تکویناً همه ی عالم در قبضه ی پروردگار است و او بر همه چیز حاکم است، تشریعاً نیز حکم او باید در جهان حاکم باشد، حکم خدا هم اگر بخواهد بر مناسبات انسان ها حاکم باشد از طریق پیغمبر و امام معصوم باید آن حکم به جامعه برسد و حاکم گردد و در زمان غیبت هم باید نظر کسی که سخن خدا و پیغمبر و معصومین علیهم السلام را می گوید حاکم باشد. ما به حکم وظیفه ی الهی خود باید فعالیت های خود را در راستای چنین عقیده ای شکل دهیم، حالا- این فعالیت ها سیاسی است یا الهی؟! دیگر دو تا نیست. از نظر ما یک کار بیشتر نیست و آن وظیفه ی بندگی، حال چه این وظیفه در امور فردی باشد، چه در امور اجتماعی، ما یک وظیفه بیشتر نداریم، وقتی شما رسیدید به این عقیده که نور چشم همه ی پیامبران و اولیاء الهی حاکمیت حکم خداست، معلوم است که زندگی خود را در راستای حفظ و تقویت آن حاکمیت متمرکز می کنید و از این جهت برای اسلام جان می دهید، حالا اسم این جان دادن سیاسی است یا الهی، دیگر فرق نمی کند.

وقتی رسیدیم به این که انقلاب اسلامی در راستای اهداف انبیاء و اولیاء الهی محقق شده است، هیچ وقت به این سادگی ها نمی توانیم از آن

ص: ۱۲۸

دست برداریم، در اجرا که معلوم است کارها بالا ـ و پایین دارد. موضوع، رویکرد و جهت کلی انقلاب است که در مبانی و تحقق و ادامه، مطابق عقیده ی اسلامی ما است و به همان اندازه که مسلمان هستیم، انقلابی هستیم.

ما چون انقلاب اسلامی را به عنوان یک عقیده قبول داریم حتماً با ضد انقلاب و هر جریانی که می خواهد آن را از اهدافش دور کند مخالفیم، بنده به حکم وظیفه ی دینی با دولت هایی که اصول انقلاب را نادیده می گیرند و می خواهند انقلاب را در ذیل ظلمات فرهنگ غربی بی رنگ کنند، مخالفم، چون می دانم اینها چه ظلمی می کنند! و البته بد عمل کردن آن ها را هرگز پای انقلاب اسلامی نمی گذارم، همان طور که شیعه، عمل منافقان در صدر اسلام را پای اسلام نگذاشت. انقلاب اسلامی ایران که خداوند در غدیر وعده ی تحقق آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود می دانم تو نگران سقیفه هستی ولی «وَاللّهُ یعْصِمُکَ مِنَ النّاس» من مکتب تو را از آن مردم حفظ می کنم و نمی گذارم غدیر را درسقیفه دفن کنند، در طول تاریخ، بعد ازحاکمیت وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام هیچ طرحی در مدیریت امور اجتماعی مردم به پاکی و زلالی این انقلاب نبوده است.

هنوز زمینه ی فهم این موضوع فراهم نشده است تا معلوم شود شهدا چگونه جایگاه تاریخی این انقلاب را فهمیدند و آنچنان متوجه ارزش آن شدند که به راحتی جان خود را فدای انقلاب کردند تا انقلاب پای بگیرد. شهدا دارای یک شعور فوق العاده بودند مثل خود انقلاب که یک لطف

بزرگ الهی بود که یک مرتبه وارد تاریخ بشر شد و فعلاً نیز همه در حالت شوک هستند که چه شد و چه دارد می شود. شهدا به عنوان یک شعور عظیم تاریخی یک مرتبه به صحنه آمده اند و مدت ها طول می کشد تا شناخته شوند. هنوز ما در دل حادثه ایم، باید کمی از آن فاصله بگیریم تا بتوانیم آن را درست ارزیابی کنیم. در قدیم این چراغ لامپاها که فتیله داشت و با نفت روشن می شد، اطرافش، در آن قسمتِ نزدیک به چراغ، تاریک بود، یک کمی که فاصله می گرفتید نورش به اطرافش می افتاد و می توانستیم بنشینیم مشق هایمان را بنویسیم. ما هم باید کمی فاصله بگیریم تا تازه نور حضور تاریخی شهدا را احساس کنیم و این به گذشت زمان نیاز دارد، حتی بر سر قبورشان هم که می رویم نمی توانیم با نور جانشان مرتبط شویم، گویا آن آمادگی که بتوانند ما را در درون خود راه دهند در ما نمی بینند، گفت:

چو

پرده دار به شمشیر می زند همه را

کسی

مقیم حریم حرم نخواهد شد

به جان ما می گویند: برو تو هنوز جهت فهم جایگاه ما ذهن خود را به کار نینداخته ای، چون انقلابی که ما برایش جان داده ایم را نمی شناسی. مدتی طول می کشد تا مردم جایگاه انقلاب اسلامی و به تبع آن فرهنگ شهدا را بفهمند و ارتباط پیدا کنند. گاهی روح زلال شما جوانان کمک تان می کند، خیلی خوشحال می شوم که شما بعضاً توانسته اید یک ارتباط خوبی با روح بعضی از شهدا پیدا کنید و خدا را شکر می کنم که چه بصیرتی به این جوانان داده است، خدا کند بتوانند آن بصیرت را با معارف عالیه مدیریت کنند تا شیطان از آن ها آن را نربایند.

ص: ۱۳۰

انقلاب اسلامی را چنین شهدایی شناختند و با آن ارتباط برقرار کردند و فدایی اش شدند. آیا شما این را لطف بزرگ خدا نمی دانید که عاشق این انقلاب باشید و در کنار آن و با آن زندگی کنید؟! حالا اسم این نوع ارتباط ما با انقلاب را سیاسی می گذارند یا عبادی؟ فرقی نمی کند، مثل نماز خواندن در زمان جنگ است همراه بعضی از فرماندهان جنگ خدمت آیت الله حسن زاده«حفظه الله» بودیم، شهید جلال افشار - خدا رحمتش کند- از ایشان پرسید: حاج آقا یک دستوری بدهید که در این ماه رجب عمل کنیم. آقا متوجه بودند افراد همه پاسدار هستند، گفتند: «دستور این است که خوب بخورید، جان بگیرید خوب هم بجنگید. حالا وقت جنگ است، اگر بخواهید روزه بگیرید جنگ می خوابد». چون در فضای دفاع از انقلاب آنچنان روحانیتی به افراد دست می داد که از هزاران کار مستحب بالاتر بود و لذا آقا می فرمودند جهت موفقیت در دفاع از انقلاب بدن های خود را تقویت کنید. نتیجه ی آن دفاع و روحانیتِ حاصل از آن را در برنامه های بعضی از شهدا می بینید که آن همه در سلوک الی الله جلو رفته بودند، بزرگان می گویند: این شهدا راه صدساله را یک شبه طی کردند. منظورم این است که کاری کنید که برسید به این انقلاب و فدایی این انقلاب بشوید، در آن حال فعالیت «سیاسی» عین فعالیت «عبادی»، روح و نور خواهد داد.

اما از این کارها که بخواهیم با گروهی رقابت کنیم و آن ها رقیب ما بشوند به شدّت حذر کنید، بالأخره انقلاب اصولی دارد و دارد جلو می رود و همه ی ما هم باید در کنار آن باشیم و سعی کنیم اصول حفظ

شود، و اگر گروه هایی خواستند از اصول انقلاب عدول کنند با روش های نرم که رهبری این چند ساله نشان دادند، حذف می شوند. درگیری های تند در درون انقلاب ما را به جناح بندی می کشاند و ضربه می خوریم، به این راحتی ها نباید رفاقتمان را با گروه ها و افرادی که در حفظ اصول انقلاب با ما مشترک اند، به هم بزنیم. آمریکا و اسرائیل رقیب ما هستند، درگیری با آن ها عین آرامش و طمأنینه است. خدا می داند بنده آمریکا را به اندازه ی پوست گردوی روی آب مستحکم نمی بینم، تازه منِ بی سواد این طور می فهمم، آن هایی که اهل دل اند اعتنایی به آمریکا و امثال آن نمی کنند. در راستای انجام وظیفه، بدون آن که کوچک ترین تزلزلی در طمأنینه ی آن ها ایجاد شود با آن مقابله می کنند و همواره دست خدا را در شکست دادن آمریکا ملاحظه می کنند و بر ایمانشان اضافه می شود.

بیچاره آن هایی که به آمریکا و به غربِ دورشده از نبی و نبوت، اصالت می دهند، این ها با این کار از تکیه گاه اصلی محروم شده اند، سیاسیونی که با اصالت دادن به فرهنگ غربی با انقلاب اسلامی مقابله می کنند به بی آیندگی هرچه بیشتر خود دامن می زنند و در پوچی هر چه بیشتر فرو می روند. چون حضرت اَحد است که عین بقاست و چون دامن حضرت أحد را رهاکردن، فناست. انقلاب اسلامی تلاشی است برای ارتباط با حضرت أحد، حال هر جریانی که از آن جدا شود از پایداری و ثمردهی جدا شده است، به کثرت نگاه نکنید به اصالت ها نگاه کنید.

گر

هزاران اند یک تن بیش نیست

جز

خیالات عدد اندیش نیست

گر

ز صندوقی به صندوقی رود

او

سمائی نیست صندوقی بود

ص: ۱۳۲

هزارتا صندوق، باز صندوق است، چون از صندوق بودن خارج نشده اند، باید به حقیقت متصل شد تا پایداری و ثمردهی به صحنه آید.

این غوغاها چیزی نیست که آرامش شما را برهم بزند، شما با آرامش تمام کار خودتان را بکنید. اگر حرف هایی برضد نظام جمهوری اسلامی می نویسند، ما هم راحت جوابشان را می دهیم. در این جواب دادن بی محتوایی طرف مقابل و ریشه داربودن یک تفکر روشن می شود، در بحث امام صادق علیه السلام و شبهه شناسی عرض شد روش برخورد با شبهات و فتنه ها را امام معصوم به ما آموخته اند، حال یا طرف های ما مثل «اِبْنِ اَبِی الْعوجاء»ها هستند که حضرت پس از گوش دادن به شبهاتش به خوبی جوابش را می دهند، یا مثل طرفی بود که تحت تأثیر تبلیغات معاویه اغفال شده بود و وقتی با امام حسن علیه السلام روبه رو شد، شروع به فحاشی کرد. امام فرمودند: ظاهراً مسافری، خسته ای، بیا برویم خانه ما استراحت بکن، بعد ببینم حرفت چیست. به خانه ی امام حسن علیه السلام می رود و حضرت متوجه اش می کنند که بازی خورده است، آن هم با اخلاق خوب او را متوجه اشتباهش می کنند، بعد که می خواهد خداحافظی کند، می گوید من روزی که آمدم مدینه، شما را بدترین آدم دنیا می دانستم، حالا که دارم می روم شما را بهترین آدم دنیا می دانم.

ما که این قدر دست مان پُر است، چه چیزی کم داریم که نگران باشیم؟! اگر شخص شما کم دارید به دین و انقلاب چه ربطی دارد، خودت را درست کن. این حرف ها نیست که بخواهیم بترسیم و آرامش مان به هم بخورد. امام خمینی«رضوان الله علیه» را که همه یادتان است

چگونه با آن همه آرامش توانستند جنگ را اداره کنند، باید مثل امامعان باشیم.

حوزه ی علمیه؛ تنها راه «سلوک از طریق عقل» نیست

سؤال: بـا تـوجه بـه ایـن کـه مـا در مسـیر زنـدگی دانشـگاهی و دانشـجویی، مثـل امـام خمینی«رضـوان الله علیـه» و علامـه طباطبائی«رحمه الله علیه» و امثال این بزرگان، نمی توانیم تمام عمرمان را در راه مطالعه و تحقیق در معارف الهی صـرف کنیم، آیا تنها راه رسـیدن به قرب از طریق تفکر، رفتن به حوزه است؟ و اگر نه، یک دانشـجو و یا یک کارمنـد چگونه می تواند این راه را بپیماید؟

جواب: این سؤالی است که بایـد روی آن وقت بیشتری بگـذاریم ولی فعلاًـ به طور مختصـر عرض می کنم. حوزه ی علمیه دو قسـمت دارد؛ یـک قسـمت آن، آموختن علوم حوزوی است جهت ارائه ی آموزه هـای دینی به بقیه، به خصوص آموختن علم فقه جهت تصـحیح آداب دینی سـایر انسـان ها، این قسـمت مثل این است که شـما عالِم به علم فیزیک یا شـیمی باشـید. از این جهت وظیفه ی یـک روحـانی در حوزه آن است که علم فقه را آموزش ببینـد و به بقیه آموزش دهـد تـا در انجام آداب دینی ضعف نداشـته باشـند. یک قسمت دیگر حوزه ی علمیه، شرایط دیندارشدن است. حوزه در قسمت دوم علمایی را تربیت کرده است که راه دینـداری را به همه ی انسـان هـا نشـان دهنـد، حـال چه آن هایی که در حوزه هسـتند، چه آن هایی که در بیرون حوزه هستند نمونه اش این که خیلی ها بدون آن که

ص: ۱۳۴

حوزوی باشند از کتاب های امام خمینی«رضوان الله علیه» و علامه طباطبایی«رحمه الله علیه» خیلی خوب استفاده کرده اند.

بنابراین اگر برنامه بریزید، می توانید از علمای حوزه و کتاب های خاص آن ها به خوبی استفاده کنید و به آن جایی که می خواهید برسید. امروز زمینه ی استفاده از علوم دینی جهت کسب معارف عالیه و اخلاق فاضله به خوبی فراهم است. بنابراین مشکلی ندارید که بگویید حتماً باید حوزه علمیه بروید تا مشکل سیر و سلوکتان حل بشود. امثال آیت الله جوادی و آیت الله حسن زاده و آیت الله محمدشجاعی«حفظهم الله»، بهترین بحث هایی که خودشان ده ها سال زحمت کشیده اند و آن بحث ها را از استاد گرفته اند، برای ما ارائه داده اند. عمده آن است که عالَم تان را پیدا کنید و براساس آن عالم مطالعات خود را جهت دهید، بدانید می خواهید چه کار کنید تا تکلیف تان معلوم شود. إن شاءالله یک برنامه ای بریزید و سعی کنید آن را عملی کنید، خودتان بهتر می توانید در زندگی تان عملی اش کنید. البته و صد البته یک نورانیتی در حوزه ها هست که مخصوص همان جا است، و اگر کسی امکان رفتن به حوزه برایش هست، فرصت را از دست ندهد، ولی اگر چنین امکانی را ندارد با طی مقدماتی می تواند از علم عالمان دینی به نحو أحسن استفاده کند.

جایگاه استاد و «وحدت عالمانه»

سؤال: شما در این بحث، به مطالعه، از دیدگاه «هم آغوش شدن با اسراری که علمای عالَم دار در خلوت خود به دست آورده اند» نگاه

کردید، و ما با این بحث به این نتیجه رسیدیم که مطالعه ی آثار مکتوب عالِمان عالَم دار، نیاز همه ی انسان هاست تا با نور گذشتگان، آینده ی خود را ببینند. و روشن شد که همیشه علم یک ابزار نیست، بلکه خودِ علم مقصد است و می توان در آغوش علمی که به دست می آوریم آرامش پیدا کنیم، با طرح این بحث ما این طور فهمیدیم که در سیر تفکر و سلوک، روی همرفته یک استادی باید مدّ نظرمان باشد، هر چند تأکید شما در این حد نیست که: «هَلَکَ مَنْ لَیْسَ لَهُ حَکیمٌ یُرْشِدُهُ»، هلاک شد کسی که استادی نداشت تا او را راهنمایی کند. اما لااقل پیشنهاد شما این است که «طی این مرحله بی همرهی خضر مکن». حال سؤال ما این است که: چرا با یک استاد کارکردن، از سیر مطالعاتیِ موضوعی داشتن بهتر است؟ چرا به جای آن که در موضوعات خاصی از آثار مختلف اساتید متعدد استفاده کنیم، بهتر است با یک استاد کار کنیم و افق خود را با آن استاد هماهنگ کنیم؟

جواب: حتماً می دانید که؛ اولین مشکل ما به جای وحدت عالِمانه، پژوهش غیر عالمانه است. آن چیزی که امروز بشر گم کرده است، همین است که اصلاً نمی داند یک دنیایی بالاتر از دنیایی که آن را «مجموعه ی اطلاعات و پژوهش»ها پر کرده، هست و آن عالَم عالمان است و باید راه ورود به آن عالم را پیدا کرد.(۱)

آن پایگاه فکری که به شما می گوید بروید بحث های موضوعی کار کنید، مثلاً معنی «توکل» یا «تقوا» را از این کتاب

۱- در این مورد خوب است کتاب «عالَم انسان دینی» از همین مؤلف را با دقت مطالعه فرمایید.

و آن کتاب درآورید، این روش از جهتی می توانـد یک کار بی بهره باشد، هر چند از جهت دیگری می تواند مفید باشد. بی فایده است به این معنا که شـما در این روش وارد هیچ عالَمی نمی شوید بلکه با سخنان بزرگان، یک مجموعه ای از اطلاعات برای خودتـان دست و پا می کنیـد. ولی بعـد از بیست سال هیـچ شخصـیت و عالَم علمی ندارید. این همان کاری است که در روش هـای دانشـگاهی عموماً عمل می شود، مثلاً در رشـته ی تفسـیر قرآن پس از پژوهش های طولانی، یک پایان نامه تنظیم می کننـد که سُـیُوطی این را گفته است، صاحب روح المعانی چه گفته، تفسـیر المنار چه گفته، فلان مفسـر این را گفته است، فلان مفسـر آن را گفته است. بعد هم شـما می بینید به راحتی دکترا می گیرد! به این می گویند: «پژوهش». تعبیر خوبی، آقای دکتر «داوری» در کتاب «شـمه ای از تاریـخ غرب زدگی ما» به کار برده انـد. آن جا یک بحث خوبی دارند؛ که پژوهش یکی از روش هـای فرهنـگ غربی است، و چون غرب عالَم نـدارد و نمی خواهـد به عالَمی برسـد که در آن عالم با حقایق زنـدگی کند، به این روش ها دامن می زند. در بسیاری از موارد پژوهش های دانشگاهی، موضوعی را پیشنهاد می کنند، و طرف بدون آن که بـا عـالَم عالمـان مـأنوس شود، جملاـت خاصـی از کتـاب آن ها را منقطع می کنـد و به عنوان یک کار ارائه می دهـد، مطالعه هم می کند ولی بدون آن که عالَمی به دست آورد و یا واقعاً با عالَم صاحب اثر مأنوس گردد.

مـا از طریق مطـالعه می خواهیم به وحـدتی خـاص دست بیابیم. آن هم از دو جهت، یکی از آن جهت که تمام ابعاد و گرایش های مان را از

پراکندگی به یگانگی تبدیل کنیم، و یکی هم از آن جهت که جانمان را به «أحد» متصل نماییم. اگر ما معتقدیم تنها کار ما همین است و اسمش هم عالَم داشتن است، وقتی که یک انسانِ عالَم دارِ ملموس را پیدا کردیم که روحیه اش با ما سازگار است، دیگر معنا ندارد در بی عالَمی خودمان دست وپا بزنیم و در کثرت اطلاعات، از اتصال به «احد» باز بمانیم. در کتاب «عالِم انسان دینی» این بحث هست که وقتی می گوییم «انسانِ دینی، عالَم دارد» به معنای این است که از «ماهیات» که مبنای کثرت است، عبور کرده و به «وجود» که عامل وحدت است، رسیده است. با توجه به این نکات است که عرض می شود ما نباید به طور پراکنده مطالعه کنیم و به دنبال مطالب پراکنده باشیم. از این جهت تحقیقات موضوعی یک اشباع کاذب است هرچند ممکن است انسان را با سواد نماید.

اما اگر در سیر مطالعاتی، ابتدا مقصد خود را یک مقصد متعالی قرار دادید و سپس شخص یا اشخاصی را که مذکِّر مقصد شما هستند پیدا کردید، باید دامن آنها را محکم بگیرید.

فقط عنایت داشته باشید که شخصیت خود را در مقصدهای عالی و انسان های بزرگ پیدا کنید، در تعریف شخصیتی که برای خود اراده می کنید بدانید که شخصیت های سطحی و احساساتی در نهایت نمی توانند خود را بپذیرند و به راحتی با خود به سر ببرند، ما به این افراد می گوئیم افرادی که تفکرشان در حد تفکر ژورنالیستی و روزنامه ای محدود شده است، این افراد برای خود کسی را انتخاب می کنند که در محدوده ی خودشان باشد، نویسنده ای را انتخاب می کنند، که فقط به امروز

می اندیشد، در نتیجه پس از مدتی می بینند هیچ عالَمی ندارند و در مقام «وجود» و «بقاء» مستقر نیستند بلکه گرفتار تزلزل شخصیت اند.

ممکن است سؤال بفرمایید استادِ مذکِّرِ مقصد متعالی را از کجا به دست آوریم؟ جوابِ مسأله در دل عزم و مقصد شما پیدا می شود. اگر شما بتوانید از همان ابتدا یک شخصیت متعالی برای خودتان انتخاب و تعریف کنید، وقتی با کسی روبرو شدید که احتمال می دهید مذکِّر عالَمی است که شما برای خود انتخاب کرده اید، با ورود در عالَم او همه چیز را با همان عالَم که برای خود انتخاب کرده اید، می سنجید و به راحتی می توانید حق و باطل را از هم تشخیص دهید. عمده آن است که دقت بفرمایید تا با ملاک های صحیح آن شخصی را که می خواهید به عالَم او وارد شوید، انتخاب کنید، همواره با خود مناقشه داشته باشید، که در انتخاب آن شخصیت بی احتیاطی نکنید و به نظر بنده حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» یک شاخص خوبی هستند، تا ملاک نزدیکی و دوری شما به افراد از دستتان نرود. به دلیل سیره ی رسول خدا و ائمه ی معصومین علیهم السلام شبیه ترین انسان در عصر حاضر به آن ذوات مقدسه حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» بودند، که به عنوان یک عالِمِ متعادل و جامع، ظاهر شدند، به طوری که شخصیت علمی ایشان مانع موضع گیری سیاسی ایشان نشد، و یا روحیه ی روایی ایشان مانع تدبّر حِکمی و یا عرفانی ایشان نگردید. آن کسی که عرفانِ بدون حماسه و یا حکمت بدون روایت و یا سیاست منهای دیانت را به شما می نمایاند، نمی تواند به شما کمک کند که در انتخاب شخصیت نهایی خود دقیق ترین هدف را انتخاب کنید. به اسم تأکید بر روایات

ص: ۱۳۹

هرگونه تفکر را به اسم این که فلسفه کاری به دین ندارد، نفی می کنند، و یا به اسم عرفان روحیه ی ضد استکباری را که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با مقابله با ابوسفیان به ما نمایاندند، مورد غفلت قرار می دهند. راز موفقیت شهیدآوینی در آن بود که توانست با ملاک هایی که به قول خودش حضرت روح الله«رضوان الله تعالی علیه» در مقابلش قرار داده بود، با بقیه ی شخصیت های علمی تعامل کند و لذا وقتی به تفسیر قیم المیزان هم نگاه می کرد متوجه می شد علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» از جهتی تئوری انقلاب قرآنی را در اختیار ما گذارده اند، به خوبی معلوم است که آن شهید بزرگوار تحت تأثیر آقای دکتر داوری است و در نقد غرب از نگاه ایشان بهره ها برده است، ولی افق شخصیت خود را حضرت روح الله«رضوان الله تعالی علیه» تعیین کرده و به همین جهت وقتی آن شهید بزرگوار غرب را نقد می کند چشم مخاطبان او به حاکمیت تمدن اسلامی می افتد، و یا وقتی متوجه نکات دقیق حکمت متعالیه ی ملاصدرا«رحمه الله علیه» است از منظر نور حضرت روح الله«رضوان الله تعالی علیه» به آن می نگرد، و لذا از دکتر داوری و از ملاصدرا«رحمه الله علیه» استفاده می کند، ولی در افقی که حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» آن را مطرح می کند.

با توجه به این نکات است که عرض می کنم باید مواظب باشیم در کلاف پژوهش های بی سروته خود را سرگردان نکنیم. وقتی با توجه به این ملاک ها استاد یا استادهای خود را پیدا کردیم، دیگر نوشته های آن ها را دنبال می کنیم تا از بهره های روحانی آن ها بهره مند شویم. اگر کمی اطراف این قضیه مطالعه کردیم و رسیدیم به این که می توان با عالَم امام

خمینی و یـا علامه ی طباطبـایی«رحمـه الله علیهمـا» زنـدگی کرد، حالا- از ایـن جـا بـه بعـد همه ی فکرمـان را روی عـالَم این بزرگواران می گـذاریم، و هرکس ما را متذکر عالَم این بزرگواران کرد مورد توجه و اسـتفاده ی ما قرار می گیرد و خود را از پراکندگی در مطالعات نجات داده ایم.

یک وقت است که می بینیـد: اگر فلان آقا را انتخاب کنیـد، در بی عالَمی گرفتار می شویـد، هر چند موضوعات و حرف های خوبی می توانید از طریق او به دست آورید ولی شخصـیت علمی او یک عالَم پراکنده است، و خواننده خود را با رقیب سازی و درگیری با رقیب های ساختگی نگه می دارد، و در انتها هیچ معرفتی به دست نمی دهد، اینجاست که با ارتباط با این افراد و نوشته ها حوصله تان سرمی رود.

ممکن است پس از مدتی با آثار فلان اسـتاد احساس کنید هنوز به چشمه ای نرسیده اید و در حدّ ظروف پراکنده تشنگی جان خود را تا حـدّی سـیراب کرده ایـد، باید به خود تذکر دهید که تا چه موقع می خواهی این راه را ادامه دهی، عظمت و بزرگیِ امثـال امـام خمینی و علامه طباطبـایی«رحمه الله علیهمـا» به این است که طوری چشم دل مـا را باز می کننـد که پس از مـدتی بحمدالله اهل البیت علیهم السـلام را در مقابل خود می یابیم. در معارفی که علماء واقعی در اختیار شما می گذارند طوری جلو می آیید که جان شـما از آن به بعد فقط با امیرالمؤمنین علیه السـلام می تواند به سر برد! بعد که سراغ امیرالمؤمنین علیه السلام می آیید، می بینید نگاه شما را به توکلِ به خدا می اندازد، به این معنی که ما را متوجه می کند که همه چیز را از خدا بدانیم و تمام حرف های امام خمینی و علامه طباطبایی و ملاصدرا«رحمه الله علیهم» به اینجاها

ختم می شود. در معارفی که این بزرگان به ما می دهند عظمت اهل البیت علیهم السلام روشن می شود، ممکن است در حال حاضر هم بگوئیم اهل البیت علیهم السلام بزرگ اند ولی درک مقام آن ذوات مقدسه از طریق معارف عالیه، درک دیگری است.

آری پس از آن که عالَم دار شدید و به کمک عالمانِ جامع به جامعیت نسبی رسیدید، حالا بخواهید موضوعاتی مثل «توکل» یا «تقوا» را بررسی کنید، دیگر گرفتار کلافه ی پژوهشِ پراکنده نمی شوید، هر کدام از این معانی را در سازمان و سامان خود بررسی می کنید. اگر با آن روحیه رفتیم «توکل» یا «تقوا» را با تعریفی که آیت الله جوادی«حفظه الله» دارند گرفتیم، از عالَمی که در آن عالَم داریم با علامه زندگی می کنیم در نیامده ایم. حتی از این طریق می توانیم آن عالَم را وسعت دهیم، یا از طریق «ملاصدرا» می توانیم آن عالَم را وسعت دهیم. از علامه طباطبایی«رحمه الله علیه» پرسیده بودند کدام یک از فیلسوف ها را بیشتر پسندیدید؟ جواب داده بودند فارابی را. این همه فیلسوف بعد از فارابی آمده اند، ولی این مرد نمی تواند از فارابی بگذرد. و همان طور هم که می دانید، روش ایشان به فارابی خیلی شبیه است، هر چند از نظر مبانی، صدرایی هستند. حالا چه اشکالی دارد اگر در عالمی که افلاطون هم مذکِّر عالَم فارابی است، آثار افلاطون را هم بخوانیم؟! با این که افلاطون قبل از فارابی بوده است اما فارابی برای علامه طباطبایی«رحمه الله علیه» این قدر جذاب شده است که همه شخصیت ها را از زاویه فارابی می بینند.

نمونه خوبی از موفقیت افرادی که استاد عالَم داری را پیدا کردند و به نتایج خوبی رسیدند، آیت الله جوادی و آیت الله حسن زاده و رابطه ی آن ها با علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» است، لذا وقتی به این عزیزان توجه کنید همواره در عالم استادشان به سر می برند، هر چند عقلشان را نسبت به استاد تعطیل نکرده اند و گاهی با استاد تفاوت نظر دارند، چون علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» کسی نیست که بخواهد مرید و مقلّد بپروراند.

اگر در دل مطالعات خود گم شوید و نه علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» داشته باشید نه حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»، نه کس دیگر، همین طور هرچیز به دست آوردید بخوانید، هیچ وقت شخصیت تان را برای خودتان جمع بندی نکرده اید. و تأکید روی استاد را هم می شود از این زاویه نگاه بکنید که وجود استاد، قدرت جمع بندی شخصیت به ما می دهد.

این را هم تأکید کنم که روی هر کدام از مثال هایی که در مورد استاد زدم نخواستم آن ها را به عنوان انسان های مطلق عرض کنم به طوری که شما نتوانید به افق دیگری نظر داشته باشید. یا فکر کنید جمع چند نفر از آن ها ممکن نیست. ممکن است در عالَم علامه طباطبایی«رحمه الله علیه» یک مرتبه به امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» نظر کنید و ببینید امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» چه وسعتی دارد، به طوری که پیش خود بگوئید: من نمی دانم علامه طباطبایی«رحمه الله علیه» را در افق شخصیت خود قرار دهم یا حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» را، این جا دیگر دو شخصیت در میان نیست. حالا اگر معارف الهیه را از زاویه ی نگاه آن دو نگاه کنید، نه تنها از آن عالَمی که دارید خارج نمی شوید، بلکه احساس می کنید که عالَم تان تقویت هم

ص: ۱۴۳

می شود، چون این نوع عالمان همه یک نورند با ظهورات مختلف و ما را به یک چیز می خوانند.

معنی پژوهش در دین

سؤال: شما طوری موضوع پژوهش را مطرح کردید که گویا نباید به سراغ آن رفت، در حالی که در عالَم دین بر روی پژوهش هم تأکید شده انجام می شود، آن پژوهش ها با آنچه شما به عنوان یک روش غربی نقد می کنید، چه فرقی دارند؟

جواب: همان طور که عرض شد، وقتی افق شما در تعریف شخصیتی که باید به دست آورید مشخص شد، حالا ممکن است بخواهید ببینید نظر آیت الله جوادی یا آیت الله مطهری درباره ی «توکل» چیست. در این مرحله با توجه به افقی که دارید؛ و می دانید کجا می خواهید بروید، از چشمه ی شخصیت آن بزرگان بهره مند می شوید. اما روشی که در دنیای مدرن هست و عرض کردم به دانشگاه های ما نیز سرایت کرده، غیر از این است. مثلاً در دانشگاه ها وقتی شخصی می خواهد دکترا بگیرد، مجبور است پایان نامه بنویسد، جهت تدوین پایان نامه افراد به دنبال آن نیستند که نقش توکل در قلب انسانی که وارد عالَم توکل می شود چیست، فقط آن را به عنوان یک پژوهش علمی دنبال می کنند، کسی کاری به نقش توکل در جان انسان ندارد، چون این یک موضوع باطنی است، ولی فردی که می خواهد پایان نامه ی خود را در رابطه با توکل بنویسد می خواهد مجموعه ای از نظرات را در آن رابطه جمع کند، و به همین جهت نمی تواند با حقیقتِ

توکل ارتباط پیدا کند، و در نتیجه به هیچ حالت معنوی هم در این رابطه نمی رسد. آن وقتی هم که در پژوهش متوجه می شود روایتی از امام معصوم هست که راجع به توکل خیلی خوب بحث کرده برای او از این نظر جالب است که می تواند به کمک طرح آن روایت، از پایان نامه اش خوب دفاع کند. اما شما وقتی که آمدید «توکل» را در عالَم علامه طباطبایی«رحمه الله علیه» شناختید و دیدید که ایشان چه افقی را در حیات به شما نشان می دهد، تا آنجایی که ابزارها را نبینید و نقش خدا را در ماوراء ابزارها بنگرید، جانتان از ساحتی به ساحتی دیگر سیر می کند. آن وقت است که می توانیم بگوییم علاوه بر اینکه «توکل» را عقلاً شناخته اید، قلباً نیز با حقیقت «توکل» تماس برقرار کرده اید. این پژوهش در عالَم دین با آن پژوهش در بی عالَمی، و در نتیجه دامن زدن به پراکندگی و هر چه بیشتر دورشدن از «اَحد»، خیلی فرق می کند. طوری نیست اسم این را هم پژوهش بگذارید، اما مواظب آفت آن پژوهش باشید.

چگونه فکر کنیم؟

سؤال: شما عموماً در مباحث خود افراد را به تفکر دعوت می کنید و معتقدید اگر انسان به ساحت تفکر وارد شد در و دیوار عالم با او حرف دارند. حال سؤال این است که چگونه می توانیم از طریق مطالعه به تفکر کردن برسیم؟ چون در این صورت هم به مطالعه دعوت می شویم و هم به تفکر، و درنتیجه از نتایج هر دوی این نعمت ها بهره مند خواهیم شد. إن شاءالله.

جواب: عموماً مطالعه وقتی مطالعه است و موجب تفکر می شود که موضوعِ مورد مطالعه، یک موضوع حقیقی باشد و نه یک موضوع اعتباری. این که ما بفهمیم بعد از آغامحمدخان قاجار چه کسی حکومت را به دست گرفت، موجب تفکر نمی شود، به همین جهت اصرار می شود کتاب های اهل فکر را بخوانید، چون اهل فکر موضوعی را که مورد مداقّه قرار می دهند موضوع حقیقی است. ما وقتی یک شخصیت فکری را شناختیم، در واقع با موضوعی که او با ما در میان می گذارد زندگی می کنیم. مثلاً شما شهید مطهری یا امام خمینی و یا علامه طباطبایی«رحمه الله علیهم» را که شناختید متوجه موضوعاتی خواهید شد که آن ها با شما در میان می گذارند و لذا وارد تفکر می شوید، در این حالت مطالعه ی آثارِ آن ها شما را به وادی فکر وارد می کند، و نه به وادی اطلاعات. چون این ها با موضوعاتی که شناخته اند خودشان اهل فکر شده اند و شما را هم به همان اندازه اهل فکر می کنند، و در نتیجه در مقابل هر حادثه ای بدون آن که از آن ها سؤال کنید، مثل آن ها فکر می کنید و مثل آن ها عمل می نمایید، وقتی معنی تفکر برایتان معلوم شد تلاش شما در مطالعه ی آثار عالمان، دیگر ارتباط بیشتر با موضوعاتی است که آن بزرگان نسبت به آن ها تفکر کرده اند. در آن حال لازم نیست علامه طباطبایی«رحمه الله علیه» را از قبر درآورید و بپرسید: «الآن چه کارکنیم؟» بلکه با دستگاه فکری که به کمک ایشان پیدا کرده اید خودتان تشخیص می دهید چه کار باید بکنید. پس این که می پرسید: «چگونه فکر کنیم؟»، جوابش این است که اگر ما شخصیت های فکری را بشناسیم، و خود را مشغول

کتاب هایی نکنیم که نویسندگان آن ها اهل فکر بر روی موضوعات حقیقی نیستند، اهل فکر می شویم و در برخورد با اموری که پیش می آید و یا در رابطه با انتخاب هایی که باید انجام دهیم، مثل کسانی فکر می کنیم که به کمک آن ها موضوعات حقیقی را شناخته ایم. وقتی از این طریق اهل فکر شدیم دیگر سرگردان نیستیم که چه کار کنیم؛ و جدا از اهل اندیشه عمل نمی کنیم.

«تفکر» یعنی داشتن ملکه و توانی که بتوانیم از مقدمات به خوبی به نتیجه برسیم، حال هرچقدر مقدماتِ مورد توجه، حقیقی و وجودی باشند، بیشتر قابل تفکرند و ما را به نتایج عالی تری می رسانند. امام صادق علیه السلام می فرمایند: «أَفْضَلُ الْعِبَادَهِ إِدْمَانُ التَّفَكُّرِ فِی اللَّهِ وَ فِی قُدْرَتِه»؛(۱) بالاترین عبادت ادامه ی تفکر در باره ی خدا و قدرت او است. در این روایت، خداوند و آلاء و نشانه های قدرت او موضوع تفکر است. می فرمایند تفکری که موضوعش خدا و آثار قدرت پروردگار باشد، بالاترین عبادت است.

ما باید در سازمان فکری خودمان موضوعات ارزشمند را بشناسیم و نسبت به آن ها فکر کنیم تا بهترین عمل را انجام دهیم. آیا کسی که جایگاه ربوبیت پروردگار عالم را می شناسد و نسبت به نقش پروردگار عالم در مناسبات بشری فکر کرده، با کسی که موضوع فکرش مسائل عادی زندگی است، یک طور عمل می کنند و به یک نتیجه می رسند؟

۱- الکافی، ج ۲، ص ۵۵.

رهایی از مشکل کمبود «وقت»

سؤال: عموماً دلیل مطالعه نکردن ما بهانه ی کمبود وقت است، از طرفی ما اگر بخواهیم روی مطالعات دینی مان وقت بیشتری بگذاریم، برای کارهای علمی و درسی وقت کم می آوریم، شما برای رفع این مشکل چه پیشنهادی دارید؟

جواب: عمده این است که در عالَم خود، تفکر بر روی موضوعات حقیقی را برنامه ریزی کنیم تا فکرمان جهت پیدا کند و بتوانیم خیالات خود را مدیریت کنیم. موضوعاتی از ما وقت خاص می خواهند که در عالَم ما جای ندارند. چطور انسان از داشتن خودش و نفس کشیدن خودش خسته نمی شود و وقت خاص هم برای آن تعیین نمی کند. چون خود را با همین کارها و بودن ها پذیرفته است. اگر کارها طوری باشد که در عالَم ما جای بگیرند، نه تنها وقت ما را نمی گیرند، بلکه عین زندگی ما می شوند. بارها به دوستان عرض کرده ام چه اشکالی دارد ریاضی دانی باشید که در مباحث دینی هم در حد خود صاحب نظر شوید، علمای بزرگ عموماً شخصیت های جامعی داشته اند، چه در علوم عقلی و چه در علوم نقلی و چه در علوم تجربی، مسلّم علامه طباطبایی«رحمه الله علیه» ضرر نکرده اند که وقت نسبتاً زیادی در خواندن ریاضیات صرف کردند. به ظاهر مطالعه بررسی موضوعی مثل علم نجوم و ریاضیات به درد فهم قرآن نمی خورد، ولی عامل ایجاد شخصیت فکری بر ای انسان می شود تا در موضوعات قابل تفکر، خوب فکر کند. شناخت موضوعاتِ قابل تفکر به انسان وسعت می دهد، کسی که بداند فلسفه ای که غرب را به وجود آورد چه

ص: ۱۴۸

خصوصیاتی داشت، بهتر می تواند غرب را تحلیل کند و در رقابتی که آن فرهنگ با اسلام شروع کرده، درست موضع گیری می کند.

عمده ترین نکته در مطالعات، تشخیص موضوع قابل مطالعه است. مسلم عالی ترین موضوعاتِ قابل مطالعه، موضوعات حقیقی، یعنی حقایق عالم هستی است، ولی همان طور که در قرآن با طرح موضوعِ توحید و نور توحیدی به عنوان توجه به یک موضوع حقیقی، شرک را به خوبی تحلیل می کند، همین طور شناخت غرب و جایگاه و نقش تکنولوژی و رسانه، با نور توحید، موجب می شود تا غرب را درست تحلیل کنیم، چون به کمک یک موضوع حقیقی توانسته ایم اعتباری و وَهمی بودن فرهنگ غربی را بشناسیم.

توجه به این امر که انسان باید در هر حال از نظر فکری، یک شخصیت جامع برای خود شکل دهد، موجب می شود تا علاوه بر این که همواره با خودی به سر برد که افق های زیادی در روبروی خود می شناسد، در انتخاب امور نیز جامع ترین انتخاب را داشته باشد، چنین آدمی گرفتار پول درآوردن نمی شود که تمام همّت خود را صرف یک تخصص بکند که پول بیشتر درآورد.

با توجه به این نکات مجدداً عرض می کنم اگر دانشجویان در علوم تجربی روحیه ی اجتهادی پیدا کنند با صرف وقتِ کم تر نتیجه ی بیشتری به دست می آورند. سعی باید کرد حرف اصلی آن علم را پیدا کرد، نه این که همه ی نکات را به حافظه بسپاریم. ممکن است این روش برای طرف نمره ی ۲۰ نیاورد، اما او را در آن علم صاحب نظر می کند و او در

تخصص خود مجتهد خواهد بود. اگر با موضوعات علمی با این روش برخورد کنیم اولاً: فکرمان در میدان است و نه حافظه. ثانیاً: نتایج کار برایمان می ماند. پشیمان نمی شویم که چرا این همه آن کتاب ها را حفظ کردیم و حالا هم هیچ چیزی از آن ها نداریم.

توصیه ی بنده به دوستان این است که جای تخصص علمی خود را در شخصیت تان پیدا کنید، نه این که شخصیت تان را در تخصص تان جستجو نمایید. اگر بخواهید شخصیت تان را در تخصص تان جستجو کنید، متحمل فشار روحی زیادی می شوید و در آخر هم خسته و ناامید می گردید و می خواهید از رشته ی تخصصی خودتان فرار کنید. اما اگر عکس آن عمل کنید؛ ابتدا شخصیت و عالَم خودتان را بشناسید و افق زندگی را در رسیدن به آن عالَم تعیین کنید، سپس یکی از ابعاد شخصیت خود را صاحب نظر بودن در آن مسئله ی علمی بدانید. در این صورت هم شخصیت تان را در تخصص تان گم نکرده اید، و هم در حد خودتان در دین صاحب نظرشده اید.

وقتی شخصیت مورد نظر خود را یافتید، دیگر مشکل کمبود وقت نخواهید داشت، چون هر موضوعی را در جای خودش قرار می دهید و در عین به سر بردن در عالَم خودتان، مطابق آن عالم، دروس دانشگاهی یا طلبگی، جای خود را پیدا می کنند. مثل این است که یک کوه نوردی را که کوه نوردی را انتخاب کرده، در ابتدای دامنه کوه گذاشته اند و می گویند: باید به قله بروی، بالارفتن از این قله برای او عین زندگی است و با همه ی سختی هایش برایش لذت دارد. ولی یک وقت ممکن است

آدمی را که اهل کوه و کوه نوردی نیست بگویند که باید به این قلّه بروی، معلوم است که برای او سخت است. چیزهایی برای ما سخت است که ما را از عالَممان در می آورند.

اگر انسان مزه ی قرارگرفتن در یک دنیای علمی، در عین ارتباط با آثار شخصیت های جامع را بچشد، آن وقت است که می فهمد زندگیِ پراکنده و افکار غیر جامع چه اندازه خسته کننده و آزاردهنده است.

اگر دانشجو یا طلبه شخصیتی یا عالَمی را به دست آورد که مطالعه، جزء عالَم او شد، دیگر بحث وقت نداشتن به کلی از زندگی او می رود، چون عالَم او فکر و مطالعه است. مثل این که شما نمی گویید وقت ندارم که هستم، چون خودِ شما جز بودن برای خود، چیز دیگری نیستید. وقتی طرف می گوید «وقت ندارم» منظورش این است که من نمی توانم عالَم گم شده ام را در این نوع فعالیت ها و مطالعات پیدا کنم. ولی وقتی عالَم پیدا کرد دیگر این بحث ها نیست.(۱)

آن عزیزی که می گوید برای مطالعات دینی «وقت ندارم»، اگر در مطالعات درسی اش هم نتواند یک طوری عالَم پیدا کند، در خواندن همان ها هم جان می کند و مطالعه می کند، و عموماً هم وقت کم می آورد.

گاهی از خودتان می پرسید که فلان آقا یا خانم چطوری این همه کتاب می خواند؟! علت پشت ِ کار او در مطالعه ی کتاب ها آن است که پیگیری آن موضوعات جزء عالَمش شده و مطالعه ی آن ها را جزء زندگی

۱- در رابطه با چگونگی ورود در عالَم دینی به کتاب «عالَم انسان دینی» از همین مؤلف رجوع فرمائید.

خود می بینـد و با آن ها زنـدگی می کنـد. بایـد از خود پرسـید آیا وقت نـداریم و یا هنوز راه را پیدا نکرده ایم که در آن راه مطالعاتمان جزء زندگی مان بشود؟! ما به دوستان توصیه می کنیم مزه ی عالَم داربودن و زشتی بی عالَم بودن را بشناسند تا در عالَم دینی خود به حکم وظیفه و برای حفظ آن عالَم، به راحتی مطالعات علمی و دینی را ادامه دهند.

چگونگی برخورد با استاد

سؤال: بعد از آن که اسـتاد یا استادهایی را که عالَم دارند انتخاب کردیم، موضوعات خاصی از آثار آن ها را کار کنیم، یا این که مجموعه ای از آثارشـان را؟ مثلاًـ در سـیر مطالعـاتی کتب امـام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»، یا علامه طباطبایی«رحمهالله علیه»، یا دکتر داوری، یا شـهید آوینی، آیا موضوعات خاصی که در آن رابطه شبهه داریم را در آثار آن ها کارکنیم یا این که کـل آثار ایشان را بخوانیم؟ درواقع سؤال ما از شـما این است که چه طریقی را برای هم افق شـدن با اسـتادی که انتخاب کرده ایم پیشنهاد می کنید؟

جواب: این دست شـما نیست، چه برسد به این که بنده بخواهم پیشنهادی داشته باشم؛ شما اگر به استادی که باید انتخاب کنید رسـیدید، خود آن اسـتاد به شما می گوید از چه راهی با او هم افق می شوید. گرایش های شما هم منطبق با استاد یا استادانتان می شود. تلاش تان فقط هم افق شدن با او است. هم افق شدن یکی از نظر آداب شخصی است، یکی هم از نظر فکر و عبادات است، مثلاًـ تلاـش شـما این می شود که فکر حضـرت امـام خمینی«رضوان الله تعـالی علیه» را بگیریـد. بعـد می بینیـد این فکر، منهای

زنـدگی ساده ای همانند او، ممکن نیست، لذا سـعی می کنید از نظر ظاهر زندگی هم هرچه بیشتر با او هماهنگ شوید. به نظر بنـده حضـرت امـام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» خودِ برترِ انسانِ قرن حاضـر است. وقتی که خودِ برتر خود را او دانستیـد اگر متوجه شوید برای نزدیکی به او باید حکمت و عرفان هم کنار سایر مطالعات و فعالیت هایت بدانید، به راحتی مطالعه در مورد حکمت و عرفان جزء زندگی تان می شود. اگر متوجه شوید باید در مستحبات هم وقت بگذارید، به راحتی وقت می گذارید، به همین جهت است که ملاحظه می کنید شاگردان امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» که ایشان را به عنوان شخصـیت آرمانی خود پذیرفتند چقدر راحت مثل خودِ استادشان در علوم دینی در جامعیت بودند و هستند.

بنـده یک زمانی فکر کردم علامه محمـدتقی جعفری«رحمه الله علیه» همان شخصـیتی هسـتند که من می خواهم، درنتیجه تمام وقت و ذکرم را روی سخنان و کتاب های ایشان گذاشتم؛ بعد از یک مدتی احساس کردم ایشان از جهت ارائه ی مطالب تازه نمی تواننـد افقی جدیـد بر افق هـای قبلی در مقـابلم بگشاینـد. متضـاد با افق بنـده نبودنـد، به یک معنی از آن به بعـد از علامه محمـدتقی جعفری«رحمه الله علیه» گـذر کردم - نه این که پشت کرده باشم- دیـدم ایشان تا آن جا را خوب آمدند، ولی بنده به دنبال موضوعات دیگری بودم، ممکن است ایشان در آن افقی که بنده نمی خواستم خیلی جلو رفته باشند، مثل وقت زیادی که روی شرح مثنوی گذاشتند، احساس کردم آن موضوعاتی که نیاز دارم در آثار حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» و آثار آیت الله جوادی«حفظه الله» و علامه طباطبایی«رحمه الله علیه» بهتر می شود پیدا کرد، با

ص: ۱۵۳

ارتباط با آثار این بزرگان، علاوه بر این که افق قبلی حفظ شد، افق های بالاتری در مدّ نظرم قرار گرفت و انصافاً توجه به استادهای بعدی را هم خودِ حضرت علامه محمدتقی جعفری«رحمه الله علیه» در مقابل بنده قرار دادند. وقتی استاد به واقع استاد باشد، خودِ او به شما می گوید که تا کجا می تواند شما را جلو ببرد و بقیه ی راه را با چه کسی می توانی ادامه دهی. آیا راه صحیح این نیست که فعلاً دامن یک دانشمند معتبر و مطمئن را که می دانیم در تفکر اسلامی در عین جامعیت، عالَم دارد بچسبیم، بعد در دل ارتباط با فکر او، اگر دیدیم جوابگویمان بود، ارتباط با او را ادامه دهیم، و اگر نبود از او گذر کنیم؟ علامه جعفری«رحمه الله علیه» خودش دارد به شما می گوید چطوری با او برخورد کنید. وقتی شما می خواهید با شخصیت علمی یک دانشمند اسلامی ارتباط پیدا کنید خود او خود را به شما می نمایاند و سخت إبا دارد که مُریدسازی کند. اگر او عالَم داشته باشد و شما هم بخواهید عالَم داشته باشید، احساس می کنید در دل آن فکر، جذْبه خوابیده است، و دائماً شما را قدم به قدم جلو برد. اصلاً نور توحیدی آن ها به آدم می گوید که چطوری با آن ها تعامل بکنیم و راه را ادامه دهیم.

خطر بی آیندگی

سؤال: اگر خواستیم خودمان درباره ی موضوعات قابل مطالعه فکر کنیم، شما چه زوایایی را پیشنهاد می کنید که بر مبنای آن ها به کتب اساتید عالَم دار رجوع کنیم؟

ص: ۱۵۴

جواب: بایـد به بحثی که شد برگردیم، به ما گفته اند: عده ای از انسان های عالِم، در این دنیا هسـتند که این ها عالَم دارند، ما بایـد برویم دامن آن ها را بگیریم. حالا سؤال شـما این است که بعد از این بحث ما در موضوعات قابل مطالعه، چه موضوعاتی را دنبـال کنیم که مطالعـات خود را از آن زوایا مـدیریت کنیم؟ می خواهم بگویم بعـد از بحثی که گـذشت دیگر نبایـد چنین سؤالی در میـان باشـد؛ زیرا روشن شـد مطالعه ی حقیقی یعنی هم افق شـدن با عالِمانی که در شـرایط خلوت خود با خـدایشان هدیه های جبرائیل را برای اتحاد با حقایق قدسی گرفته اند و به کتابت درآورده اند. فعلاً همین کتابت ها است که مسائل ما را حل می کنـد و به ما افق می دهـد و به زنـدگی ما معنی می بخشـد. خداوند آقای «جبران خلیل جبران» را رحمت کند، در آن کتابِ بسیارخوب «پیامبر»شان که کتاب زنده و ارزنده ای است در آخر کتاب می گوید هر کسـی از آن پیامبر مسائل خود را سؤال می کرد، آن که کارگر بود می گفت: «ما چه کار کنیم تا در کار خود موفق باشیم؟» زن خانه دار می گفت: «ما چه کار کنیم؟» آن که تـاجر بـود می پرسـید: «مـا چه کـار کنیم؟». و پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم تکلیف هر کـدام را روشن می نمودند و چگونگی ادامه ی راه را برای آن ها معنی می کردند. می گوید: «آنگاه کشیش پیری وی را گفت: از دین بگو! و او گفت: من امروز مگر هیچ غیر آن گفته ام؟». تذکر جبران خلیل جبران با طرح سـخن کشـیش آن است که شـما عادت نداشـته باشـید باز از مطالعه سؤال کنیـد، زیرا بحث روی مطالعه عادت شـما می شود و در نتیجه همواره از واردشدن در مطالعه باز می مانید. به گفته ی عطّار:

تو

پای به راه در نِه و هیچ مپرس

خود

راه بگویدت که چون باید کرد

باید میدان عمل و آن هم عملِ مطالعه کردن را به نحوی که عرض شد بگشاییم.

ما باید بدانیم، جدا از اندیشه ی اندیشمندانِ واقعی که در طول تاریخ برای ما ذخیره شده، نمی توانیم زندگی کنیم و آینده ی خود را به ثمر برسانیم، ما با رسوخ در تفکر عالمانی آنچنانی می توانیم امکان زندگی امروز و فردای خود را فراهم کنیم، وگرنه گرفتار گسست تاریخی می شویم و تحت تأثیر فرهنگ مدرنیته از تاریخ بیرون می افتیم.

بعضی از عادات و رسوم گذشته را که مربوط به شرایط زندگی آن زمان بوده، می توان ترک کرد اما آثار عالِمان عالَم دار، شرایط روحی و روحیه ای است که از گذشته در وجود ما زنده مانده و به ما توانایی فکرکردن می دهد، و امکان زندگی در آینده را برایمان فراهم می سازد. بنا براین جامعه ای که از چنین ذخیره هایی جدا شود نه فقط پیوندش با گذشته قطع می شود بلکه راهی به آینده نیز ندارد. وقتی من موقعیت تاریخیِ تفکری را که سال ها پدرانم با آن زندگی کرده اند نشناسم به کلی بی آینده خواهم شد. مسأله خیلی مهمتر از دانستن یا ندانستن چند کتاب است. مسئله ی بی عالَم بودن یا عالَم داشتن است، آن هم در شرایطی که مدرنیته می خواهد ریشه ی تفکر ما را و همه ی بشریت را بخشکاند.

ما اگر راهیانِ راه آینده ایم باید بیش از آنکه عزم رفتن کنیم بدانیم کجا ایستاده ایم و با چه حال و هوایی می خواهیم وارد آینده ی خود شویم، مگر بدون تفکری که حاصل خلوت علماء بوده حرکت به سوی آینده

ص: ۱۵۶

ممکن است؟ راهرو حقیقی نمی توانـد چنین گذشـته و سـنتی را رها کنـد، چنین سـنتی مَرکب ما است و بدون آن، راه رفتن و آینده داشتن ممکن نیست. ما و تفکر علمای گذشته به هم پیوسته ایم و اگر از آن جدا شویم اصلاً از راه رفتن جدا شده ایم.

وقتی فکر کنیم احتیاجات امروز ما جـدا از خلوتِ علمای عالَم دارِ گذشـته است، باید بدانیم آینده را از دست می دهیم، همان طور که غرب بـا رنسـانس، از گذشـته ی علمـای خود، گسسـته و بی آینـده شـد. گره خوردن بـا عـالَم علمـاء، شـرط درسـت اندیشـیدن و درست عمل کردن است. نوری است که از پشت سر ما بر ما می تابد و آینده را روشن می کند. درست است آن تفکرات در پشت سـر ما قرار دارند، ولی آینده را می نمایانند و می توانند در فکر و عمل و عقل و تدبیرهای امروز و فردای ما حضور پیـدا کننـد و ما را راه ببرنـد، مانع ها را به ما بنمایاننـد و نگذارند مأیوسانه از حرکت باز ایستیم. این است که باز تأکید می کنم هرکس آینـده می خواهـد، بایـد بـا چنین گذشـته ای که عرض شـد، متـذکر و همراه باشـد وگرنه تبـاه می شود. انبوه روایات عمیق معرفتی سـرمایه ای است تا آینده ی خود را در بستر تمدن اسلامی به عالی ترین نحوه شکل دهیم. باید به آن ها به عنوان راه سازماندهی به آینده نگریست تا معنی حقیقی خود را بنمایانند.

پیـدا است که شـخص متفکر تنها است و تفکر در خلوت صورت می گیرد. ولی کسـی خلوت دارد که با دیگران باشد. تفکر، راه صحیح واردشدن بین انسان ها است تا روزمرگی ها ارتباط ها را ضایع و آینده را

پوچ ننمایند. علمای ما تنهایی و خلوتِ تفکر را پس از باهم بودن به دست آورده اند و برای ارتباط های صحیح، حاصل آن خلوت و تفکر را به کتابت آورده اند. آری آن خلوت ها بریدن از دیگران برای برقراری پیوند مستحکم با انسان هایی است که تشنه ی تفکر و پیوند علمی اند برای زندگی در آینده ای که ماوراء امروز است.

آنچه در آخر فقط تذکر می دهم و نمی توانم به شرح آن بپردازم؛ توجه به عالمان عالَم دار در علم فقه است که ما به جهت نوعِ مخاطبمان متذکر امثال شیخ انصاری ها نشدیم که آن بزرگان شاخصه ی کاملی از عالمان عالَم دار اند و عموماً تا مجتهدان در رشته ی خاص خود عالَم دار نشوند دارای ملکه ی اجتهاد نمی شوند و لذا طلّاب عزیز باید از ورود به عالَم عالمان علمِ فقه غافل نگردند، تا لذّت دروس فقهی برایشان صدچندان شود. إن شاءالله.

«والسلام علیکم و رحمه‌الله و برکاته»

ص: ۱۵۸

منابع

قرآن

نهج البلاغه

تفسیر المیزان، علامه طباطبایی«رحمه الله علیه»

اسفار اربعه، ملاصدرا«رحمه الله علیه»

فصوص الحکم، محی الدین

بحارالأنوار، محمدباقر مجلسی«رحمه الله علیه»

الکافی، ابی جعفر محمدبن یعقوب کلینی«رحمه الله علیه»

من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق

مثنوی معنوی، مولانا محمد بلخی

تفسیر انسان به انسان، آیت الله جوادی آملی

ارشادالقلوب دیلمی

گزینش تکنولوژی از دریچه ی بینش توحیدی ، اصغر طاهرزاده

علل تزلزل تمدن غرب، اصغر طاهرزاده

فرهنگ مدرنیته و توهم ، اصغر طاهرزاده

ص: ۱۵۹

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- جوان و انتخاب بزرگ
- آشتی با خدا ازطریق آشتی باخود راستین
- ده نکته از معرفت النفس
- از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)
- معاد؛ بازگشت به جدّی ترین زندگی
- فرزندم این چنین باید بود (شرح نامه۳۱ نهج البلاغه) (جلد ۱و۲)
- مقام لیله القدری فاطمه علیها السلام
- بصیرت فاطمه زهرا علیها السلام
- زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین علیه السلام
- کربلا، مبارزه با پوچی ها (جلد ۱و۲)
- مبانی معرفتی مهدویت
- جایگاه و معنی واسطه فیض
- دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی
- گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی
- علل تزلزل تمدن غرب
- فرهنگ مدرنیته و توهّم
- جایگاه رزق انسان در هستی
- هدف حیات زمینی آدم
- زن، آن گونه که باید باشد

· آنگاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود

· عالم انسان دینی

جایگاه جنّ، شیطان و جادوگر در عالم

ص: ۱۶۰

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹